

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیوه‌نامه نگارش قانون

صفر بیگزاده

دفتر مطالعات حقوقی

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی



بیگ زاده آروق، صفر

شیوه نامه نگارش قانون / صفر بیگ زاده؛ [برای] دفتر مطالعات حقوقی مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی. -- تهران: مجلس شورای اسلامی، مرکز پژوهشها، ۱۳۸۲.
۲۲۴ ص. -- (مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی؛ ۸)

ISBN: 964-91025-74

S. Beig zadeh. manual of style for writing laws.

پشت جلد به انگلیسی:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص [۲۲۱] - ۲۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

چاپ دوم

۱. فن نگارش -- حقوق -- دستنامه جا. الف. مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی.

ش ۹ ب ۹۴ K ۸۱۸/۱۶۶۳۴

م ۸۳-۳۷۷۷۹

کتابخانه ملی ایران

● عنوان: شیوه نامه نگارش قانون

● مؤلف: صفر بیگ زاده

● ناشر: مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی

● نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۸۲

چاپ دوم ۱۳۸۴

چاپ سوم ۱۳۸۷

● تعداد: ۲۲۰۰ نسخه

● لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نگاران شهر

● مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است.

● کلبه حقوق برای مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی محفوظ است.

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
فصل اول: قانون چیست و قانونگذار کیست	۱۷
۱. معنای لغوی قانون	۱۹
۲. معنای اصطلاحی قانون	۲۱
فصل دوم: ساختار ظاهری قانون	۲۵
۱. نامگذاری قانون	۲۷
۲. عنوان بندی قانون	۳۱
۳. تخصیص مواد به عناوین قانون	۳۸
فصل سوم: ماده و ساختار ظاهری آن	۴۱
۱. معنای لغوی و اصطلاحی ماده	۴۳
۲. شکل ظاهری ماده	۴۵
۳. تقسیم بندی ماده	۴۸
فصل چهارم: تبصره و ویژگی های آن	۵۳
۱. تعریف تبصره	۵۵
۲. سابقه تبصره در قانونگذاری ایران	۵۸

۶۰	۳. موارد کاربرد تبصره.....
۷۰	۴. تبصره در قوانین دیگر کشورها
۷۲	۵. عدم ضرورت درج تبصره.....
۷۳	۶. پیشنهاد.....
۷۵	فصل پنجم: ماده واحده و ویژگی های آن.....
۷۷	۱. تعریف ماده واحده
۷۷	۲. سابقه تصویب ماده واحده
۷۹	۳. موارد کاربرد ماده واحده.....
۸۴	۴. ساختار ماده واحده.....
۸۵	۵. سوء استفاده از ماده واحده
۹۱	فصل ششم: قانون بودجه سالانه کشور.....
۱۰۵	فصل هفتم: اصول کلی نگارش قانون
۱۱۰	۱. قانون باید روشن و صریح باشد
۱۱۴	۲. قانون باید جامع و کامل باشد
۱۱۸	۳. قانون باید با وضع و فرهنگ مردمان متبوع خود هماهنگ باشد
۱۲۲	۴. وضع قانون باید ناشی از نیاز اجتماعی باشد.....
۱۲۴	۵. قانون باید وارد در حوزه اخلاق و معنویات نشود.....
۱۲۶	۶. قانون باید برای تأمین منافع همگان باشد
۱۲۷	۷. قانون باید با موازین اسلامی موافق باشد.....
۱۲۸	۸. قانون عادی نباید مغایر با قانون اساسی باشد.....
۱۲۸	۹. در نگارش قانون اصل بر موجزنویسی است
۱۲۹	۱۰. قانون باید دارای ضمانت اجرا باشد
۱۳۴	۱۱. قانون باید با نظام حقوقی هماهنگ باشد
۱۳۶	۱۲. قانون باید اصول حقوقی را مراعات کند.....

فصل هشتم: ملاحظات انشایی نگارش ماده قانونی	۱۳۹
۱. پرهیز از اصطلاح سازی	۱۴۳
۲. پرهیز از مثل آوردن های بی مورد	۱۴۴
۳. پرهیز از به کار بردن زمان آینده به جای حال	۱۴۵
۴. پرهیز از پیچیده نویسی	۱۴۵
۵. پرهیز از فعل سازی نادرست	۱۴۶
۶. پرهیز از آوردن حشو	۱۴۷
۷. پرهیز از حذف ارکان اصلی جمله	۱۴۹
۸. پرهیز از حذف بدون قرینه	۱۵۰
۹. پرهیز از زیاده گوئی	۱۵۲
۱۰. رعایت اصطلاحات	۱۵۳
۱۱. پرهیز از حصر و احصای نادرست	۱۵۴
۱۲. پرهیز از ذکر کلمات مبهم و دو پهلو	۱۵۶
۱۳. پرهیز از ذکر تعاریف غیر لازم	۱۵۷
۱۴. رعایت رسم الخط واحد	۱۵۸
۱۵. التفات به اصول استنباطی و تفسیری	۱۵۹
۱۶. پرهیز از ماده پردازی بی مورد	۱۶۰
۱۷. پرهیز از وضع ماده تکراری و غیر ضروری	۱۶۲
۱۸. استفاده نکردن از پراکنش در متن قانون	۱۶۳
۱۹. پرهیز از عربی نویسی	۱۶۴
۲۰. پرهیز از عامیانه نویسی	۱۶۵
۲۱. پرهیز از ذکر مترادفات	۱۶۵
۲۲. لزوم تفکیک قانون شکلی و ماهوی	۱۶۶
۲۳. توجه به تفاوت های قوانین امری و تکمیلی	۱۶۸
۲۴. پرهیز از تخصیص اکثر	۱۷۰
۲۵. رعایت حریم معنایی مواد قانون	۱۷۲

فصل نهم: نسخ قانون	۱۷۵
۱. معنای نسخ	۱۷۷
۲. مرجع نسخ	۱۷۹
۳. احصل عدم نسخ	۱۷۹
۴. الفاظ نسخ	۱۷۹
۵. مقایسه نسخ با تخصیص	۱۸۰
۶. حکم دوزان امر بین تخصیص و نسخ	۱۸۱
۷. انواع نسخ	۱۸۲
۸. محل ذکر منسوخات	۱۹۱
فصل دهم: زمان و مکان اجرای قانون	۱۹۹
۱. زمان اجرای قانون	۲۰۱
۲. مکان اجرای قانون	۲۰۸
فصل یازدهم: ویراستاری متون قانونی	۲۱۱
منابع و مأخذ	۲۱۹

مقدمه

«فانونگذاری منشی جز هنر ندارد» (افلاطون، قوانین، ص ۲۳۹)

قانون نویسی، هنر فانونگذار است و همچون سایر هنرمندان، آنچه فانونگذار خلق می‌کند، موضوع قضاوت مردمان و اهل فن در باب میزان هنرمندی او قرار می‌گیرد. اما هنر فانون نویسی در قالب «هنر برای هنر» نمی‌گنجد و اساساً این گونه نیست که فانونگذار برای دل خود و به منظور ارضای یک حس و دریافت غلبان یافته دست به وضع قانون بزند، بلکه بر عکس «هنر او برای مردمان است» و از عقل و خرد و حزم و آینده اندیشی مایه می‌گیرد، نه از احساسات آنی، زودگذر و گناه عقل ناپسند.

در مدتی که حقیر عهده‌دار ویراستاری گزارش‌های کارشناسی همکاران دفتر حقوقی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی بودم - که البته هنوز هم این کار ادامه دارد - موارد متعددی پیش می‌آمد که متن طرح یا لایحه به اصطلاح اهل ادب، «ضعف انشاء» داشت یا متون کنوانسیون‌هایی که ترجمه شده بودند، شدیداً «بوی ترجمه» می‌دادند و البته اغلاط متعدد در ترجمه و بدفهمی‌ها و متأسفانه ناهفمی‌های مترجمان نیز جای خود داشت.

با آن که اغلب در گزارش‌ها به این موارد اشاره می‌شد، متن مصوب قانون معمولاً همچنان مشکلات مذکور را در خود داشت، یعنی قانونی به تصویب می‌رسید که ویژگی‌های ابتدایی قانون را فاقد بود و این امر بیش و پیش از هر چیز با اصل «حکیم بودن فانونگذار» منافات داشت؛ گویی این موارد برای واضعان قانون هیچ عیب و نقص شمرده نمی‌شد.

چنین مواردی گاه به گاه و هر زمان که فرصتی دست می‌داد به عزیزان در دفتر حقوقی اعلام می‌گردید و به هر حال از آنان خواسته می‌شد که در این خصوص با مسئولان ذی‌ربط و نمایندگان محترم صحبت شود.

در همان دوره، به علت پیگیری‌های مکرر و شاید به علت وخیم شدن وضعیت برخی از قوانینی که در مجلس به تصویب می‌رسید، قرار شد که تحقیقی در خصوص شیوه نگارش قانون به عمل آید که این کار به بنده واگذار گردید.

به این خاطر طرح اولیه تحقیق، تهیه و به مسئولان وقت مرکز داده شد و در جلسه شورای پژوهشی مرکز با حضور مسئول دفتر حقوقی، طرح تصویب شد. موضوع این تحقیق، چنان که در جلسه مذکور نیز بارها تصریح گردید، فقط بیان نحوه و شیوه نگارش قانون است و از این رو مسائلی مثل هدف از وضع قانون، ویژگی‌های قانونگذار واقعی، نحوه اجرای قانون، چگونگی تحکیم قانون و لزوم یا عدم لزوم قانون در آن ذکر نمی‌شوند. به بیان دیگر، هدف از این تحقیق به دست دادن قواعدی است برای نگارش قانون، آن هم توسط قانونگذار فعلی. بنابراین مسائل مربوط به ماهیت قانون و آنچه در ورای شکل و صورت مواد قانونی نهفته است از این تحقیق «خروج موضوعی» دارند.

ماحصل این تحقیق که نتیجه زحمات گروهی از دانش‌آموختگان حقوق است، فارغ از هر گونه مبالغه و اغراق، نخستین مکتوبی است که به شکل جامع به «شیوه نگارش قانون» پرداخته است. البته محتویات این نوشته تماماً از مکشوفات تحقیق حاضر نیست، چرا که در این خصوص از زمان تشکیل «مجلس» و حتی پیش از آن تا زمان حال، مطالب بسیاری وجود دارد، اما آن مطالب - با اذعان به غنی بودنشان - در مطلوب‌ترین وضعیت، از حد یک مقاله فراتر نیستند. از این رو آنچه در تحقیق حاضر ملاحظه می‌شود در کثیری از موارد «سوی تازگی» می‌دهد؛ به ویژه در مواردی که با از «کلیات» فراتر گذاشته شده است. اما به هر حال تهیه کنندگان این نوشته مانند هر مؤلف دیگر معترفند که کارشان خالی از نقص نیست و از این رو از اهل علم و عمل می‌خواهند که آنان را در بهبود هر چه بیش‌تر این نوشته یاری دهند.

روش کار

پس از به تصویب رسیدن طرح تحقیقی «متدلوژی نگارش قانون» گروه تحقیق، کار خود را شروع کرد. با توجه به ویژگی طرح، همکاران طرح اولاً «جملگی» از تحصیل کرده‌های حقوق بودند و ثانیاً دست کم به یک زبان خارجی، یعنی عربی، انگلیسی یا فرانسه تسلط داشتند.

با توجه به حوزه کار که نحوه قانون‌نویسی در کشورهای عربی، انگلستان و فرانسه را در بر می‌گرفت از همان ابتدا، تحقیق در خصوص هر حوزه به فرد خاصی محول شد تا هم متون

مربوط را مطالعه کند و هم به متون اصلی آن کشور مستقیماً مراجعه کند. بررسی متون صرفاً فارسی هم به عهده افراد خاص محول شد. به علاوه از آن جا که در متون فقهی، اصولی، و تفسیری هم گاه به مطالبی درخصوص نحوه نگارش اشاره می‌شود، مطالعه این کتب نیز در دستور کار قرار گرفت.

در خصوص متون موجود فارسی، مطالعات مربوط با بررسی متون پیش از مشروطه، مکتوبات مشروطه خواهان و مشروعه‌خواهان و نزاع‌های قلمی آیه‌الله‌نابینی و شیخ فضل‌الله‌نوری و دست نوشته‌های ملکم خان، نظامنامه‌های پیش از تشکیل مجلس و خاطرات بزرگان مشروطه و تعدادی از نمایندگان نخستین دوره مجلس آغاز شد. البته پیدا است که در این مکتوبات در خصوص نحوه نگارش قانون مطلب چندانی وجود ندارد و عمده بحث بر سر اصل قانون است و بس.

همچنین مشروح مذاکرات مجالس قانونگذاری نیز برای یافتن مطالب مربوط به تحقیق بررسی گردید. اما این مجموعه‌ها که هم یافتشان کاری دشوار بود و هم خواندنشان نیاز به حضور در کتابخانه مجلس شورا و کتابخانه ملی داشت، به رغم پر شمار بودن و صفحات بیش از حدشان نکته جالب توجهی نداشتند؛ چرا که اولاً بحث‌های مربوط به تصویب قوانین مهم، مثل قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی یا قانون کیفر عمومی را در بر نداشتند و این قوانین پس از بحث در کمیسیون‌های مربوط فقط برای تصویب به صحن مجلس آورده شده بودند و ثانیاً اگر هم مطالبی درخصوص قانونی توسط نماینده‌ای بیان گردیده بود، مطلبی بسیار بدیهی و به اصطلاح، «مفروغ‌هنه» محسوب می‌شد. مثل این که «قانون باید روش باشد» یا «قانون باید مبهم نباشد» و قس علی‌هذا.

البته در ادامه خواندن این گروه از مکتوبات، مشروح مذاکرات مربوط به تصویب قانون اساسی و جلسات بازنگری آن نیز خوانده شد که تذکرات حاضران در آن جلسات نیز اساساً بیان کلیات بود و به شکل دقیق به موضوع «نگارش قانون» مربوط نمی‌شد.

در مورد متون قانونی، برای اشراف پیدا کردن بر موضوع و یافتن مصادیق برای موضوعات مندرج در تحقیق، قوانین مصوب ادوار قانونگذاری از نخستین دوره تا حال - البته از سال ۱۳۰۸ در قالب مجموعه‌های قوانین سالانه - بررسی و مطالعه گردید که حجم این بخش از بررسی نیاز به ذکر ندارد و کثرت آن برای اهل فن روشن است. در مطالعه این قوانین، موارد مربوط یادداشت می‌گردید.

برای آن که مطالب مفسران قرآن کریم در باب نحوه نگارش از نظر دور نماند و مطالب مربوط استخراج گردد، ابتدا از کتاب کتوالعرفان فاضل مقداد، آیات الاحکام، مشخص شدند و سپس شرح و تفسیر این آیات از روی تفسیرالمیزان بررسی شد. همچنین در خصوص مسائل اصولی، متن کتاب اصول مظفر مینا قرار گرفت و شرح آن مطالعه گردید.

چون بحث قانونگذاری از مباحث مورد علاقه علمای علم سیاست است و احتمال داده می‌شد که آنان مطالبی در این خصوص بیان کرده باشند، این دسته از متون به ویژه کتاب قوانین افلاطون و مجموعه هشت جلدی خداوندان اندیشه سیاسی نیز مطالعه شد.

همچنین برای آن که رویه جاری در کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی در نحوه نگارش قوانین روشن شود، طی جلسه‌ای با حضور رئیس وقت این کمیسیون، مسائل مربوط و مهم پرسیده شد؛ اما متأسفانه مشخص شد که کمیسیون در نگارش قانون و اساساً امور شکلی و ظاهری قانون، شیوه خاصی ندارد.

علاوه بر مطالعه کتب مذکور، مقالاتی نیز در خصوص این موضوع موجود بود که مطالعه آن‌ها نیز ضرورت داشت. از این رو ابتدا با مراجعه به سه جلد فهرست مقالات حقوقی و نیز شماره‌های مختلف مجله «نمایه» عناوین این گونه مقالات از ابتدا تا سال ۱۳۷۸ استخراج گردید. آنگاه با مراجعه به کتابخانه‌های مختلف که این نشریات در آن‌ها موجود بودند، مقالات یا در همان جا قرائت و استخراج شدند یا این که از آن‌ها کپی برداری شد. البته با توجه به نایب بودن آرشیو این گونه نشریات از جمله «حقوق مردم»، «هفته دادگستری» و «مجموعه حقوقی» یا «مهنامه قضایی» گاه برای پیدا کردن شماره‌های پی در پی یک مقاله چند قسمتی که در چند شماره یک نشریه چاپ شده بود باید به چندین کتابخانه مراجعه می‌شد. در میان این مقالات به ویژه در نوشته‌های استادان ارجمند حقوق از جمله دکتر ناصر کاتوزیان، دکتر جعفری‌لنگرودی و دکتر محمدحاشمی مطالب بسیار ذی‌قیمتی وجود داشت که در نگارش نوشته حاضر به کار آمده است.

اما دسترسی به کتب عربی، انگلیسی و به ویژه فرانسوی، اعم از متون حقوقی و مجموعه‌های قوانین به سادگی کتب و مکتوبات فارسی نبود، زیرا در برخی مواقع دسترسی به کتب نیاز به مراجعه به محضر استادان حقوق در کتابخانه‌های شخصی آنان داشت و در مواردی کتاب مورد نظر باید به رغم حجم زیادش در مدتی اندک مطالعه و بازپس گردانده

می‌شد و البته قرائت کتاب و بررسی مطالبش تمام کار نبود؛ چرا که مطالب مربوط نیاز به ترجمه داشتند که این، خود مشکل مهم‌تری بود. ترجمه متون با توجه به فرجه زمانی طرح تماماً از عهده همکاران برنمی‌آمد و ناگزیر بخشی از کار باید به مترجمان سپرده می‌شد که در این خصوص لزوم تطبیق دادن متن اصلی و ترجمه نیز وجود داشت.

متون قانونی عربی، انگلیسی و فرانسه نیز از کتابخانه‌های مختلف و بیش‌تر از کتابخانه‌های شخصی استادان فراهم آمد، زیرا اولاً کتابخانه‌های حقوقی، کتب مرجع از جمله کتب قانون را امانت نمی‌دادند و ثانیاً گاه این قوانین به روز نبودند و به سال‌های قبل تعلق داشتند و نمی‌شد به آن‌ها اعتماد کرد. البته در خصوص کتابخانه‌های حقوقی، کتب قانونی موجود در مؤسسه حقوق تطبیقی با عنایت استاد محترم دکتر سید حسین صفایی طرح امانت داده شد که جای تشکر دارد.

در مدت زمان بررسی، مطالعه و استخراج مطالب، موضوعات مربوط به موضوع تحقیق توسط همکاران طرح در برگه‌های تحقیق یادداشت می‌شد و با ذکر موضوع اصلی و فرعی در اختیار مجری طرح قرار می‌گرفت. سپس این برگه‌ها حسب سرفصل‌های مشخص شده دسته‌بندی می‌شدند و چنانچه تقصیری داشتند با ارجاع مجدد تکمیل شده برای جمع‌بندی نهایی آماده می‌گردیدند.

آخرین مرحله طرح که به تعبیری جزء تحقیق نبود، تایپ و حروفچینی مطالب بود. پس از مقابله متون و نمونه‌خوانی، متن نهایی برای تحویل آماده گردید که اکنون در برابر شما است. جا دارد از دوستان و یاران عزیزی که به عنوان همکار طرح و کار جمیع آوری و تهیه فیش‌های اولیه تحقیق و ترجمه برخی متون مطالب را بر عهده داشته‌اند، آقایان عبدا... عدلی، علیرضا بیگ‌نژاد، علی انصاری، نصرت... حاجی‌پور، و دکتر جلیل‌امیدی تشکر و قدردانی کنم.

امید است که مطلب این نوشت به کار قانونگذاران حال و آینده بیاید و آنان را در تصویب قوانین گویا، منسجم و هنرمندانه یاری دهد.

من... التوفیق و علیه التکلان

صفر بیگ‌زاده آروق



قانون چيست و قانونگذار كيست

۱. معنای لغوی «قانون»

در خصوص اصل واژه «قانون» اتفاق نظر وجود ندارد.^۱ در این خصوص گروهی آن را عربی الاصل ندانسته، از واژه‌های دخیل در عربی می‌دانند که از واژه لاتینی Kanon - یعنی خط کش - مأخوذ است.^۲ و فرانسویان از همین کلمه، «canon» را ساخته‌اند که معنای قوانین و مقررات موضوعه توسط مقامات کلیسا را می‌دهد و اصطلاح «canon law» در زبان انگلیسی نیز قرین به همین مفهوم است. پیروان این عقیده در تأیید نظر خود به تشابه آوایی بین لفظ «قانون» و «Kanon» و نزدیک بودن معنای این دو و احتمال معرب شدن این کلمه در اثر تعامل فرهنگی اسلام و غرب استناد کرده‌اند.

گروه دوم نیز در غیر عربی بودن و معرب بودن این واژه تردید ندارد؛^۳ لکن آن را مأخوذ از زبان رومی، فارسی،^۴ سریانی^۵ یا عبری دانسته است.

سومین گروه اعتقاد دارد که «قانون» لفظاً و اصلاً عربی^۶ و اصل آن «قن» است. طبق عقیده این گروه، قانون به لحاظ شکلی بر وزن «فاعول» است که بر کمال و بذل جهد دلالت دارد و وجود تشابه بین لفظ «قانون» و «Kanon» یا «canon» دلیل غیر عربی بودن آن نیست و تغییر حرف «کاف» به «قاف» چندان موجه نیست، چه حرف «کاف» مثل حرف «ژ» یا «گ» فارسی نبوده که نیاز به تعریب داشته باشد.

۱. در خصوص این آرا در زبان عربی رجوع کنید به: بکری، عبدالباقی، ص ۳۶-۳۴ و محسنی، صحنی، فلسفه قانونگذاری در اسلام، ص ۱۴-۱۲ و مصاحب، غلامحسین، دائرةالمعارف فارسی، ج ۱۲، ذیل «قانون» ص ۲۰۰۰ به بعد.

۲. فلسفه قانونگذاری در اسلام، ص ۱۲ و قطاع، منان، الشرح والفقہ فی الاسلام، ص ۱۴، فرحات، آلبرت، المدخل للعلوم القانونية، ص ۱۹ و اسود، نقولا، القانون المدني، مقدمه، ص ۱، فرهنگ معین، ج ۲، ذیل «قانون» و فرهنگ نظام، ج ۳، ذیل «قانون».

۳. راک: تاج المروس، ذیل «قانون» و نیز فرهنگ نفیسی، ج ۳، ذیل «قانون» که آن را مأخوذ از «کانون» دانسته است و نیز برهان قاطع، ج ۳، ذیل «قانون».

۴. پستانی، محیط المحيط، ذیل «قانون».

۵. بکری، عبدالباقی، ص ۳۵.

۶. بکری، عبدالباقی، ص ۳۵.

نظریه این گروه به صواب نزدیک‌تر است، زیرا هم دلایلش متقن‌تر است و هم با نظر برخی از بزرگان علم فقه‌اللغه از جمله ابی‌منصور موهوب بن‌احمد جوالیقی در کتاب المعرب سازگاری دارد که او نیز لفظ قانون را معرب ندانسته است.

در زبان عربی «قانون» به معنای «مقیاس کل شیء» (مقیاس هر چیز) است^۱ و فلاسفه مسلمان آن را قاعده‌ای که حسب نظامی ثابت، جاری و مستقر است، دانسته‌اند و در این معنا، قانون بر نظم و شیوه ثابتی اطلاق می‌گردد که در تمام حالات به یک‌گونه باشد؛ چنان‌که برای مثال در علوم طبیعی گفته می‌شود: «قانون جاذبه زمین» که مراد از آن قاعده‌ای ثابت و پایدار در خصوص تمام اجسام و سقوطشان بر روی زمین است یا «قانون عرضه و تقاضا» در حوزه علم اقتصاد که آن نیز دارای همین ویژگی لفظ «قانون» است.^۲

در زبان فارسی با آن‌که اکثر واژه‌شناسان لفظ «قانون» را عربی دانسته‌اند، برخی از بزرگان در فارسی بودن این واژه و مأخوذ بودنش از «قانون» تردید نکرده‌اند.^۳ در حقیقت تعریف ادبای فارسی از این واژه هم ردیف با تعاریف لغویان عرب است و از جمله گفته شده: «اصل و مقیاس چیزی و...»^۴ یا «رسم و قاعده، روش و آیین»^۵ یا «اصل و رسم و شکل و قاعده و طریقه و ترتیب و نظم و دستور و منوال و طرز و کانون و پایه و روش و آیین و آداب و شریعت».^۶

واژه قانون در استعمالات فقها چندان کاربرد ندارد و به جای آن واژه‌هایی چون «شرع»، «شریعت» یا «حکم شرعی» به کار می‌رفته است. البته برخی از فقها از جمله لقیه مالکی ابن‌جزری که در اوایل قرن هشتم (۷۴۱ - ۶۹۳) می‌زیست لفظ «قانون» را در کتابی که آن را قوانین الفقهیه نامیده در همین معنای مصطلح به کار برده است. همچنین ابن‌قیم جوزیه در کتاب اعلام الموقعین عن رب العالمین، عنوان «قوانین سیاسیه» را برای دلالت بر آنچه حکمرانان به منظور اداره امور اجرایی و سیاسی وضع می‌کنند استفاده کرده است. کتاب قوانین الاصول

۱- بیروزآبادی، قاموس المحيط و ابن‌منظور، لسان‌العرب، ذیل «قانون».

۲- جده، ادوار الوجیز فی المدخل الی علم القانون، ص ۵، فرج، توفیق، المدخل للعلوم القانونیه، ص ۱۵ و فلسفه قانونگذاری، در اسلام، ص ۱۲.

۳- رکن: تاج العروس، فرهنگ نفیسی، مرهف «طبع و لغت نامه دهخدا» ذیل «قانون».

۴- دائرة‌المعارف آریانا، ج ۶، ذیل «قانون».

۵- فرهنگ معین، ج ۲، ذیل «قانون».

۶- فرهنگ نفیسی، ج ۳، ذیل «قانون».

میرزای قمی نیز از جمله کاربردهای واژه «فانون» در ققه شیعه است. کثرت کاربرد این واژه را باید از آثار اقبال کشور عثمانی در قرن نوزدهم به وضع فانون به سبک جدید دانست که با فروپاشی این دولت این امر همچون سایر میراث‌های این امپراتوری به دولت‌های بزرگ عرب رسید. البته در ابتدا معنای «فانون» پیش‌تر همان شرعیات مدون به سبک جدید بود، چنان‌که در المعجله این امر به وضوح آشکار است. البته در تمام کشورهای عربی فانون به معنای جدید آن با همین لفظ «فانون» به کار نمی‌رود؛ بلکه در مراکش «مدونه» گفته می‌شود، در تونس «الجملة»، در مصر «تقنین» و در عربستان سعودی «نظام»^۱.

۲. معنای اصطلاحی فانون

در علوم اجتماعی به ویژه در علم حقوق، فانون دارای دو معنا به شرح زیر است:

الف) معنای موسع: مجموعه قواعد رفتاری که نحوه رفتار افراد و مناسبات میان آن‌ها را در جامعه مشخص می‌سازد که این معنا، به لحاظ عام بودنش، با معنای لغوی فانون مشابهت دارد. در این معنا فانون، فارغ از مقام تصویب‌کننده‌اش مورد نظر است و آنچه در آن اهمیت دارد، توجهش به رفتار افراد و نتیجه‌ای است که در تنظیم امور اجتماعی دارد و هرگاه لفظ فانون به اطلاق به کار رود مراد از آن، همین معنا است و در این معنا حتی قوانین طبیعی و غیر مصوب را نیز شامل می‌شود و از این رو قواعد و ضابطه‌های عرفی و به تعبیری «فانون عرف» نیز در این حیطه قرار می‌گیرد.

در معنای موسع، معادل کلمه فانون عبارت است از: jus (لاتینی)، droit (فرانسوی)، law (انگلیسی)، recht (آلمانی) و dritto (ایتالیایی).

ب) معنای مضیق: مجموعه قواعد رفتاری که مربوط به امری خاص و مشخص است، آن‌گونه که گفته می‌شود: «فانون مدنی»، «فانون نظام وظیفه عمومی»، یا «فانون مجازات مرتکبین اختلاس و ارتشاء». در این معنا فانون ساخته و پرداخته مجامع فانونگذاری و به تعبیری، «وضعیه» است، خواه این مجامع در حد مجالس مقننه باشند، خواه در حد شوراهای واضح آیین‌نامه‌ها یا دستورالعمل‌ها.

۱. محمضانی، سبکی، الأوضاع التشريعية في الدول العربية، ص ۳۶۸ به بعد.

در این معنا، معادل کلمه «قانون» در برخی از زبان‌های دیگر چنین است: lex (لاتینی)، loi (فرانسوی)، Act of Parliament یا statute law (انگلیسی)^۱ و gesetz (آلمانی).

شاید فارغ از اختلاف بیان‌های علمای حقوق بتوان قانون را در این معنا چنین تعریف کرد:^۲

«قانون وضعی، قاعده‌ای است مکتوب که توسط مقام صاحب صلاحیت برای تنظیم رفتار مردم در اجتماع تنظیم شده و نقض آن، مستوجب اعمال ضمانت‌های اجرایی توسط دولت است. البته حسب این تعریف اولاً مقام صاحب صلاحیت لفظی عام است و از شخص اول مملکت تا آخرین مقام یا فردی را که قانون به او صلاحیت می‌بخشد و در تعبیر کلی همان «قانونگذار» است شامل می‌شود و ثانیاً دولت که حافظ قانون تلقی شده، کل نظام سیاسی جامعه، اعم از محاکم و نیروهای نظامی و انتظامی است.

حسب تعریف فوق قانون یا حقوق موضوعه^۳ دارای سه ویژگی است:

۱. در قلمرو حاکمیت دولتی خاص یا حاکمیت و هویت متمایز به اجرا در می‌آید.
۲. قلمرو زمانی خاص دارد، همان طور که واجد قلمرو مکانی خاص است.
۳. الزام‌آور است و اجرای آن از سوی دولت تضمین می‌شود. پس احکام اخلاقی و مذهبی که اجرای آن‌ها به میل مردمان واگذار شده جزء قوانین موضوعه - به معنای اعم - نیستند.

۱. البته مصوبات پارلمان‌های انگلستان در آغاز نام‌های دیگری نیز داشته مثل: ordinance، provision، و assize، اما امروزه دو اصطلاح statute یا Act of Parliament مقبولیت عام یافته است. (C.E. Sim & Scott, *A Level English Law*, P. 49)

۲. در خصوص معنای قانون در زبان انگلیسی رجوع کنید به:

The Oxford Companion to Law, P. 716 et seq and *Black's Law Dictionary*, P.884 et seq.

در زبان فارسی رجوع کنید به:

کاتوزیان، ناصر، مقدمه عمومی علم حقوق، ص ۱۲۰ به بعد، جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مقدمه عمومی علم حقوق، ص ۹۵ به بعد و هورا، ترمینولوژی حقوق، ش ۴۰۹۱، گرجی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، ج ۲، ص ۲۷۳ به بعد.

در زبان فرانسه رجوع کنید به:

Une définition du droit, P. 47 et Herman, S, Introduction, *à l'étude du droit*, P.101 et s. &

Dabin J, *Théorie général du droit*, P. 17 et s. 3. droit positif

اما «قانونگذار»^۱ به لحاظ لغوی چنین معنا شده است: «آن که قانون وضع کند، مقنن».^۲ در زبان انگلیسی معادل این کلمه «legislator» است که واژه لاتینی «legis» به معنای قانون (lex) و «latus» به معنای آورنده ترکیب شده و در سه معنا به کار می‌رود: (۱) پیشنهاد دهنده قانون، (۲) آن که قانون وضع می‌کند، (۳) عضو مجلس قانونگذاری.^۳ فرانسویان در مقابل این واژه، کلمه «Legislateur» را به کار می‌برند که معنایی معادل با زبان انگلیسی دارد.^۴

واژه‌های «مشرع، شارح، مفسر و عضو فی هیئۃ التشريعیه» معادل‌های این واژه در زبان عربی است.^۵

اما در اصطلاح حقوقی، قانونگذار عبارت است از: «مقامی که به مناسبت قدرت مخصوصی که دارد، قانون وضع می‌کند و آن را کم و بیش به معرض اجرا می‌گذارد و از قدرت مزبور، ضمانت اجرایی قانون را فراهم می‌سازد.» مقنن» هم در همین معنا استعمال می‌شود.^{۶ و ۷}

۱. عده‌ای گمان می‌کنند که اگر «گذشتن» دلالت بر عملی عینی و ملموس نکند یا به بیان دیگر، اگر مفعول آن جسم نباشد باید یا حرف و ذمه نوشته شود. مثلاً قانون یا بدعت یا بیان، چون جسم عینی و ملموس نیست در ترکیب با این فعل لابد می‌شود «قانونگذار» یا «بدعتگذار» یا «بیانگذار». این تصور نادرست در وهله نخست ناشی از خلط معنای حقیقی و معنای مجازی گذشتن و در وهله بعد ناشی از خلط معنای این فعل با فعل «گزاردن» است. «گذشتن» در معنای حقیقی کلمه «قرار دادن به طور عینی و مشهوده است، مثلاً «لبوان را روی میز می‌گذارم» یا «کتاب را در فسه گذاشت»؛ اما گذشتن مجازاً به معنای «قرارداد کردن، وضع کردن، تأسیس کردن» است و چون مقصود از «قانونگذار» کسی است که قانون را وضع و بنا می‌کند - نه فرضاً کسی که قانون را اجرا می‌کند - باید به همین صورت، یعنی با حرف و ذمه نوشته شود. همچنین است «قانونگذاری» به معنای «وضع قوانین» چنان که می‌گویند: «مجلس قانونگذاری» بنابراین نوشتن این دو کلمه به صورت «قانونگذار» و «قانونگذاری» غلط است.

(نجفی، ابوالحسن، «خلف نویسیم»، ص ۳۲۰-۳۱۹)

۲. لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین.

3. *The Oxford English Dictionary, Webster's New Twentieth Century Dictionary and Black's Law Dictionary.*

4. *Dictionnaire de la Langue Francais Petit Robert.*

۵. الکریمی، حسن سعید، المعنی الاکبر والیعلیکی، منیره المورود.

۶. ژرمنولوژی حقوق، ش ۴۱۵۳.

۷. بحث از ویژگی‌های قانونگذار و این که اساساً چه کسی یا مرجعی می‌تواند و حق دارد قانون وضع کند از موضوع بررسی این نوشته خارج است. در این باره رجوع کنید به: کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، ج ۱ و جمع‌فهری لنگرودی، محمدجعفر، مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام.

ساختار ظاهری قانون

در نگارش قانون - خواه مختصر باشد، خواه مطول - قانونگذار برخی نکات ساختاری را رعایت می‌کند. این نکات در قوانین کوتاه همواره کم است، اما طولانی شدن مواد قانون مسائل متعددی مثل فصل‌بندی و ماده‌بندی را مطرح می‌سازد. آنچه در ساختار ظاهری یک قانون باید به آن توجه شود، موارد زیر است:

۱. نامگذاری قانون

نام قانون نخستین بخش هر قانون است که نشان دهنده مفاد آن است. ماده ۸۷ آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی می‌گوید: «لوائح قانونی که از طرف دولت به مجلس پیشنهاد می‌شود باید اولاً دارای موضوع و عنوان مشخص باشد...» و تبصره ۱ ماده ۱ همین آیین‌نامه نیز می‌گوید: «رعایت مفاد ماده ۸۷ در مورد طرح‌ها نیز ضروری است». البته خصوصیتی در لایحه یا طرح قانونی وجود ندارد و به طور کلی هر قانون باید دارای نام و عنوان باشد. در کشور فرانسه نام هر قانون عبارت است از شماره آن قانون به همراه تاریخ تصویبش، به این معنا که در این کشور قانون با توجه به مفادش نام‌گذاری نمی‌شود، بلکه حسب ترتیب و تاریخ وضع شدنش شناخته می‌شود؛ مثل «قانون شماره ۱۴۷۷ - ۹۲ مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۲». در این روش ابتدای شماره هر قانون که با خط تیره از شماره بعدی جدا می‌شود سال وضع قانون را نشان می‌دهند و بدین ترتیب مثلاً در قوانین مصوب ۱۹۹۲ همواره پیش شماره ۹۲ وجود دارد.

در کشورهای عربی به رغم استفاده از روش قبلی در نام‌گذاری قوانین، امروزه از شیوه فرانسوی تبعیت می‌شود و قوانین را شماره‌گذاری می‌کنند، مثل «قانون ۷ کانون اول ۱۹۵۱^۱ یا «قانون ۱۶ تموز ۱۹۶۲»^۲.

اما در انگلستان نام‌گذاری قوانین با آن که به لحاظ کلی مشابه روش قبل است، کمی با آن تفاوت دارد، بدین توضیح که در این کشور اولاً سال تصویب قانون همانند فرانسه به عنوان پیش شماره استفاده می‌شود، اما بعد از نام سال تصویب، کلمه «chapter» می‌آید و پس از آن شماره اصلی قانون. شماره اخیر نشان دهنده شماره قانون در سال تصویب است. به این ترتیب برای مثال عنوان قانون در انگلیس این گونه است: «1998 Chapter 71» و البته نام ملکه همواره در ابتدای نام هر قانون ذکر می‌شود «Elizabeth II 1998 Chapter 71».

در حقوق انگلیس برای ارجاع به قانون پارلمان، سه شیوه وجود دارد: با عنوان مختصر آن، با ارجاع رسمی‌اش، یا با عنوان کاملش.

الف) عنوان مختصر:^۳ هنگامی که به یک قانون اشاره می‌کنیم - برای مثال قانون سرقت، مصوب ۱۹۶۸ یا قانون مناسبات نژادی، مصوب ۱۹۶۸ - از عنوان مختصر قانون استفاده کرده‌ایم.

ب) ارجاع رسمی:^۴ این ارجاع، نشان دهنده سالی گاهنامه‌ای^۵ است که قانون در آن تصویب شده، به علاوه شماره فصل^۶ (یا قانونی) که در آن سال به تصویب رسیده است؛ برای مثال:

۱۹۶۸ م. فصل ۶۰

ارجاع رسمی به قانون سرقت مصوب ۱۹۶۸ است و

۱۹۶۸ م. فصل ۷۱

ارجاع رسمی به قانون مناسبات نژادی، مصوب ۱۹۶۸ است.

ج) عنوان کامل:^۶ این مورد، ارجاع رسمی و شرح مختصری از هدف قانون موضوعه را به دست می‌دهد. برای مثال، عنوان کامل قانون سرقت، مصوب ۱۹۶۸ چنین است:

1. *Statute Personnel*, P. 11.

3. short title

5. calendar year

2. *Ibid*, P. 37.

4. official reference

6. full title

الیزابت دوم

۱۹۶۸، فصل ۶۰

قانونی است برای تجدید نظر در حقوق انگلستان و ولز در مورد سرقت و جرائم مربوط مشابه و [جرائم] مرتبط با آن، به منظور ایجاد مقرراتی در مورد دعوی کیفری توسط یکی از طرفین [عقد] ازدواج علیه دیگری و نیز ایجاد اصلاحاتی مشخص که در قانون اداره پست، مصوب ۱۹۵۳ م. و سایر مصوبات، به فراتر از انگلستان و ولز تعمیم می‌یابد و برای سایر اهداف مرتبط با آن.

عنوان کامل قانون مناسبات نژادی، مصوب ۱۹۶۸ به این شکل است:

الیزابت دوم

۱۹۶۸، فصل ۷۱

قانونی است برای وضع مقررات جدید در مورد تبعیضات بر اساس مبانی نژادی^۱ و ایجاد مقرراتی نسبت به مناسبات بین مردمانی از خاستگاه‌های نژادی مختلف.^۲

در حقوق ما هنوز به شیوه متعارف و معمول قانونگذار نخستین، هر قانون نام و عنوان خاص دارد و معمولاً آخرین ماده، تبصره یا سطرهای قانون نیز گویای تعداد ماده‌ها و تبصره‌های قانون و تاریخ وضع آن و مقام تصویب کننده است؛ مانند «قانون نقل و انتقال دوره‌ای قضات»^۳ که در پایان آن چنین آمده است: «قانون فوق مشتمل بر شش ماده و سه تبصره در جلسه علنی روز یکشنبه مورخ بیست و هشتم بهمن ماه یکهزار و سیصد و هفتاد و پنج مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۳۷۵/۱۲/۱۲ به تأیید شورای نگهبان رسیده است. البته در قوانین دوره‌های نخست قانونگذاری، تاریخ تصویب قانون در زیر نام قانون می‌آمد، مثل «قانون حکمیت، مصوب ۲۰ بهمن ماه ۱۳۱۳»^۴ و بدین ترتیب اگر در پایان قانون ذکر از تاریخ تصویب می‌شد، از مقام تصویب کننده نامی نبود، چه این مقام علی‌القاعده مجلس بود و در مورد نظامنامه و آیین‌نامه و تصویب‌نامه هم نام‌های مذکور، مقام تصویب را نشان می‌داد و نیاز به ذکر نداشت.

1. racial grounds

۲. یادفیلد، س.ف، حقوق انگلیس به زبان ساده، ص ۷۳-۷۲.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۷۵، ص ۱۱۵۹.

۴. مجموعه قوانین ۱۳۱۳، ص ۱۰۶.

در کشور ما برخی از حقوق‌دانان روش شماره‌گذاری قانون را مطلوب‌تر می‌دانند، اما باید دانست که اتکا بر این روش مستلزم برخورداری بودن از یک نظام سازمان یافته و فعال تدوین قانون است و اگر قانونگذار ایرانی بخواهد به این روش عمل کند، ابتدا باید مقدمات این کار را فراهم آورد.

در نام‌گذاری قانون چند نکته حتماً باید رعایت شود که عبارتند از: ۱) تک نام بودن قانون، ۲) همخوانی نام قانون با مفاد آن.

الف) تک نام بودن قانون: هر قانون به رغم طولانی بودن نامش هیچ‌گاه نباید دو نام داشته باشد. مثال این حالت، «قانون چگونگی اداره صندوق ضمانت صادرات ایران»، مصوب ۱۳۷۵/۷/۱۵ است؛ اما «قانون استفاده بعضی از دستگاه‌ها از نماینده حقوقی در مراجع قضایی، و معافیت بنیاد شهید انقلاب اسلامی و کمیته امداد امام خمینی (ره) از پرداخت هزینه دادرسی»، مصوب ۱۳۷۴/۳/۷^۱ به روشنی دارای دو عنوان است و مفاد آن نیز این امر را نشان می‌دهد. این گونه موارد را باید از اشتباهات مسلم قانونگذاری و در برخی موارد، «نقلب در قانونگذاری» به شمار آورد که جداً باید از آن پرهیز شود.

ب) همخوانی نام قانون با مفاد آن: این امر را از بدیهیات قانون‌نویسی است، اما گاه قانونگذار بنا به دلایلی از آن عدول می‌کند که این دلایل هر چه باشد نمی‌تواند مؤید دوری از شیوه درست قانون‌نویسی و نقض اصول آن گردد. اگر این همخوانی رعایت نشود و رعایت آن دغدغه قانونگذار نباشد، هر امری را می‌توان تحت هر عنوان قانونی به تصویب رساند و در نتیجه اولاً نیازی به نام‌گذاری قوانین نیست و ثانیاً معلوم نیست نظر قانونگذار را باید در کدام قانون یافت. رعایت این همخوانی، تدوین قوانین و گردآوری آن‌ها را نیز تسهیل می‌کند و الاً مجموعه‌های قانون به صندوقچه‌هایی می‌مانند که در آن‌ها تعداد زیادی قانون بدون هیچ نظم و ترتیب منطقی ریخته شده‌اند.

نمونه‌ای از قوانینی که در آن‌ها نام و مفاد با هم همخوانی ندارد، «قانون تعزیرات حکومتی»^۲، مصوب ۱۳۶۷/۱۲/۲۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام است. از نام این قانون چنین بر می‌آید که مفادش مربوط است به تنظیم و تدوین مقررات راجع به تعزیرات حکومتی، حال آن که فصل پنجم این قانون با عنوان «اصلاح قانون نظام صنفی مصوب

۱. مجموعه قوانین ۱۳۷۴، ص ۱۴۶.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۶۷، ص ۸۱۰.

۱۳/۴/۱۳۵۹ شورای انقلاب، راه و هدفی دیگر دارد که اساساً با عنوان قانون یگانه است. همچنین است «قانون تشکیل، تقویت و توسعه بسیج دانشجویی»^۱، مصوب ۲۲/۹/۱۳۷۷ که تبصره سوم آن به هیچ وجه با عنوان قانون همخوان نیست. طبق این تبصره: «روز دوم آذرماه، سالروز فرمان تاریخی حضرت امام (ره) مبنی بر تشکیل بسیج دانشجویی، روز بسیج دانشجویی و شانزدهم دی ماه سالروز شهادت دانشجوی بسیجی، شهید سیدحسین علم‌الهدی و هم‌زمان دانشجوی وی در هویزه به عنوان روز شهدای دانشجوی بسیجی تعیین گردید». استدلال به این که در این گونه موارد می‌توان با افزودن مطلبی به پایان عنوان قانون، این ایراد را بر طرف کرد، صحیح نیست؛ چه در این صورت قانون موصوف با نکته اول یعنی «تک نام بودن قانون» مغایرت پیدا می‌کند.

در برخی از قوانین انگلیس از جمله قانون اموال^۲ ۱۹۲۵ یا قانون ثبت املاک^۳ ۱۹۲۵ یا قانون مرور زمان^۴ ۱۹۸۰ هر یک از مواد قانون نیز دارای عنوان و تیتر است.^۵ این روش در قوانین دیگر کشورها مشابهی ندارد.

۲. عنوان بندی قانون

این مبحث از مهم‌ترین نکات ساختاری قوانین است که افعال صحیح آن موجب سهولت دسترسی به احکام قانونی می‌گردد و سامحه و اشتباه کاری در آن باعث می‌شود که احکام قانون را به سختی بتوان از لابه‌لای مواد انبوه و مختلف به دست آورد.

در تقسیم بندی مواد قانونی روش کلیه قانونگذاران یکسان نیست؛ هر چند که تمام آن‌ها در اصل تقسیم بندی هم داستان هستند. اصولاً تقسیم بندی و نوع شکته شدن مواد و واژه‌هایی که در این مورد به کار برده می‌شود از سویی تابع سنت‌های قانون نویسی است و از سویی دیگر تابع قواعد زبانی هر زبان؛ به این معنا که برای مثال قانونگذار انگلیسی بنا به سنت قانون نویسی خود، هیچ ابایی ندارد که مفاهیم قانونی را تحت عنوان بخش (section) در آورد که نگاه طول

۱. مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۵۲۴.

2. *Law of Property Act 1925*

3. *Land Registration Act 1925*

4. *Limitation Act 1980*

5. Cf. *Statutes on Property Law*, pp. 74, 167 & 299.

آن به چند صفحه می‌رسد و اگر قرار بود روش قانون‌نویسی فرانسوی را مراعات کنند باید این حجم را تحت چند ماده و در قالب عنوانی مستقل می‌آورد. به علاوه این که در تقسیم‌بندی مواد از «بخش، فصل، بند، مبحث» و غیر این‌ها استفاده شود یا نه، تابع معانی ادبی و اعتباری است که اهل هر زبان برای این گونه واژه‌ها قائل شده‌اند. همچنین است نحوه استفاده از اعداد و حروف یا علامات دیگر برای تفهیم تقسیم‌بندی‌های کوچک داخل مواد.

از میان قوانین برخی طولانی‌اند، برخی کوتاه و تعدادی در حد میانه و البته بخشی نیز موسوم به ماده واحده که اساساً تقسیم‌بندی در خصوص آن‌ها سالیه به انتضای موضوع است. آنچه قانونگذار در خصوص تقسیم‌بندی همواره باید مد نظر داشته باشد، لزوم یا عدم لزوم تقسیم‌بندی است. این گونه نیست که تمام قوانین نیازمند عنوان‌بندی باشند و این طور نیست که بتوان در خصوص تمام قوانین قاعده‌ای کلی را بیان داشت، بلکه قانونگذار را صرفاً بدین نحو می‌توان راهنمایی کرد که در کدام نوع از قوانین، تقسیم‌بندی مواد ضروری است و در صورت ضرورت عنوان‌بندی، کدام اصطلاح‌ها معمول‌تر و درست‌تر به شمار می‌رود که در هر دو مورد، صحت و درستی پیشنهاد بیش از آن که یک امر جهانی یا منطقه‌ای باشد، مسأله‌ای است که بیش از همه بر سنت‌های ملی قانون‌نویسی هر کشور تکیه دارد، هر چند در این خصوص اشتباه‌ها و ناهماهنگی‌ها را می‌توان با تکیه بر مسائل تطبیقی حل کرد و راه‌حل‌هایی را ارائه داد.

البته در خصوص عنوان‌بندی قوانین ایرانی این نکته در خور ذکر است که قانونگذار ما از قانونگذار فرانسوی بسیار متأثر بوده و مقایسه عنوان‌های قانون مدنی ایرانی و قانون مدنی فرانسه این امر را به وضوح نشان می‌دهد. اما قانون‌نویسی ایرانی از قانونگذاری انگلیسی هیچ تأثیر نپذیرفته، شاید از آن رو که به هنگام توجه ایرانیان به قانون‌نویسی هنوز رویکرد انگلیسی‌ها به کدنویسی بسیار ضعیف بوده و چیزی برای متابعت وجود نداشته است یا از این رو که نخستین حقوق خواننده‌های ایران با قوانین فرانسه آشنا تر بوده‌اند؛ هر چند که در این میان شخصیتی چون ملک‌خان استثنا بر قاعده است.

در قانون مدنی فرانسه ترتیب عناوین از کلی به جزئی بدین ترتیب است: کتاب، تیر، فصل، قسمت، بخش، بند (فقره) و در قانون مدنی ما: جلد، کتاب، باب، فصل، مبحث، فقره. اگر «تیر» را معادل «باب» محسوب کنیم تشابه تقسیم‌بندی دو قانون آشکار است. عناوین

قوانین مشهور عربی مثل «المجله» یا قوانین فعلی اعراب، مثل قانون محاکمات الجزایر نیز با قوانین فرانسه مشابهت بسیار دارد، چنان که ترتیب المجله: کتاب، باب، فصل و مبحث است و ترتیب قانون محاکمات: کتاب، باب، فصل، قسم و فقره، که البته در این قوانین ناترتیبی نیز به چشم می‌خورد.

در بررسی قوانین ایران، فرانسه، و کشورهای عربی، با این پیش فرض که قوانین کم‌تر از ۲۰ ماده نیاز به تیربندی ندارند، این نتیجه حاصل شد که قانونگذاران این کشورها عمدتاً بدین راه رفته‌اند که در قوانین دارای بیش از ۲۰ ماده عنوان‌بندی کنند، هر چند همان طور که گفته شد، این روش عمدتاً پیروی شده و مواردی با فراوانی کم‌تر نیز به چشم می‌خورد و در مقابل گاه برخی قوانین دارای بیش از ۲۰ ماده فاقد تیرتر هستند که مثال‌های این موارد به شرح زیر است:

- قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ دارای ۳۸ ماده است، اما هیچ‌گونه عنوان فرعی ندارد. همچنین است قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین، مصوب ۱۳۷۳/۱۲/۲۸ با ۹۳ ماده که فاقد تیرتر و عنوان فرعی است. یا قانون تحدید صلاحیات المراجع المذمیه للطوائف المسیحیه...، مصوب ۲ تیران ۱۹۵۱ در لبنان که با آن که ۳۵ ماده دارد فاقد تیرتر و عنوان فرعی است. اما در قوانین انگلیسی با توجه به این که در بسیاری از قوانین مصوب هر ماده - یا به تعبیر درست‌تر هر «بخش» - برای خود دارای عنوان و تیرتر است، چنین حالتی قاعده‌تاً نادر است و به هر حال مثالی برای آن به دست نیامد.^۱

- قانون گزینش معلمان و کارکنان آموزش و پرورش، مصوب ۱۳۷۳/۶/۱۴ در ۱۸ ماده دارای تیرتر و عنوان فرعی است و قانون شماره ۱۱۲۷-۸۷، مصوب ۳۱ دسامبر ۱۹۸۷ با آن که ۱۷ ماده دارد، به چند تیرتر تقسیم شده است.^۲

هم چنان که گفته شد موارد مربوط به دو حالت فوق در مقایسه با این فرض که قوانین دارای بیش از ۲۰ ماده در قالب موارد عنوان‌بندی شده‌اند و قوانین دارای کم‌تر از ۲۰ ماده در اکثر موارد فاقد عنوان‌بندی هستند، حکم استثنا دارد. البته در خصوص این فرض آن دسته از

1. Cf. Statutes on Property Law, Statutes on Commercial Law & Statutes on Landlord and Tenant.

2. Loi n. 87-1127 du 31 decembre 1987 (Code administratif, P. 154)

قوانین را که پیش‌تر در قانونگذاری انگلیسی یافت می‌شوند یا در کنوانسیون‌های بین‌المللی و هر ماده آن‌ها دارای عنوان مستقل است باید کنار گذاشت،^۱ چه اولاً نمی‌توان آن‌ها را یک رویه معمول و معتابه در قانون‌نویسی دانست و به علاوه سنت قانون‌نویسی ما و طبع قانونگذاری ایرانی هیچ‌گاه بدان سو نمی‌رود، هم چنان که در قوانین فرانسوی نیز مثالی برای آن یافت نشد.

این که قوانین دارای مواد بسیار نیازمند عنوان و تیتتر فرعی هستند چندان دور از روش عقلی نیست و به واقع نمی‌توان پذیرفت که چندین ماده را بدون هرگونه دسته‌بندی بتوان در ذیل عنوان کلی یک قانون آورد. از این رو شیوه به کار رفته در آن دسته از قوانین را که به رغم طولانی بودن دارای تیتتر فرعی نیستند به هیچ وجه نمی‌توان تأیید کرد. از این منظر استفاده از تیتترهای فرعی در قوانین دارای کم‌تر از ۲۰ ماده هر چند نامتعارف است، اما چندان غیر عقلی نیست؛ البته اگر از دایره عقل متعارف فراتر نرود و الاً هیچ‌گاه نمی‌توان تیتربندی یک قانون پنج ماده‌ای را توجیه کرد.

از میان تیتترهایی که برای دسته‌بندی مواد قانون به کار می‌رود، «فصل» و مترادف‌های آن در قوانین سایر کشورها، رایج‌ترین تیتتر است. کاربرد تیتترهای بالاتر از «فصل» مثل «باب»، «کتاب» یا «جلد» مربوط به قوانینی است که تعداد مواد آن بسیار زیاد است. بدین ترتیب می‌توان گفت قانونگذار در تقسیم‌بندی مواد ابتدا باید نخستین تیتتر خود را «فصل» قرار دهد و آن‌گاه به استفاده از تیتترهای فرعی زیرمجموعه «فصل»، یعنی «مبحث» و غیره بپردازد، به گونه‌ای که تحت آخرین تیتتر انتخابی، تعداد موادی قرار بگیرد که امکان تقسیم‌بندی موضوعی آن‌ها دیگر ممکن نباشد. حسب استقراء در قوانین مختلف این تعداد «غالباً» پنج ماده است.

چنانچه استفاده از تیتتر «فصل» نتیجه مذکور را نداد، ضرورتاً باید اولین قانون، تیتتر بالاتر از «فصل» باشد و پس علی‌هذا.

در قوانین ایران، در باب تقدم «جلد» بر «کتاب»، «کتاب» بر «باب» و «باب» بر «فصل» - به رغم برخی موارد خاص - نوعی اجماع قانون‌نویسی وجود دارد، چنان که مراجعه به قانون مدنی، قانون مجازات اسلامی، قانون تجارت، قانون آیین دادرسی مدنی، آیین دادرسی

۱. ر.ک: همین نوشته، ص ۴۳ به بعد.

کیفری سابق، آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، اصول محاکمات حقوقی، قانون امور حبسی و قانون کیفر عمومی این امر را تأیید می‌کند.

اما در تقسیمات فرعی «فصل» قوانین موجود یکسان نیستند. در برخی «فصل» به «بخش»^۱ تقسیم شده، در برخی به «مبحث»، در برخی به «الف» و «ب»^۲ و در برخی دیگر به «قسمت»^۳؛ اما معمول‌ترین تقسیم فرعی «فصل» که در قوانین مهم ایران به چشم می‌خورد، «مبحث» است؛ چنان‌که در قانون مدنی، قانون تجارت، قانون آیین دادرسی مدنی، قانون دادرسی کیفری سابق، قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، قانون کیفر عمومی، قانون امور حبسی، قانون اصول محاکمات حقوقی و قانون کار نیز «فصل» به «مبحث» تقسیم شده است. در «المجله» نیز همین عنوان در ذیل «فصل» دیده می‌شود.

این که در قوانین غربی کلمه «section» (بخش) زیر مجموعه «chapter» (فصل) آمده نمی‌تواند مؤید استفاده از این تیتراژ در قوانین ایران در ذیل «فصل» باشد، زیرا در متون غربی پاره بزرگ‌تر از «chapter» معمولاً «Part» (بخش یا قسمت) است که ما در مقابل آن «باب» را به کار می‌بریم و به علاوه پاره کوچک‌تر از فصل در قوانین ما - به ترتیبی که خواهیم گفت - «مبحث» است، نه «بخش».

آنچه در مرتبه بعد از «مبحث» قرار دارد، در قوانین ایرانی مختلف است، بدین نحو که گاه «بخش» است، گاه «مفهره»، گاه «مقاله»، گاه «اول» و «دوم» و سوم... و گاه «۱» و «۲» و «۳»... تقسیم «مبحث» به «الف» و «ب» و... در قوانین ایران سابقه ندارد. در قوانین فرانسوی در محل این تیتراژ معمولاً «زیربخش» به معنای «sub-section» به کار رفته است.

از میان عنوان‌هایی که در قوانین ایران زیر مجموعه «مبحث» محسوب شده‌اند، «بخش» را به لحاظ ویراستاری فنی نمی‌توان پذیرفت، چه در روش تقسیم‌بندی کتاب‌ها در ایران «بخش»

۱. برای مثال: قانون مجازات نیروهای مسلح... مصوب ۱۸/۵/۷۱، قانون مقررات استخدام نیروی انتظامی، مصوب ۲۷/۳/۷۷، آیین‌نامه اجرایی قانون نظام مهندسی، مصوب ۲۰/۳/۱۳۷۲، و آیین‌نامه اسناد دولتی، مصوب ۲۷/۴/۱۳۷۲.

۲. برای مثال: آیین‌نامه اجرایی انتخابات شوراهای اسلامی شهر و شهرک، مصوب ۲۹/۹/۷۷، قانون اساسنامه بنیاد شهید انقلاب اسلامی، مصوب ۲۷/۲/۱۳۷۷، و آیین‌نامه معاملاتی سازمان‌های مناطق آزاد قشم، چابهار و کیش، مصوب ۲۴/۱۰/۱۳۷۶.

۳. برای مثال: اساسنامه شرکت دولتی پست بانک، مصوب ۳۰/۲/۱۳۷۵، آیین‌نامه انتظامی رسیدگی به تخلفات صنفی و حرفه‌ای شاغلان حرفه‌های پزشکی و ایست، مصوب ۹/۵/۱۳۷۳ و اساسنامه مرکز سنجش از دور ایران، مصوب ۱۳/۵/۱۳۷۱.

همواره پاره‌ای بزرگ‌تر از «فصل» بوده و در این باره در بین اهل کتاب نوعی اجماع وجود دارد. «مقاله» نیز کاربرد بسیار نادری دارد و شاید سراغ آن را فقط در قانون آیین دادرسی کیفری سابق بتوان یافت. فقره هم خواه به دلیل صبغه عربی آن و خواه به دلیل کلاسیک بودن واژه چندان در متون قانونی به کار نرفته و در متون رسمی جدید نیز به کار نمی‌رود و به علاوه «فقره» صفت اجزای کوچک‌تر یک تقسیم‌بندی است، چنان‌که گاه گفته می‌شود: «فقره اول، دوم و ... ماده».

به نظر با توجه به تعبیر فوق «گفتار» را می‌توان به عنوان زیر مجموعه «بحث» به کار برد و از «اول، دوم، ...» چشم پوشید، چه به لحاظ فنی مفهوم تیر در «گفتار» بیش از «اول و دوم و ...» به چشم می‌خورد و به علاوه تقسیم بحث به «گفتار» در متون رسمی نیز پشتوانه محکم دارد. البته «بنده» نیز ممکن است به عنوان تیر فرعی «بحث» قلمداد شود اما به نظر «بنده» به لحاظ مفهوم، ارزشی کم‌تر از «گفتار» دارد. با توجه به استفاده از ترتیب اول، دوم، سوم و ... در ادامه تیر «جلد»، «کتاب»، «باب»، «فصل» و «بحث»، در ادامه «گفتار» نیز باید از «اول، دوم، سوم...» استفاده کرد و گفت «گفتار اول، گفتار دوم و ...». البته ناگفته نماند که در برخی فرهنگ‌های لغت در برابر «sub-section» زیر بخش یا جزء آورده شده که به دلیل نامممول بودن این دو عنوان، هیچ یک را نمی‌توان در قانون‌نویسی و عنوان‌بندی قوانین فعلی ایران به کار برد.

عنوان‌های بعد از «گفتار» در قوانین فعلی ایران از جمله قانون مدنی، قانون تجارت و سایر قوانین مطول به چشم نمی‌خورد و از این رو در خصوص این عنوان‌ها باید از ویراستاری فنی کمک گرفت. عنوان‌هایی که در تحت «گفتار» ممکن است آورده شود: «بنده»، «اول، دوم، ...»، «الف، ب، ...» و «۱، ۲، ۳، ...» است.

«اول، دوم، ...» را نمی‌توان داخل در تیرهای فرعی آورد، چه حسب ترتیب، کلبه تیرها خود به «اول، دوم، ...» شکسته شده‌اند و در مورد تیر «اول، دوم، ...» این امر امکان‌پذیر نیست، بدین معنا که تمام تیرها به ترتیبی که در قوانین به کار رفته‌اند، دو جزئی بوده‌اند، نه یک جزئی و در مورد تیر «اول، ...» نمی‌توان گفت: «اول اول، اول دوم، ...» در حالی که در موارد دیگر می‌توان گفت: «گفتار اول، گفتار دوم، ...» یا «فصل اول، فصل دوم، ...». «فقره» و «جزء» نیز از این رو داخل در عناوین نمی‌شوند که به هر حال در ارجاع به «الف، ب، ...» یا

۱۹۰، ۴... باید نوعی معرف وجود داشته باشد، یعنی باید گفت: «جزء الف» ماده ۴ یا «فقره ۲ ماده ۴» و نمی‌توان گفت «الف ماده ۴» یا «۴ ماده ۴». به علاوه با توجه به دو جزئی بودن کلیه تیرهای قانون که یک جزء آن نام اصلی است، مثل «باب»، «فصل» و غیره و جزء دیگر آن «اول، دوم، ...»، «الف، ب، ...» یا «۱، ۲، ...» از تقسیم‌بندی‌ها داخل ماده است، نه از تقسیمات قانون. از این رو به نظر بهترین تیر پس از «گفتار»، «بند» است که در خصوص آن نیز ارجاع به شکل «بند اول، دوم و...» امکان‌پذیر است؛ اما چون حقوق‌دانان ایران مرسوم است که بند را برای اشاره به پاراگراف‌های مواد قانون به کار می‌برند، برای پرهیز از خلط شدن مطالب و جلوگیری از بروز اشتباه در ارجاع به متون قانونی، به نظر استفاده از «جزء» یا «فقره» به لحاظ بار معنایی این دو کلمه صحیح‌تر است؛ البته با این توضیح که در متن قانون مدنی ایران پس از «گفتار» از «فقره» استفاده شده است.

تیر «قسمت» از آن رو در این تقسیم‌بندی داخل نشد که فقط در قانون مدنی از آن استفاده شده، آن هم در کتاب دوم، به عنوان زیر مجموعه «کتاب»، حال آن که در کتاب اول و سوم قانون مدنی و همچنین در کلیه قوانین مفصل ایران زیر مجموعه «کتاب» - به فرض وجود عنوان «کتاب» - همواره «باب» بوده است و پس، به علاوه ارزش ادبی و بار معنایی این کلمه چنان است که وسعتی بیش از فصل دارد و نمی‌توان آن را زیر مجموعه فصل و عنوان‌های بعد از فصل به شمار آورد، چنان که نویسندگان قانون مدنی نیز این عنوان را فوق «فصل» دانسته‌اند، نه در ذیل «فصل».

در خصوص «باب» شاید استفاده از «بخش» موجه به نظر برسد، اما در پیروی از سنت قانون‌نویسی استفاده از کلمه «باب» موجه‌تر است، مگر آن که دلایلی دیگر مثل «فهرسی نویسی» ملاک عمل باشد که در این صورت «جلد»، «کتاب»، «فصل» و «مبحث» نیز جای گفتگو دارد.

با توجه به ترتیبی که با بررسی قوانین ارائه شد، تیرهای قانون به ترتیب ارزش عبارتند از: «جلد»، «کتاب»، «باب»، «فصل»، «مبحث»، «گفتار»، و «جزء / فقرة». البته فرض‌های راجع به تقسیم‌بندی کلی قوانین این است که:

الف) قوانین کم‌تر از ۲۰ ماده غالباً و کم‌تر از ۱۰ ماده قطعاً نیاز به فصل‌بندی ندارد، مگر در موارد خاص.

ب) قوانین بیش از ۲۰ ماده حتماً نیاز به تقسیم‌بندی دارند و اگر در قوانین موجود چنین نشده این حالت نتیجه عدم نیاز به تقسیم‌بندی نبوده، بلکه برخاسته از مسامحه و اهمال قانونگذار است، چنان‌که قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب حتماً بایست عنوان‌بندی می‌شده و اقتضای مواد آن نیز چنین است.

ج) تیر اصلی و اولی در هر قانون، «فصل» است و زمانی می‌توان از تیرهای بالاتر از «فصل» به عنوان «تیر آغازی» قانون استفاده کرد که مواد تحت آخرین تیر مذکور در تقسیم‌بندی ارائه شده، یعنی «بند» باز هم نیاز به تقسیم داشته باشد که در این حالت، تیر اولی، تیر بالاتر از «فصل» یعنی «باب» است و قسم علی هذا.

د) حذف رتبه تیرها در تقسیم‌بندی‌های قانون نادرست است. از این رو نمی‌توان در تقسیم‌فصل، بدون ذکر «مبحث»، «گفتار» را به کارکرد یا در تقسیم «جلده» بدون استفاده از «باب» به «فصل» رسید.

مهم‌ترین نکته در خصوص تقسیم‌بندی مواد، مداومت است؛ بدین معنا که قانونگذار باید به عنوان یک تکلیف، استفاده از یک ترتیب را مد نظر قرار دهد و از ترتیب‌سازی‌های متفاوت پرهیزد. دقت در قوانین فرانسوی نشان می‌دهد که قانونگذار در پیروی از ترتیب (۱) «livre» یا کتاب، (۲) «titre» یا عنوان، (۳) «chapitre» یا فصل، (۴) «section» یا بخش، (۵) «sub-section» یا زیربخش، تعدد داشته و بسیار کم از این روش تخطی کرده که عناوین مجموعه‌های قانونی مدنی، تجاری، اداری، دادرسی و غیره فرانسه مؤید این مطلب است.

۳. تخصیص مواد به عناوین قانون

این که قانونگذار در چه مواقعی باید در قانون از عناوین «فصل» و «مبحث» و غیره استفاده کند یا چگونه در یک ماده قانونی از حروف یا اعداد برای تقسیم‌بندی سود ببرد، مطلبی است و جای دادن مواد مرتبط و هم‌گروه در ذیل عنوان مربوط مطلبی دیگر.

قانونگذار به هنگام تقسیم‌کردن مواد یک قانون به دو امر باید دقت کند: (۱) این که تمام مواد تحت یک عنوان، رنگ و بویی همسان داشته باشند، (۲) در بین این مواد همسان و هم‌گروه تقدم و تأخر مواد به لحاظ مفهومی و غیره رعایت شود؛ بدین معنا که اگر برای مثال مطالب کلاً مربوط به نحوه تنظیم دادخواست است، مواد راجع به نحوه تنظیم دادخواست مقدم بر مواد مربوط به هزینه ابطال تسیر باشد.

کتابچه قانون را مانند سایر کتب بعد از چاپ چندان نمی‌توان ویرایش کرد و در هر ویرایش آن را در قالبی و شکلی دیگر ارائه داد. فرض بر این است که مقنن صاحب حکمت است و پسندیده نیست که حکیم در کار خود به دور از حد معقول تبدیل و تغییر روا دارد. قانونگذار پیش از انتشار قانون باید در تقسیم عناوین و ترتیب مواد تا سر حد ممکن بکوشد تا دو مطلب پیش‌گفته رعایت شوند.

در برخی قوانین، قانونگذار بدون توجه به دو اصل مذکور بخشی را به عنوان مواد متفرقه، یا مقررات متفرقه یا سایر عناوین مشابه در نظر می‌گیرد و در آن، موادی ناهمگون و پاره پاره را گرد هم می‌آورد، بی آن‌که علت این امر را مشخص کند. شاید بتوان در خصوص پاره‌ای از قوانین مطول مثل قانون مدنی این امر را به گونه‌ای توجیه کرد، اما در خصوص قوانینی که شمار مواد آن‌ها گاه به بیش از ۴۰ ماده نمی‌رسد، رفتن به سوی این «عنوان‌ها» دور از حکمت و شیوه معقول قانون‌نویسی است، بلکه حتی در قوانین مطول و طولانی نیز این امر پسندیده نیست. مطالبی که در قالب مواد قانونی در ذیل عناوین مذکور گرد می‌آیند، یا جزء «کلیات» و «مقدمات» هستند، یا جزء عناوین فرعی و به هر حال تحت قالب و قاعده در می‌آیند. اگر قانون دارای نام مشخص و حد و مرز تعریف شده باشد، «مواد متفرقه» و امثال این عنوان‌ها هیچ معنایی ندارد، جز بی‌حوصلگی قانونگذار. قانون‌نویسن، هنر قانونگذار است و برای هنرمند قبیح است که نتواند بر دست ساخته خود نامی در خور بگذارد.

مطالب راجع به تخصیص مواد به عناوین قانون حسب توضیحاتی که ارائه شد، تحت دو عنوان بررسی می‌شود:

الف) گرد آوردن مواد مرتبط تحت یک عنوان: هر یک از عنوان‌های داخل در یک قانون نشان‌دهنده ویژگی کلی موادی هستند که در ذیل آن عنوان آورده می‌شوند، به این معنا که برای مثال در ذیل عنوان «طرفین معامله» باید از آنچه به طرفین مربوط است سخن گفت نه از «شرایط بیع»؛ اما قانونگذار گاه به واسطه عدم دقت یا اشتنازدگی چنین نمی‌کند. برای مثال در قانون مدنی ایران قانونگذار در «مبحث دوم: در طرفین معامله» در ماده ۳۴۶ می‌گوید: «عقد بیع باید مقرون به رضای طرفین باشد و عقد مکره نافذ نیست»، در حالی که مفاد این ماده ارتباطی به طرفین عقد ندارد، بلکه مربوط به «مبحث اول: در احکام بیع» است و باید بعد از ماده ۳۴۰ می‌آمد یا در همین قانون ماده ۶۷۷ در ذیل «مبحث سوم: در تعهدات موکل» مقرر

می‌دارد؛ و اگر در وکالت، مجانی یا به اجرت بودن آن تصریح نشده باشد، محمول بر این است که با اجرت باشد، حال آن که این ماده باید در ذیل «مبحث اول: در کلیات» می‌آمد، آن هم پس از ماده ۶۵۹ که می‌گوید: «وکالت ممکن است مجانی باشد یا با اجرت». همچنین است ماده ۳۵۲ این قانون که مقرر می‌دارد: «بیع فضولی نافذ نیست، مگر بعد از اجازه مالک یا به طوری که در معاملات فضولی مذکور است» که هیچ ارتباطی به «مبحث سوم در بیع» ندارد و در حقیقت از احکام بیع (ماده ۳۳۸ به بعد) یا کلیات معاملات فضولی (ماده ۲۴۷ به بعد) است.

ب) رعایت ترتیب مفهومی مواد ذیل یک عنوان: مواد ذیل یک عنوان باید به گونه‌ای تنظیمی شوند که ارزش رتبه‌ای آن‌ها رعایت شود و نباید چنین باشد که مفاهیم اولی در پایان عنوان و به عکس بیایند. مثالی از عدم رعایت این نکته ماده ۱۸ و ۲۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ است.

طبق ماده ۱۸: «ضابطین دادگستری به محض اطلاع از وقوع جرم، در جرائم غیر مشهود مراتب را جهت کسب تکلیف و اخذ دستور لازم به مقام ذیصلاح قضایی اعلام می‌کنند...». در این ماده به «جرائم غیر مشهود» اشاره شده در حالی که موارد جرم مشهود که با توجه به آن، مفهوم غیر مشهود آشکار می‌گردد، با این بیان در ماده ۲۱ آمده است: «جرم در موارد زیر مشهود محسوب می‌شود...». حق این بود که ماده ۲۱ قبل از ماده ۱۸ در جای مناسبی ذکر می‌شد. نمونه‌ای دیگر ماده ۹ و ۳ همین قانون است. طبق ماده ۳: «تعقیب متهم و مجرم... از جهت جنبه خصوصی یا تقاضای شاکی خصوصی شروع می‌گردد». با آن که در این ماده و همچنین ماده ۴، ۶ و ۱۸ این قانون به شاکی خصوصی اشاره شده، تعریف شاکی خصوصی در ماده ۹ بیان شده: «شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان شده و یا حقی از قبیل قصاص و قذف پیدا کرده و آن را مطالبه می‌کند، مدعی خصوصی یا شاکی نامیده می‌شود»، در حالی که این تعریف باید پیش از ماده ۳ بیان می‌شد.

ماده و ساختار ظاهری آن

انگلیسی بسیار کاربرد دارد و مأخوذ است از «sectus» به معنای قطع کردن یا بخش و پاره‌ای از هر چیز مکتوب، در زبان لاتین «sectionem» خوانده می‌شود و عبارت است از: «پاره یا بخشی از هر مکتوب».^۱ سایر معانی این واژه که به ۱۰ معنا می‌رسد نیز قریب به همین معنای ذکر شده است، از جمله، مقطع، بریده و تکه.

دیگر معادل ماده، یعنی «clause» نیز در زبان انگلیسی کاربرد دارد، اما نه به فراوانی دو معادل قبلی.

طبق تعریف‌هایی که جنبه حقوقی در آن‌ها خلبه دارد، «article» عبارت است از: «بندهای یک سند یا نگاه به معنای خود سند مثل مشارکت نامه».^۲

معادل فرانسوی ماده یعنی «article» در زبان فرانسه به لحاظ لغوی چنین تعریف شده است: «بخش تشکیل دهنده یک قسمت یا جزء و غالباً بیانگر یک جزء قانون، یک قرارداد، یک پیمان یا کاتالوگ و غیره»؛^۳ «جنس و کالا»؛^۴ «مقاله»؛^۴ «هر فصل یا بخش مجزا که نباید با سایر چیزها اشتباه شود»؛^۵ «حرف تعریف»؛^۶ «مفصل و بند» و...^۴

همان طور که ملاحظه می‌شود تعاریف لغوی ماده در زبان‌های مختلف بسیار شبیه و نزدیک به هم است؛ اما این تعاریف با آن که به مفهوم حقوقی ماده بسیار نزدیکند، جامع و مانع نیستند؛ چه جزء یا قسمت مستقل و مجزای یک قانون که شماره‌گذاری نیز شده باشد لزوماً «ماده» نیست، بلکه امکان دارد از زیرمجموعه‌های آن یا بندهای فرعی قانون مثلاً در مواردی که به شماره یا «الف» و «ب» تقسیم شده‌اند - یا حتی تبصره آن، البته در حقوق ایران باشد - از این رو ارائه یک تعریف حقوقی از ماده ضرورت دارد. به اعتقاد ما ماده در مفهوم حقوقی آن عبارت است از: «کوچک‌ترین بخش مستقل از یک قانون یا هر مکتوب قانونی یا در حکم قانون که غالباً دارای شماره عددی است».

به لحاظ این تعریف، تبصره، بند، اجزای شماره‌بندی شده قانون و غیر این‌ها بدین علت که «مستقل» محسوب نمی‌شوند و وابسته‌های ماده هستند، داخل در مفهوم ماده نمی‌شوند و از این نظر تعریف «مانع» می‌ماند و «یک قانون یا هر مکتوب قانونی یا در حکم قانون» متضمن جامع بودن تعریف است.

1. Webster New American Dictionary. see also The Oxford English Dictionary.

2. articles of partnership

3. The Oxford Companion to Law, q.s. articles.

4. Grand Larouse, q.s. article.

در زبان فارسی به جای کلمه ماده گاه از «فقره»، «فصل» و «قاعده» نیز استفاده شده، اما امروزه صرفاً از کلمه «ماده» استفاده می‌شود.

۲. شکل ظاهری ماده

الف) ماده قانون اندازه و حجم مشخصی ندارد و در حقیقت امکان ارائه میزانی در این خصوص نیست. مطالعه مواد قانونی کشورهای مختلف نیز گواه این امر است؛ چنان که برای مثال ماده ۷۵۸ آیین دادرسی کیفری فرانسه یک سطر است و ماده ۶۸ و ۲۰ این قانون در حدود یک صفحه یا ماده ۱۱۷ مجله الاحکام در نیم سطر تنظیم شده و ماده ۸۶ آن در حدود یک صفحه را اشغال کرده است. در حقوق ما نیز در کنار ماده ۷۰ آیین دادرسی مدنی سابق که یک و نیم سطر حجم دارد ماده ۸۶ یا ۱۰۰ این قانون به حدود یک صفحه بالغ می‌شود یا ماده ۱۰۰ قانون شهرداری با احتساب تبصره‌هایش به حدود چند صفحه می‌رسد.

البته حسب اصول قانون‌نویسی و رعایت ایجاز، کوتاه نوشتن مواد همواره از دغدغه‌های قانون‌نویسان بوده است و به واقع هنر قانونگذار را نشان می‌دهد؛ اما در هر حال هیچ‌گاه نباید رسایی و صراحت مواد را فدای این قاعده صرفاً شکلی کرد و از بیم طولانی شدن متن یک ماده به تبصره پناه برد یا موضوع مرتبطی را در قالب چند ماده کوتاه گنجانده، حال آن که بایست در یک ماده مطول می‌آمد.

ب) از نکات مهم در شکل ظاهری ماده، تقسیم‌بندی‌های آن است که در این خصوص نیز روش واحدی وجود ندارد. گاه این تقسیم‌بندی با استفاده از شماره‌بندی صورت می‌گیرد، گاه با استفاده از حروف الفبا انجام می‌شود، زمانی به مدد خط تیره و در مواد دیگر بدون هرگونه نشانگر خاص. این گونه تقسیم‌بندی‌ها، ویژه قانونگذار یک کشور خاص نیست، بلکه در بین تمام قانونگذاران با تجربه معمولاً از میان این شیوه‌ها، یک مورد را می‌پذیرند و دست کم در یک قانون خاص از آن پیروی می‌کنند و در قانون واحد روش‌های مختلف را به کار نمی‌گیرند.

ج) در بین قانونگذاران - فارغ از سنت‌های ملی - به کاربردن کلمه ماده یا معادل‌های آن یک موضوع «بلاخلافه» نیست و موارد بسیاری را می‌توان مثال زد که قانونگذار بدون ذکر کلمه «ماده» صرفاً به ذکر شماره پرداخته و قانونی را تدوین کرده است. مثال این مورد در حقوق ما «قانون بلدییه» مصوب ۱۳۲۵ قمری است. در کشور ما در تصویب نامه‌ها هیچ‌گاه از

کلمه «ماده» استفاده نمی‌شود و هیأت وزیران فقط به ذکر شماره اکتفا می‌کند، شاید از این رو که ماده را صرفاً ویژه قوانین مصوب مجلس می‌دانند و از همین رو در خصوص آیین‌نامه بر خلاف این روش عمل می‌کنند.

در حقوق فرانسه، قانونگذار در این مورد دو شیوه دارد: گاه در ابتدای هر ماده، کلمه «ماده» را ذکر کرده، چنان‌که در قانون آیین دادرسی کیفری این کشور تمام مواد با کلمه «Article» آغاز شده‌اند. در برخی قوانین دیگر، قانونگذار فرانسوی فقط در ابتدای ماده اول از کلمه «Article» استفاده کرده و سایر مواد را بدون شماره آورده است، چنان‌که قانون شماره ۶۳۳-۸۳ مورخ ۱۳ ذویه ۱۹۸۳^۱ چنین است.

در خصوص موافقتنامه‌های بین‌المللی نیز روش غالب، به کار بردن شماره بدون ذکر کلمه «ماده» و معادل‌های آن است و در نتیجه چون در حقوق ما به هنگام تصویب این موافقتنامه‌ها، مترجمان تابع روش اصلی هستند، هیچ‌گونه نشانه‌ای از کلمه «ماده» در ترجمه‌های فارسی آن‌ها وجود ندارد.

در قوانین انگلیسی گاه قانونگذار بدون ذکر کلمه «article» و معادل‌های آن فقط به ذکر شماره بسته کرده است، چنان‌که در قانون بیع^۲ چنین است، و گاه کلمه «article» را نیز به همراه شماره آورده است، مانند قانون حمایت از مصرف‌کننده^۳ که دارای بیش از ۵۰ ماده است.^۴

با این حال به نظر می‌رسد، ذکر کلمه ماده در قوانین کشور ما با سنت قانون‌نویسی قانونگذار ایرانی همخوانی بیش‌تری دارد و روش مفیدی است.

د) عددی بودن شماره‌های مواد قانونی به نظر امروزه از موارد وفاق همه قانونگذاران است و خلافتی برای آن نمی‌توان یافت؛ اما در خصوص ماده‌های مکرر این اتفاق نظر وجود ندارد. برای مثال در حقوق ایران این امر با ذکر «مکرر» در ادامه شماره ماده می‌آید. مثل ماده ۶۹ مکرر آیین دادرسی کیفری سابق؛ و به نظر می‌رسد در میان قوانین ایران موردی وجود ندارد که شماره یک ماده دوبار مکرر شده باشد. اما در قوانین فرانسوی، روش قانونگذار دو گونه است: گاه در تکرار یک ماده که ممکن است به چندین و چند مورد برسد از مسیر استفاده

1. Loi n° 83-634 du 13 juillet 1983 (Cf. Code administratif, P. 849).

2. Sale of Goods Act 1979.

3. Consumer Protection Act 1987.

4. cf. *Statutes on Commercial Law*.

می‌کند و با یک خط تیره ممیزی را به شماره ماده می‌افزاید، به طوری که ماده ۲ آیین دادرسی کیفری تا ۱۶۰۶ ادامه پیدا می‌کند.

روش دیگر استفاده از کلمات ترتیبی پس از شماره ماده است که بدین طریق به ترتیب از *Quatre*، *Quinques*، *sexis* و... استفاده می‌شود. برای مثال ماده ششم فرمان شماره ۵۸-۱۱۰ مورخ هفدهم نوامبر ۱۹۵۸ تا *6 quinquies*^۱ ادامه یافته است.

البته موارد استثنایی نیز وجود دارد؛ چنان که در قانون ۱۳ دسامبر ۱۹۱۳^۲ پس از ماده ۳۵ یک ماده با این عنوان آمده است *Article Additionnel* (ماده اضافی یا الحاقی)^۳ و پس از این ماده، شماره مواد از ۳۶ ادامه یافته است. البته این موارد را باید از فراموش شده‌های روش قانون‌نویسی فرانسه محسوب کرد، چه در قوانین جدید نمونه‌ای برای آن یافت نشد.

از آن جا که قوانین همواره در تغییرند و این تغییرات گاه باعث افزوده شدن شماره‌ای بر مواد قانون می‌شود و از پیش نمی‌توان مطمئن بود که یک ماده فقط یک بار به حالت تکرار برسد؛ بهتر است به جای کلمه «مکرر» از اعداد ممیز در کنار شماره اصلی ماده استفاده شود و برای مثال مانند قانونگذار فرانسوی چنین گفته شود. ماده ۶۹، ماده ۶-۱، ماده ۶۹-۲ و قس علی هذا.

ه) تبصره گذاری برای مواد از روش‌های نادرست قانون‌نویسی مدرن است و جای دفاع ندارد و در تنظیم مواد باید جداً از آن پرهیز شود.^۴

و) شماره گذاری بندها و پاره‌های ماده قانون که توسط قانونگذار سوئیس ابداع شده از موارد در خور توجه در ساختار ماده است. حسب این روش در یک ماده قانونی علاوه بر آن که خود ماده شماره دارد، هر یک از بندهای آن نیز شماره می‌خورند، مگر آن که ماده فقط دارای یک بند باشد. این عمل از آن نظر مفید است که ارجاع به بندهای یک ماده را آسان می‌سازد و در مواد طولیل، رسیدن به ارجاع‌های مربوط به ماده را تسهیل می‌کند. به علاوه این

1. *Code administratif*, P. 35-39.

2. *Loi du 31 decembre 1913.*

3. *Ibid*, P. 1254.

4. برای تفصیل این مطلب و علت نادرست بودن کاربرد تبصره رجوع کنید به: همین نوشته ص ۵۳ و بعد. در قوانین انگلیسی در این مورد گاه در کنار شماره ماده ممیز می‌آید مثل ماده ۳/۳ یا ۵/۳ و گاه این امر با استفاده از حروف *and* و *or* نشان داده می‌شود.

(Cf: *Statutes on Commercial Law and Statutes on Property Law*).

روش با ممتاز کردن و تیترو یا عنوان دادن به هر بخش یا قسمت از قانون همخوانی دارد. برای مثال ماده ۵۰۷ قانون تعهدات این کشور مقرر می‌دارد:^۱

ماده ۵۰۷

۱. ضامن، نسبت به حقوق طلبکار، تا حدود پرداختی که به وی می‌کند، جانشین او می‌شود. ضامن می‌تواند، از زمان حال شدن دین، در مقام اعمال حق مزبور برآید.

۲. مع‌هذا، جز در صورت وجود قرارداد مخالف، ضامن حقوق مربوط به وثایق و سایر تضمینات تأمین‌کننده طلب را به دست نمی‌آورد، مگر این که آن‌ها در زمان ضمانت وجود داشته‌اند، یا این که بعداً به وسیله بدهکار، به خصوص برای همین طلب معرفی شده باشند. اگر ضامن فقط بعضاً خود را سبزی سازد و جانشین طلبکار نسبت به بخشی از حقوق مربوط به وثیقه شود، بخشی که برای طلبکار باقی مانده، در طبقه مقدم بر بخش مربوط به ضامن قرار خواهد داشت.

۳. با وجود این، دعاوی و ایرادات ناشی از روابط حقوقی بینی ضامن و بدهکار، به جای خود محفوظ خواهند بود.

۴. در صورتی که وثیقه تأمین‌کننده دین استفاده شود، یا مالک آن طوعاً اقدام به پرداخت کند، مالک حق مراجعه به ضامن را ندارد، مگر این که این امر مورد توافق قرار گرفته باشد، یا این که وثیقه را ثالثی متعاقباً داده باشد.

۵. مرور زمان حق رجوع ضامن، از تاریخی که طلب بستانکار را بپردازد، شروع می‌شود.

۶. ضامن حق هیچ‌گونه رجوعی به بدهکار را ندارد، اگر دینی را ایفا کرده باشد که حق اقامه دعوا نسبت به آن وجهاً وجود نداشته و یا به سبب اشتباه یا عدم اهلیت، برای بدهکار الزام‌آور نبوده است. با وجود این، اگر ضامنی ضمانت دین مشمول مرور زمان را از طریق نمایندگی (وکالت) بدهکار به عهده گرفته باشد، شخص اخیر، بر طبق مقررات وکالت، در مقابل وی مشمول خواهد بود.

۳. تقسیم‌بندی ماده

گفته شد که به لحاظ ساختاری، ماده قانون کوچک‌ترین بخش مستقل از هر قانون است و همین

۱. قانون تعهدات سوئیس، ص ۳۱۲.

مستقل بودن آن را از سایر بخش‌های کوچک‌تر هر قانون ممتاز می‌سازد. در خصوص تبصره مطالبی ارائه می‌گردد^۱ و در این جا ذکر مجدد آن‌ها ضرورتی ندارد. سخن این قسمت مربوط است به نحوه تقسیم‌بندی مواد قانون، به این معنا که اگر قانونگذار حسب ضرورت بخواهد اقدام به تقسیم مواد بکند یا انواع و اقسامی را در ذکر کند کدام روش مطلوب و در خور پیروی است.

نخستین تقسیم هر ماده قانونی، تقسیم آن به چند پاراگراف یا بنده است. پاراگراف یک نهاد دستوری و ادبی است و از قانونگذار نمی‌توان همواره توقع داشت که این نهاد را درست به کار بندد، بلکه پاراگراف بندی کار مربوط به ویراستاری متون قانونی است که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد.^۲ قانونگذار باید مقصود خود را انشا کند و نحوه پاراگراف بندی آن از امور پس از انشا و پیش از انتشار قانون است.

در حال حاضر در قوانین موجود در کشورهای مختلف پاراگراف بندی همراه با شماره گذاری نیست، یعنی حتی در موادی که به ده‌ها بند بالغ می‌شود، هیچ‌گاه به این بندها شماره اختصاص نمی‌یابد تا ارجاع به مواد آسان شود. تنها استثنای موجود در این خصوص قانون تعهدات سوئیس است که در آن در تمام موادی که بیش از دو پاراگراف دارند، از شماره گذاری استفاده شده است و به نظر ما این روش قابل دفاع است؛ چه به لحاظ فنی تمام تقسیمات و فروع باید به نحوی عددگذاری، شماره گذاری یا حرف بندی شوند تا عمل ارجاع آسان شود. اشاره کردن به پاراگراف چهارم فلان ماده به هنگامی که تمام پاراگراف‌ها شماره دار هستند، خواننده و طرف خطاب را به شمارش بندها از ابتدای ماده وادار می‌دارد، بلکه همین که به شماره‌ها توجه کند کفایت می‌کند.

تقسیم دیگر موجود در یک ماده که ممکن است در یک پاراگراف از ماده رخ دهد و در دیگری صورت نگیرد و در تمام قوانین موجود بلا استثناء به چشم می‌خورد، تقسیم‌های مربوط به بیان فروع، اقسام و سایر موارد مربوط به یک امر کلی است که قانونگذار در حدود احصای کامل یا ناقص آن بر می‌آید، مثل بیان شرایط صحت معاملات یا موارد سقوط تعهدات یا علل سقوط مسئولیت کیفری.

در مورد این تقسیم بندی، روش‌هایی که توسط قانونگذاران مختلف به کار بسته می‌شود گوناگون است؛ اما تمام این موارد قابلیت دفاع ندارد؛ چه به اعتقاد ما فقط مواردی از لحاظ

۱. ر.ک: همین نوشته، ص ۵۳ و بعد.

۲. ر.ک: همین نوشته، ص ۲۱۳ و بعد.

ویراستاری فنی توجه‌پذیر است که ارجاع را تسهیل کند. این که قانونگذار خود را ملزم سازد به جای روش‌های نادرست از شیوه‌های صحیح استفاده کند، چندان دشوار نیست و به فرض هم اگر قانونگذار از این وظیفه شانه خالی کند، این امر را می‌توان به بخش ویراستاری پیش از انتشار قوانین ارجاع داد؛ بدین صورت که در این بخش، بدون کوچک‌ترین دخالت در عبارات متن، اصلاحات صوری و ساختاری در قانون صورت گیرد و پس، اعم از اعمال رسم الخط، عنوان‌بندی، شماره‌گذاری‌های فرعی و اصلی و غیره.

در تقسیم کردن مواد روش‌هایی که معمولاً به کار گرفته می‌شود به نحو زیر است:

۱. استفاده از اعداد، مثل ۱، ۲، ۳ و ...
۲. استفاده از نمادهای رومی، مثل l، v، x و ...
۳. استفاده از حروف. در قوانین غربی این حروف همواره حروف الفبای زبان مربوط است، که معمولاً از حروف «a» شروع می‌شود و به حروف «z» ختم می‌گردد، با تفاوت‌هایی اندک بین زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی و فرانسه در ترتیب حروف پایانی الفبا.
- در کشورهای عربی این ترتیب معمولاً ترتیب حروف ابجد است، به این شکل که در حروفی که جانشین عدد ۱۱ به بعد هستند، حروف ترکیبی‌اند و ترتیب حروف ابجد رعایت نمی‌شود، بدین شکل که «یا» نشانه عدد ۱۱ است و «ب» جانشین عدد ۱۲.
- در زبان فارسی روش معمول دوگونه است. گاه از ترتیب حروف ابجد استفاده شده که در آن، حالت مربوط به حروف جانشین عدد ۱۱ و به بالا رعایت نمی‌شود و گاه از ترتیب الفبای فارسی متابعت می‌گردد که در این صورت نیازی به استفاده از حروف‌های ترکیبی برای برخی اعداد وجود ندارد. به نظر استفاده از حروف الفبای فارسی به دلیل نداشتن مشکل مزبور و نیز دارا بودن صبغه ملی با روش قانونگذاری تجانس بیش‌تری دارد.
۴. استفاده از کلمات اولاً، ثانیاً، ثالثاً و ... در مراجعه به متون قانونی کشورهای مختلف این روش دیده نشد و انگار این نوع تقسیم‌بندی اختصاص به قانونگذار ایرانی دارد. البته این نوع تقسیم در متون قانونی متقدم بیش‌تر بوده، اما امروزه جای خود را بیش‌تر به روش اول و سوم داده است.
۵. استفاده از کلمات اول، دوم، سوم و ... که در دوره‌های متقدم قانونگذاری به کار می‌رفته است.

۶. استفاده از کلمات یکک، دو، سه و... که وضعیتی مشابه با کلمات گروه پنجم و چهارم دارد.
۷. استفاده از تیره در ابتدای هر مورد؛ به این شکل که در واقع تیره جانشین حروف یا اعداد می‌گردد.
۸. عدم استفاده از هرگونه علامت و صرفاً شروع کردن هر «مقسم» از ابتدای یک سطر مستقل.
۹. استفاده از حروف «یا»، «و»، «یا» و «و» و پرهیز از شکستن متن ماده قانونی به سطرهای مستقل. در این روش قانونگذار جمله‌ای می‌سازد که تقسیم‌های مورد نظرش از طریق این حرف‌ها بیان می‌شوند؛ چنان‌که قانونگذار فرانسوی در ماده ۱۲۳۴ قانون مدنی در این کار از «Par» (یا، وسیله) استفاده کرده و در ماده ۱۶۰۶ همان قانون از «ou» (یا) استفاده کرده است.
- با توجه به آنچه در مورد ملحوظ داشتن تسهیل ارجاع در تقسیم‌بندی گفته شد، استفاده از اعداد و حروف بهترین روش از میان نه روش مذکور در فوق است، چه در این دو مورد می‌توان با استفاده از کلماتی مثل «جزء» یا «فقره» یا «شق» به همراه عدد یا حرف مربوط به پاره مورد نظر از ماده قانون ارجاع کرد.
- در قوانین ایرانی استفاده از نمادهای رُمی نه معمول بوده و نه جای دفاع و پیشنهاد دارد. در خصوص حروف نیز گفته شد که استفاده از حروف الفبای فارسی مرجح است.
- اما مسأله مهم پس از انتخاب روش ارجاع، تعیین رتبه عدد و حرف است، به این شکل که در تقسیم‌بندی‌های داخل مواد ابتدا باید حرف را به کار برد و عدد را برای تقسیم‌های جزئی به کار گرفت یا بر عکس ابتدا اعداد به کار روند و حروف تقسیم ثانوی به حساب آیند.
- در ویراستاری فنی در توجیه ارجح بودن حرف بر عدد به این نحو استدلال می‌شود که چون تقسیم‌های قبلی مثل «فصل»، «مبحث» و «گفتار» جملگی حرفی بوده‌اند و مرکب از حروف، در تقسیم‌های جزئی‌تر ابتدا باید «کلمه» به «حرف» برسد و سپس «حرف» به «عدد» ختم شود. این توجیه به لحاظ عقلی - البته با کمی مسامحه - در خور توجه و دفاع است.
- از سوی دیگر مراجعه به متون قانونی نشان می‌دهد که روش قانونگذاران در غالب موارد برخلاف این استدلال بوده است، چنان‌که موارد استفاده از اعداد نسبت به حروف در قانون مدنی فرانسه بسیار زیاد است و در کنار موادی از این قانون که در آن‌ها برای تقسیم‌های جزئی از عدد استفاده شده، فقط در ماده ۳۴ حروف برای تقسیم‌بندی به کار گرفته شده‌اند و در

قانون تجارت این کشور، استفاده از حروف اساساً در هیچ یک از مواد به چشم نمی‌خورد، حال آن‌که به کار گرفتن اعداد فراوان است. در قانون چک این کشور نیز وضعیت به همین ترتیب است. در قانون مدنی ایران، قانون تجارت ایران و قانون آیین دادرسی ایران نیز موارد استفاده از اعداد بیش از حروف است و حتی در برخی قوانین مثل قانون امور حسبی یا قانون مسئولیت مدنی فقط از اعداد برای تقسیم ماده استفاده شده است.

در قوانین کشورهای صربی و متون قانون کشورهای انگلیسی زبان و حتی در کنوانسیون‌های بین‌المللی روش معمول همان است که در قوانین مذکور در فوق وجود دارد.^۱

در نتیجه باید به پیروی از سنت معمول، روش برتری عدد بر حرف را پذیرفت، اما به اعتقاد ما بنا به همان توجیهی که در خصوص تبدیل «کلمه» به «حرف» ارائه شد و به علاوه پیشنهادی که در خصوص شماره‌بندی پاراگراف‌های هر ماده - به تبعیت از قانونگذار سوئیس - بیان گردید، استفاده از حروف در ابتدا و اعداد در مرتبه دوم معقول‌تر است، چه در این صورت بعد از شماره ماده که حسب معمول و معقول عددی است به کار بردن عددی دیگر برای بیان شماره پاراگراف به لحاظ فنی درست نیست.

فارغ از این که قانونگذار کدام روش را برگزیند، این مطلب همواره باید مدنظر او باشد که در یک متن قانونی به کار گرفتن بیش از یک روش به هیچ وجه صحیح و منطقی نیست و نشان‌دهنده اهمال‌کاری و عدم نظم قانونگذار است. البته از این هم باید فراتر رفت و گفت که «قانونگذار به رغم تغییر و تبدیل‌های مجالس قانونگذاری به اعتبار واحد بودن عنوان «قانونگذار» در تمام ادوار تقنینی، همواره باید یک روش را به کار بیند که این امر به متحدالشکل شدن قوانین و گردآوری و تدوین آن‌ها فوق‌العاده کمک می‌کند.

۱. برای ملاحظه قوانین انگلستان در این خصوص رجوع کنید به:

- *Statutes on Commercial Law.*
- *Statutes on Property Law.*
- *Statutes on Landlords & tenants.*

همچنین برای ملاحظه نحوه تقسیم‌بندی در کنوانسیون‌های بین‌المللی رجوع کنید به:

- مجله حقوقی، شماره ۹: کنوانسیون راجع به بیع بین‌المللی کالا،
- مجله حقوقی، شماره ۱۰: کنوانسیون راجع به مرور زمان در بیع بین‌المللی کالا،
- مجله حقوقی، شماره ۱۱: کنوانسیون راجع به قانون اعمال بر بیع بین‌المللی کالا،
- مجله حقوقی، شماره ۱۲: کنوانسیون ژنو در خصوص برات و سفته.

۴

تبصره و ویژگی های آن



۱. تعریف تبصره

«تبصره» بر وزن «تفعله» مصدر باب «تفعیل» از ریشه «بصر» است که در زبان فارسی بنا به تصریح اهل لغت در معانی زیر به کار رفته است:

ایضاح (تاج المصادر و تاظم الاطباء)، توضیح و تشریح کردن مطلب (فرهنگ نظام)،
بنا کردن (منتهی الارب، فرهنگ آندراج، غیث الغات)، بنا گردانیدن (فرهنگ نظام)،
شناسا کردن (منتهی الارب)، نیک نگریستن (ناظم الاطباء)، عبرت کردن (ترجمان اللغة
جرجانی).^۱

این کلمه در قرآن نیز به کار رفته است؛ آن جا که خداوند می فرماید: «تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرِي لِكُلِّ
عَبْدٍ مُّسِيَّبٍ» (این امور موجب بصیرت و تذکر برای هر بنده توبه کار است).

تعاریف فوق جملگی از منظر معناشناسی ادبی ارائه شده و در آن‌ها به جنبه حقوقی این
کلمه پرداخته نشده است. در بین فرهنگ‌نویسان حقوقی و مؤلفان حقوق تعریفی که از منظر
حقوق باشد در خصوص این واژه ارائه نگردیده و فقط برخی لغویان جدید تعاریف زیر را از
آن به عمل آورده‌اند که اولاً چندان کامل نیست و ثانیاً مشابهت بسیار با هم دارد:

- «توضیحی که به مواد قوانین یا اساسنامه‌ها و مانند آن افزایند»^۲

- «توضیحی که بر یک ماده از قانون، اساسنامه، مرامنامه یا بخشنامه بیفزایند»^۳

تبصره به مفهوم حقوقی آن، از ساخته‌های قانونگذار ایرانی است و به نظر برای «ایضاح» ماده
قانونی یا «توضیح و تشریح کردن» آن به کار می‌رود. کلمه «تبصره» از همان روزهای نخست
تشکیل مجلس شورای ملی به مجموعه واژه‌های حقوقی ما افزوده شده است. البته برخلاف
امروز در دوره‌های نخست قانونگذاری «تبصره» گاه جای خود را به اصطلاحاتی دیگر به قرار
زیر می‌داده است:

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل «تبصره».

۲. فرهنگ معین، ذیل «تبصره».

۳. فرهنگ زبان فارسی امروز، ذیل «تبصره».

الف) تنبیه: در برخی از متون قانونی، مثل ماده اول «نظامنامه انتخابات (اصنافی)» مصوب ۱۹ رجب ۱۳۲۴ قمری^۱ که از قوانین دوره اول قانونگذاری است و شاید اولین قانون عادی مصوب ایران باشد، «تنبیه» به جای «تبصره» به کار رفته است. حسب این ماده: «انتخاب‌کنندگان ملت در ممالک محروسه ایران از ایالات و ولایات باید از طبقات ذیل باشند: شاهزادگان قاجاریه، علما و طلاب، اعیان و اشراف، تجار، ملاکین و فلاحین، اصناف». «تنبیه»: ایالات هر ایالتی جزو سکنه آن ایالت محسوب و با شرایط مقرر حق انتخاب دارند.

«تنبیه ۲: ملاک عبارت از ارباب ملک است، فلاح عبارت از زارع».

علاوه بر این در «قانون ثبت اسناد» مصوب ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۲۹ قمری^۲ که از مصوبات دوره دوم قانونگذاری است، این واژه به چشم می‌خورد.

ماده ۸: شغل مباشرت ثبت به اشخاصی تفویض می‌شود که قبلاً امتحان سواد فارسی و دانستن قوانین و نظامنامه راجع به ثبت اسناد را کاملاً در حضور رئیس محکمه ابتدایی و مدعی‌العموم آن محکمه و مدیر ثبت داده باشند. پروگرام آن امتحان را وزارت عدلیه مرتب و برای اطلاع اهالی در جراید محل اعلان می‌نماید.

«تنبیه: هرگاه شغل مدعی‌العموم در محکمه ابتدایی تأسیس نشده باشد به جای او دو نفر از معاریف محل که صلاحیت امتحان نمودن را داشته باشند به مجلس امتحان دعوت می‌شوند».^۳

البته در پایان برخی مواد مثل ماده ۱۳۸ «قانون ثبت اسناد» سابق‌الذکر عنوانی به نام «تنبیهات» وجود دارد که در واقع جمع همان «تنبیه» است. طبق ماده مذکور: «حقوقی که در اداره ثبت اسناد برای اعمال مقرر اخذ می‌شود از قرار تفصیل ذیل است: اول) ... یازدهم.

تنبیهات: اول) در هر مورد، حق تعرفه کم‌تر از یک شاهی معفو است؛ دوم) کسور صفحه در فقره چهارم و پنجم - اگر سطور تا نصف صفحه نرسیده است نصف قیمت دریافت می‌شود و اگر از نصف گذشت قیمت تمام صفحه دریافت می‌شود؛ سوم) مخارج حرکت در فقره هشتم به عهده رجوع‌کننده است».^۴

۱. مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانونگذاری، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۲۹۱.

۳. برای دیدن برخی از موارد دیگر رجوع کنید: همان، ص ۷۹، ۳۸۵، ۴۸۸ و ۴۹۱.

۴. همان، ص ۳۱۱.

جالب این که گاه قانونگذار بی آنکه بتوان تفاوتی بین «تنبيه» و «تبصره» قائل شد در داخل یک قانون واحد، در یک ماده از اصطلاح تنبيه استفاده کرده و در ماده دیگر از تبصره. برای مثال در ذیل ماده ۱۴۵ «قوانین موقتی اصول محاکمات حقوقی، مصوب کمیسیون قوانین عدلیه» به تاریخ ۲۶ رمضان و ۱۹ ذی قعدة ۱۳۲۹ قمری^۱ لفظ «تبصره» را به کار برده، اما در ذیل ماده ۱۷۷ همین قانون از کلمه «تنبيه» استفاده کرده است. البته شاید علت این امر طول مدت تدوین این قانون و احتمالاً تفسیر نویسندگان قانون بوده باشد.

ب) توضیح: فراوانی کاربرد این کلمه مانند «تنبيه» نیست، اما به هر حال در برخی از متون قانونی قدیم به کار رفته است. البته با این توضیح که در مصوبات دوره اول قانونگذاری چنین اصطلاحی دیده نمی‌شود.

در «قانون قبول و نکول برات»، مصوب ۹ جمادی الاول ۱۳۲۸ قمری^۲ چنین آمده است:

«ماده پنجم: هرگاه دارنده برات مطالبه قبول یا نکول نماید باید شخصی که به او حواله شده مستهی در ظرف چهل و هشت ساعت آن برات را صریحاً قبول یا نکول نوشته، مهر یا امضا نماید.»

«توضیح: کسی که به او حواله شده باید برای قبول، این جمله معین را بنویسد: من این برات را یا فلان مقدار آن را قبول دارم، و برای نکول این جمله را بنویسد: من این برات را نکول می‌کنم.»

همچنین در ماده ۵ «قانون طبابت»، مصوب ۳ جمادی الاخری ۱۳۲۹ قمری^۳ نیز از این اصطلاح استفاده شده است. حسب این ماده:

«اشخاصی که دارای هیچ یک از تصدیقنامه‌های مذکور در ماده دوم قانون نیستند و بیش از پنج سال و کم‌تر از ده سال در طهران طبابت کرده‌اند، اجازه‌نامه طبابت می‌توانند بگیرند، مشروط بر این که از تاریخ انتشار این قانون تا انقضاء مدت سه سال حاضر شوند که در حضور کمیسیون مخصوصی که بر طبق ماده هشتم این قانون در وزارت معارف منعقد می‌شود امتحان دهند یا آن که مدت چهار ماه یکی از اسناد ذیل را به وزارت معارف ارائه دهند:

۲. همان، ص ۲۴۷.

۱. همان، ص ۴۷۹.

۳. همان، ص ۳۱۳.

«اولاً تصدیق تحصیل و تلمذ در مطب یکی از اطبای معروف مشروط بر این‌که در آن تصدیق‌نامه ذکر شده باشد که دارنده آن لااقل پنج سال بالاستمرار از تلامذه او بوده است».^۱
«ثانیاً تصدیق‌نامه اطبای مریضخانه دولتی و آمریکایی».

«نوضیح: تصدیق‌نامه‌های مذکور فقط تا چهار ماه بعد از نشر این قانون اعتبار خواهد داشت و وزارت معارف بر طبق آن، اجازه‌نامه طبابت خواهد داد. بعد از انقضای آن مدت، آن تصدیق‌نامه‌ها از اعتبار خواهد افتاد و فقط اسناد مذکور در ماده دوم این قانون برای تحصیل اجازه‌نامه طبابت معتبر خواهد بود».

۲. سابقه «تبصره» در قانونگذاری ایران

قانون‌نویسی در ایران به معنای امروزی آن ساخته اولین مجلس قانونگذاری ایران نیست، بلکه در سال‌های پیش از انقلاب مشروطه، یعنی در دوره ناصری نیز می‌توان به نمونه‌هایی از قوانین ماده بندی شده و تنظیم یافته به شکل امروزی آن دست یافت که کتابچه غیبی ملکم‌خان، کتابچه قانونی کنت و قانون ثبت و مهر دولتی نمونه‌ای از این قوانین است.

قانون نویسان ایرانی پیش از مشروطه به طور کلی با مفهوم تبصره بیگانه بوده‌اند و در هیچ یک از متون قانونی دست ساخته آنان نشانی از این موضوع به چشم نمی‌خورد. علت واقعی این امر را باید تبعیت قانون‌نویسان آن دوره از مکتب غربی و هربی دانست.^۱

نگاهی به کتابچه قانونی کنت یا قانون ثبت و مهر دولتی و غیره نشان می‌دهد که نویسندگان این متن‌ها به عمد از «تبصره گذاری» پرهیز کرده‌اند و تمام آنچه را که در نظر داشته‌اند بی هیچ کم و کاست در تحت تقسیم‌های کلی خود، خواه به نام قاعده، یا فصل یا ماده و خواه تحت عنوان باب یا فقرة آورده و به تصویب شاه رسانده‌اند.

پس از تشکیل مجلس شورای ملی، آن دسته از قوانین که توسط معدودی از افراد منتخب فهیم و دانای حقوق به رشته تحریر در آمده، سبک و سیاق قوانین پیش از تشکیل مجلس را دارد و به هیچ وجه تبصره ندارد. جلد نخست قانون مدنی ایران مصوب ۱۳۰۷ که از آفریده‌های جذاب و همچنان تازه سید محمد فاطمی و سید نصرالله تقوی است، به رغم آن که حاوی ۹۵۵ ماده است بدون تبصره به نگارش در آمده و تبصره فعلی ساده یک و

۱. ر.ک: حسین نوشته، ص ۵۳ و بعد.

ماده ۱۶۳ این قانون نیز به ترتیب از کارهای قانونگذار در ۱۳۷۰/۸/۱۴ و ۱۳۶۱/۱۰/۸ است. حتی قانون آیین دادرسی مدنی فعلی، مصوب ۱۳۱۸/۶/۲۵ نیز خالی از تبصره بوده و تبصره‌های فعلی مواد مختلف آن که به ۲۵ مورد می‌رسند، جعلگی ساخته الحاقات متعدد سال‌های بعد از جمله سال ۱۳۳۴، ۱۳۴۹، ۱۳۷۷ و غیره‌اند.

قانون اساسی پنجاه و یک اصل و مشروطیت، مصوب ۱۴ ذی‌العقده ۱۳۲۴ قمری و متمم یکصد و هفت اصل آن، مصوب همان تاریخ نیز فارغ از هرگونه تبصره به نگارش درآمده است.

با آن‌که شیوه پسنديده پرهیز از تبصره گذاری در نگارش قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مراعات شده - شاید به این دلیل که تبصره همواره میهمان سفره ماده بوده نه «اصل». در سایر قوانین باگذشت زمان و خالی شدن مجالس قانونگذاری از افراد مطلع به دانش قانون نویسی، تبصره هر چه بیش‌تر ریشه دوانده است. مقایسه‌ای بین مواد مصوب و تعداد تبصره‌های این مواد در دوره اول و دوم قانونگذاری و قوانین مصوب سال ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ گواه این مدعا است.

در دوره اول قانونگذاری - فارغ از قانون اساسی و متمم آن که هیچ تبصره ندارد - در ازای حدود ۹۳۶ ماده تصویبی فقط ۳۱ تبصره وجود دارد که البته ۲۸ تبصره صرفاً مربوط به قانون ۴۵۹ ماده‌ای تشکیل ایالات و ویالات، مصوب ۱۴ ذی‌عقده ۱۳۲۵ قمری است، یعنی فقط ۳/۳ درصد مواد تبصره داشته‌اند. این میزان در دوره دوم قانونگذاری که در آن ۶۵ قانون با ۱۹۵۱ ماده به تصویب رسیده و حاوی ۱۴ تبصره یا تنبیه یا توضیح است، هفت دهم درصد (۰/۷٪) است.

اما در ۱۳۷۶ در مقابل حدود ۸۰۹ ماده مصوب^۱، در حدود ۴۲۱ تبصره وجود دارد، یعنی چیزی نزدیک به ۵۲ درصد (۵۲٪) مواد تبصره داشته‌اند که این رقم در سال ۱۳۷۷ با حدود ۱۰۲۰ ماده تصویبی و ۴۷۵ تبصره، ۴۶/۵ درصد (۴۶/۵٪) است؛ مشروط بر این‌که در خصوص هر دو سال (۱۳۷۶-۱۳۷۷) قوانین بودجه سالانه و بودجه مناطق آزاد تجاری - صنعتی را که در قالب یک ماده واحد و چندین و چند تبصره تنظیم می‌شود، داخل در محاسبه نکنیم.

۱. در محاسبه مواد و تبصره‌های سال ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ از تصویب‌نامه‌های هیأت وزیران یا مصوبات نمایندگان ویژه رئیس‌جمهور منظور نشده، و فقط به قوانین و آیین‌نامه‌ها توجه شده است.

البته در خصوص موافقتنامه‌ها وضع به گونه‌ای دیگر است؛ چه در حقیقت نبودن تبصره‌ها در ذیل مواد آن‌ها نتیجه تغییر موضع قانونگذار نبوده، بلکه برخاسته از این است که متن فارسی آن‌ها ترجمه متن اصلی موافقتنامه است و چون در متن اصلی تبصره موجود نبوده در متن فارسی هم چیزی به نام تبصره وجود ندارد و الا اگر قانونگذار ایرانی متصدی تنظیم این موافقتنامه‌ها بود، دست از تبصره‌سازی بر نمی‌داشت، چنان‌که در قرارداد تلگرافی با سیم و بی‌سیم منعقد بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی افغانستان،^۱ مصوب هجدهم اردیبهشت ۱۳۱۸ چنین کرده و در ذیل ماده ۱، ۴ و ۹ این گونه عمل شده است. عنوان این موافقتنامه‌ها چنین است: «موافقتنامه راجع به ایجاد روابط پستی مستقیم بین دو کشور شاهنشاهی ایران و کشور پادشاهی افغانستان»، مصوب نهم اردیبهشت ۱۳۱۸ (ذیل ماده ۸) و «قرارداد تقسیم آب رود هیرمند منعقد بین دولت منعقد بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی افغانستان»، مصوب هجدهم اردیبهشت ۱۳۱۸ (ذیل ماده ۹).^۱

۳. موارد کاربرد تبصره

بررسی و فحص در مجموعه‌های سالانه قوانین از ۱۳۰۷ تا کنون و نیز مجموعه‌های مفصل قانون، مثل جلد دوم و سوم قانون مدنی، قانون مجازات اسلامی، قانون تجارت، و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری نشان می‌دهد که در یک تقسیم‌بندی کلی، تبصره «در اغلب موارد» در موارد زیر به کار رفته است:

۱. بیان تعاریف: در این مورد قانونگذار در قالب تبصره به شرح و تعریف اصطلاح یا اصطلاح‌هایی می‌پردازد که در ماده آمده است. برای مثال تبصره ماده ۲ «قانون مالیات بر شرکت‌ها و تجارت و غیره»، مصوب ۱۲ و ۱۳۰۹/۱/۱۶^۲ چنین است: «تبصره: «عایدات خالص» عبارت است از مجموع عایدات پس از وضع مخارجی که برای تحصیل آن عاید شده است.»

همچنین است ماده ۲ و تبصره ۱ «قانون اصلاح قانون مالیات بر ارث و نقل و انتقالات بلاعوض»، مصوب ۱۳۳۶/۱۱/۲۳^۳ بدین شرح:

۱. در سال ۱۳۷۶ تعداد ۲۹ موافقتنامه با ۵۲۳ ماده و در سال ۱۳۷۷ تعداد ۹ موافقتنامه با ۱۸۹ ماده به تصویب رسیده است (ر.ک: مجموعه قوانین سال ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷).

۲. مجموعه قوانین ۱۳۰۹، ص ۱۷.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۳۶، ص ۱۰۱.

ماده ۲. اموال مشمول مالیات بر ارث عبارتند از کلیه ماترک متوفی اعم از متقول و غیر متقول و مطالبات قابل وصول پس از وضع دیون محقق متوفی و واجبات مالی و متوفی در حدود قواعد شرعی و هزینه‌هایی که در حدود عرف و عادت برای کفن و دفن متوفی و نظایر آن لازم است.

تبصره ۱: مقصود از دیون محقق، بدهی‌هایی است که بر طبق مدارک قانونی، عرفاً قابل پرداخت باشد...

در همین خصوص تبصره «لایحه قانونی الحاق یک تبصره به ماده واحده قانون اعاده صلاحیت مراجع قضایی دادگستری»^۱ مصوب ۱۳۵۸/۹/۳ شورای انقلاب مقرر می‌دارد: «منظور از جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی، وظایفی است که افسران و درجه‌داران و افراد و کارمندان وزارت دفاع و ارتش به سبب خدمت در سازمان یا واحد نظامی مربوطه مرتکب شده باشند».

۲. نحوه اجرای مفاد ماده و به طور کلی آیین دادرسی: این دسته از تبصره‌ها به واقع به جنبه شکلی و طریق اجرای مفاد ماده می‌پردازند و در آن‌ها به مواردی مثل مقام صالح برای رسیدگی، مهلت‌های مربوط به رسیدگی، و نحوه و تشریفات رسیدگی اشاره می‌شود. برای مثال تبصره ۲ ماده واحده «قانون یکصد و پنجاه میلیون ریال اعتبار برای کمک هزینه ارتش و تشکیل دادگاه فوق‌العاده برای رسیدگی به جرائم مربوط به وقایع شهریور ۱۳۲۰»^۲ مصوب ۱۳۲۳/۸/۲ مقرر می‌دارد:

«تبصره ۲: برای رسیدگی به حیف و میل اموال دولت و کلیه جرائم به هر طریق که به مناسبت وقایع شهریور ماه ۱۳۲۰ از طرف افسران و کارمندان لشکری و کشوری ارتکاب شده است، دادگاه فوق‌العاده تشکیل می‌شود».

«دادگاه مزبور مرکب از سه نفر از قضات عالی‌رتبه دادگستری که پایه آن‌ها از هشت کم‌تر نباشد و دو نفر افسر خواهد بود. این دادگاه یک دادستان و به تعداد کافی بازپرس و دادیار و کارمند علی‌البدل از قضات دادگستری و افسران ارتش خواهد داشت».

«کلیه کارمندان قضایی این دادگاه بنا بر پیشنهاد وزارت جنگ و وزارت دادگستری و به تصویب هیأت دولت و فرمان اعلی حضرت همایونی تعیین شده و احکام صادره این دادگاه جز در مورد محکومیت‌های جنایی که قابل رسیدگی فرجامی در دیوان کشور است در باقی

۱. مجموعه قوانین ۱۳۵۸، ص ۲۵۱.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۲۳، ص ۳۱.

موارد قطعی است. مرور زمان نسبت به جرائم فوق جاری نخواهد بود. رسیدگی و محاکمه در این دادگاه با رعایت قانون دادرسی و کیفر ارتش به عمل خواهد آمده.

همچنین حسب تبصره ماده دوم و قانون راجع به محاکم شرع^۱، مصوب ۱۴ و ۱۳۰۸/۳/۱۸ چنین آمده است:

تبصره: تقاضاکننده مکلف است پس از تسلیم تقاضانامه به محکمه که رسیدگی به دعوی را از آن محکمه می‌خواهد، مفاد تقاضای خود را کتباً به محکمه شرع یا محضر شرع یا فقیه صلح که مرجع دعوی بوده، اطلاع دهد تا پس از آن تاریخ حکمی از طرف محکمه شرع یا محضر شرع یا فقیه صادر نشود.

۳. تعیین مسئول اجرای مفاد یک ماده یا یک قانون به طور کلی: معمولاً مجری قانون و مقامی که باید مفاد قانون را به اجرا در آورد در خود قانون مشخص می‌شود، البته در قوانینی که موردی باشند، ولاً در مجموعه‌های بزرگ قانون مثل قانون مدنی یا قوانین جامع کیفری مشول قانون مشخص است؛ اما در قوانین جزئی و به ویژه ماده واحده‌ها این امر باید تصریح گردد، مگر آن که این امر یا در عنوان قانون آمده باشد یا بدیهی به نظر برسد یا استثنایی بر قاعده اصلی مقام صالح به رسیدگی باشد. تبصره ۴ ماده واحده طرز رسیدگی به جرائم عمومی افسران و افراد و کارمندان ارتش و ژاندارمری کل کشور^۲، مصوب ۱۳۳۹/۳/۵ نمونه‌ای از این حالت است. حسب این تبصره: «وزارتخانه‌های جنگ و دادگستری مأمور اجرای این قانون می‌باشند یا تبصره ۶ ماده هشتم قانون اصلاحات ارضی^۳، مصوب ۱۳۳۹/۳/۴ که مقرر می‌دارد: «اجرای مصوبات و تصمیمات هیأت عالی اصلاحات ارضی و اداره امور مربوط به این لایحه به عهده یک نفر مدیر عامل که با ست معاونت وزارت کشاورزی به پیشنهاد هیأت عالی و به فرمان ملوکانه منصوب می‌گردد، خواهد بود.»

۴. بیان استثنای حکم ماده: گاه کلی بودن مفاد ماده، قانونگذار را وامی‌دارد که بنا بر ضرورت‌هایی برخی از افراد حکم را از دایره شمول آن خارج کند. البته برخی از این موارد را می‌توان از طریق به کار بردن ادات استثنا مثل «به غیر از»، «مگر این که»، «والا این که»، «بجز» نیز انجام داد؛ اما گاه نویسندگان قانون این امور را از طریق آوردن تبصره پیش‌بینی کرده‌اند؛ به ویژه در مواردی که موضوع استثنایی پس از تصویب ماده حادث شده است. در این

۲. مجموع قوانین ۱۳۳۹، ص ۲۷.

۱. مجموعه قوانین ۱۳۰۸، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۶۱.

خصوص «ماده واحده عفو عمومی مجرمین غائله آذربایجان و قزوین»^۱، مصوب ۱۳۲۷/۵/۲۶ و تبصره یک آن در خور ذکر است:

«ماده واحده: کلیه اشخاصی که در غائله سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵، در استان آذربایجان و شهرستان زنجان مرتکب جنحه یا جنایت سیاسی یا جنحه و یا جنایت عادی مربوط به غائله مزبور شده‌اند (به استثنای مرتکبین قتل و یا غارت) و همچنین شرکاء و معاونین آن‌ها اعم از این که تحت تعقیب بوده و یا به موجب حکم قطعی و یا غیر قطعی محکوم شده‌اند و یا اساساً تاکنون مورد تعقیب قرار نگرفته‌اند از تعقیب و مجازات معاف می‌گردند و هیچ گونه آثار کیفری به عمل آنان مترتب نمی‌شود. شمول این قانون نسبت به کسانی از اشخاص مذکور در قسمت اول ماده که فعلاً در ممالک خارجه هستند در هر مورد بخصوص موقوف به تصویب هیأت وزیران و صدور فرمان همایونی خواهد بود. هرگاه یک یا چند نفر از کسانی که به موجب این قانون مشمول عفو عمومی می‌گردند در ثانی مرتکب جرمی نظیر جرائم مذکور فوق شوند آثار عفوکان لم یکن گشته و جرائم سابق نیز قابل تعقیب و مجازات خواهد بود. مقررات این قانون به هیچ وجه در حقوق مدعیان خصوصی مؤثر نیست. کسانی که بر اثر خاتمه غائله آذربایجان خاک ایران را ترک کرده‌اند و طبق این ماده باید مورد تعقیب قرار گیرند نمی‌توانند از مقررات مربوط به مرور زمان استفاده کنند.

«تبصره ۱: عده‌ای که به نام وزیر در حکومت قلابی پیشوری شرکت داشته، مشمول این معافیت نخواهند بود.»

۵. حکم به ابقای قوانین سابق التصویب: گاه به لحاظ تصویب یک مصوبه جدید این توهم پیش می‌آید که شاید فلان ماده یا قانون از اعتبار افتاده یا این که به واسطه این قانون جدید، تخصیص یافته باشد. در این مواقع وظیفه قانونگذار است که به ترتیب مقتضی مانع از بروز این گونه توهم‌ها و تشکیک در اعتبار مواد قانونی گردد و قانونگذار ایرانی در غالب موارد وضع تبصره را برگزیده است. برای مثال تبصره ماده هشتم و قانون ملی شدن ارتباط تلفنی در سراسر کشور^۲، مصوب ۱۳۳۱/۱۰/۱ با چنین هدفی به تصویب رسیده است:

«ماده هشتم: کارکنان شرکت سهامی کل تلفن و مؤسسه تلفن گیلان که تا تاریخ تقدیم این لایحه (۳۱/۸/۵) در خدمت شرکت بوده‌اند، در طهران و شهرستان‌ها کارکنان شرکت سهامی تلفن ایران محسوب می‌شوند و وزارت پست و تلگراف و تلفن مکلف است در آیین‌نامه

۱. مجموع قوانین ۱۳۲۶، ص ۱۱-۱۰.
۲. مجموعه قوانین ۱۳۳۱، ص ۱۳.

استخدامی شرکت (که ظرف پنج ماه به تصویب کمیسیون‌های امور استخدامی و پست و تلگراف مجلس شورای ملی رسیده و ابلاغ خواهد گردید) وضع آنان را تشبیه نماید و کارکنان مذکور موظفند در حفظ اموال و ابنیه و ابواب جمعی خود و در بهره‌برداری نهایت مراقبت را به عمل آورند. در صورت تخلف، متخلفین تحت تعقیب قانونی قرار خواهند گرفت و دعاوی مربوط به این موضوع در دادگاه‌های مربوطه خارج از نوبت رسیدگی خواهد شد.

تبصره: تمام مقررات سابق راجع به حقوق تقاعد و غیره کارمندان اعم از فنی و دفتری مادام که آیین‌نامه جدید تنظیم نشده به قوت خود باقی است.

از همین موارد است تبصره یکم قانون اجازه پرداخت پنجاه میلیون و چهارصد هزار ریال اعتبار اضافی به وزارت فرهنگ^۱، مصوب ۱۳۲۳/۷/۹؛ اضافه کمک به کارمندان دولت مصوب ۲۳ شهریور ۱۳۲۲ شامل آن قسمت از ترمیم حقوق مربوط به اجرای قانون تعلیمات اجباری که به موجب این ماده [یعنی ماده واحده] برقرار می‌گردد؛ نخواهد بود...

۶. بیان ضمانت اجرای حکم مندرج در ماده: ذکر ضمانت اجرای مواد و احکام قانونی توسط قانونگذار از ضرورت‌های قانون‌نویسی - به ویژه در حوزه حقوق کیفری - است؛ تا آن جا که گاه ضمانت اجرایی را از صفات ماهوی قانون دانسته‌اند و قانون فاقد این ویژگی را چیزی در حد توصیه اخلاقی یا پند و اندرز شمرده‌اند.^۲ در برخی موارد قانونگذار بنا به عللی لازم دانسته است که حکم خود را در قالب تبصره بیان کند که از جمله این موارد تبصره یک ماده ۶۸ قانون اصلاح پاره‌ای از فصول و مواد قانون نظام وظیفه^۳ مصوب ۱۳۲۱/۱۲/۲۹ است. طبق این ماده و تبصره آن:

ماده ۶۸: تصدیق رونوشت برگ‌های شناسنامه افراد مورد کفالت و همچنین صحت مندرجات استشهاد و شناسایی امضاکنندگان در شهرها به عهده ادارات شهربانی و در دهات به عهده کدخدایان محول می‌گردد و این مأمورین مکلفند بازجویی‌های لازمه را نسبت به مندرجات برگ استشهاد معمول داشته و صحت آن را تصدیق نمایند.

تبصره ۱: هر مأمور یا کدخدایی که بر خلاف حقیقت تصدیق نماید، طبق قانون تعقیب خواهد شد.

۱. مجموعه قوانین ۱۳۲۳، ص ۸.

۲. درباره ضمانت اجرا رجوع کنید به: همین نوشته، ص ۱۳۱.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۲۱، ص ۶۳.

۷. الغای قوانین یا مقررات معارض: این که قانونگذار ضمن تصویب هر قانون، قوانین منسوخ شده را به صراحت بیان کند از تکالیف حتمی او است و به بسیاری از گفتگوها و مناقشه‌ها پایان می‌دهد.^۱ البته تمام منسوخات را نمی‌توان به صراحت بیان کرد، چرا که برخی از این موارد نتیجه تفاسیر علمای حقوق و رویه قضایی است، اما ذکر غالب موارد منسوخ ضرورت دارد و این کار را قانونگذار ایرانی گاه در قالب تبصره به عمل آورده که نمونه آن تبصره ۳ ماده واحد طرز رسیدگی به جرائم افسران و افراد و کارمندان ارتش و ژاندارمری کل کشور^۲، مصوب ۱۳۳۹/۳/۵ است که مقرر می‌دارد: «از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، ماده واحد مصوب آبان ماه ۱۳۲۲ و سایر قوانینی که با مقررات این قانون مغایرت دارد، ملغی است».

۸. توسعه دایره حکم ماده: منظور از وضع این گونه تبصره‌ها آن است که حوزه شمول مفاد ماده یا قانون توسعه یابد و افراد بیش‌تری را شامل گردد. در این تبصره‌ها، قانونگذار از طریق تشبیه موضوعی به موضوع دیگر، هر دو را مشمول یک حکم می‌گرداند. از جمله این تبصره‌ها، تبصره ماده ۱۷ قانون اصلاح مالیات بر ارث و نقل و انتقالات بلاعرضه^۳، مصوب ۱۳۳۵/۱۲/۲۹ است که مقرر می‌دارد:

«صلح محاباتی یا شرط خیار فسخ باختصاص منافع به مالک به طور دائم یا موقت از نظر این قانون در حکم صلح قطعی محسوب شده و مشمول مالیات می‌گردد».

همچنین است تبصره ۱ «ماده واحد تعلیق مجازات زندانیان»^۴، مصوب ۱۳۳۱/۱۰/۲۱ بدین صورت: «کسانی که به علت ارتکاب جنحه یا جنایت محکوم شده، ولی به عنوانی از عناوین قانونی از قبیل مرض و غیره زندانی گردیده یا موقتاً آزاد شده‌اند نیز مشمول این ماده خواهند بود».

۹. اعطای اختیار، امتیاز یا اجازه: در این گونه تبصره‌ها قانونگذار بنا به حیل مختلف، از جمله ارفاق به افراد یا سازمان‌ها یا تشویق به یک امر خاص که توسعه یا تحدید آن را در نظر دارد برخی مجوزها یا اختیارات را مقرر می‌دارد. برای مثال تبصره ۱ و ۲ «قانون اجازه پرداخت حقوق و مصارف سه ماهه اول سال ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی»، مصوب ۱۳۲۳/۱/۳ چنین است:

۱. درباره نسخ قانون و موضوعات راجع به آن رجوع کنید به: حسین توشه، ص ۱۷۷ و بعد.
 ۲. مجموعه قوانین ۱۳۳۹، ص ۲۶.
 ۳. مجموعه قوانین ۱۳۳۶، ص ۱۰۲.
 ۴. مجموعه قوانین ۱۳۳۱، ص ۱۶.

و تبصره ۱: به وزارت دارایی اجازه داده می‌شود کمک هزینه مربوط به مجلس شورای ملی (موضوع قانون کمک کارمندان دولت) را در سه ماهه اول سال ۱۳۲۳ به موجب تبصره ۲ قانون ۳ بودجه سال ۱۳۲۳ کشور از محل درآمد عمومی کشور کار سازی دارد [= کند].^۱

و تبصره ۲: به کارپردازی مجلس اجازه داده می‌شود کمک هزینه کارگران فنی چاپخانه مجلس (موضوع قانون کارمندان دولت) را در سه ماهه اول سال ۱۳۲۳ بر طبق آنچه در سال ۱۳۲۲ پرداخت شده است از محل درآمد چاپخانه مجلس بپردازند.

یا تبصره ماده واحده راجع به استخدام فارغ التحصیلان کلاس قضایی در وزارت داخله،^۱ مصوب ۱۳۱۳/۷/۳ در مقام اعطای امتیاز می‌گوید: «فارغ التحصیلان کلاس قضایی که یک الی دو سال در وزارت عدلیه سابقه خدمت داشته باشند، حق تقدم خواهند داشت.

۱۰. اعطای معافیت: تبصره‌هایی از این دست، مکلفان و افراد تحت شمول قانون را از برخی جنبه‌ها مشمول معافیت می‌کند و بدین ترتیب استثنائاتی را بر حکم کلی مندرج در ماده وارد می‌سازد. در همین خصوص تبصره ماده هفتم «قانون انحصار دولتی دخانیات»^۲، مصوب ۱۳۰۸/۱۲/۲۹ می‌گوید: «کلیه سیگارهای پیچیده و تا ۲۰ من توتون سیگار بریده حاضر برای مصرف، از تأدیه مابه التفاوت معمول سابق و حقوق انحصار معاف خواهد بود»

یا تبصره ۲ ماده واحده راجع به سواد اسناد سجلی،^۳ مصوب ۱۳۱۳/۱۲/۲۳ مقرر می‌دارد: «کسانی که تا این تاریخ، تکلیف مقرر در مواد ۶، ۴، ۵، ۶، ۷ قانون مصوبه ۲۰ مرداد ماه ۱۳۰۷ احصاییه و سجل احوال کل مملکت را انجام نداده‌اند از تعقیب معاف و نیز اشخاصی که به موجب قانون مزبور محکوم قطعی شده ولی هنوز حکم اجرا نشده است از مجازات معاف خواهند بود و اجازه داده می‌شود در مدت یک سال از تاریخ تصویب این قانون به اخذ ورقه و ثبت وقایع مبادرت نمایند...»

همچنین است تبصره ۲ بند ۳ ماده ۳ «لایحه قانونی تعیین بهای خدمات فرودگاهی و پروازی»^۴، مصوب ۱۳۵۸/۵/۲۳ که حسب آن: «پروازهای توریستی تا ۲۴ ساعت از پرداخت بهای توقف معاف می‌باشند».

۱۱. تعیین تکلیف نسبت به وضعیت پیش از تصویب یا اجرای قانون: گاه قانونگذار به منظور جلوگیری کردن از بلا تکلیف ماندن مردم و راه یافتن ابهام در قانون و بستن راه هر گونه تفسیر در مرحله اجرای قانون ضروری می‌بیند که وضعیت قبل از تاریخ تصویب

۱. مجموعه قوانین ۱۳۱۳، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۵۸، ص ۱۱۷.

۴. همان، ص ۲.

قانون را نیز در همان قانون معین سازد و در آن باره نیز موضوع را حل و فصل کند. نمونه‌ای از این اقدام قانونگذار تبصره یک و دو ماده دوم «قانون اصلاحات ارضی»^۱، مصوب ۱۳۳۹/۳/۴ است که مقرر می‌دارد:

تبصره ۱: در مورد اراضی که تا تاریخ تقدیم این لایحه به مجلس، وقف خاص شده است برای هر یک از موقوف علیهم تا میزان مقرر در این ماده کماکان به صورت وقف خاص باقی خواهد ماند و وجوه حاصل از فروش مازاد موقوفات مزبور با نظارت اداره اوقاف، اختصاص به خرید مال دیگری داده می‌شود تا طبق ماده ۹۰ قانون مدنی مورد عمل قرار گیرد و در مورد زمین‌هایی که پس از تاریخ تقدیم این لایحه وقف خاص می‌شود، مجموع سهام موقوف علیهم نباید از میزان مجاز مقرر در این ماده برای یک شخص تجاوز نماید و مقدار زمینی که به این ترتیب وقف خاص می‌شود از مجموع زمین‌هایی که به موجب همین ماده در ملکیت مالک باقی می‌ماند کسر خواهد شد.

تبصره ۲: در مورد اراضی که تا تاریخ تقدیم این لایحه به مجلس وقف خاص و عام شده است، سهم وقف خاص، مشمول قسمت اول تبصره یک خواهد بود و در مورد اراضی که پس از تقدیم این لایحه وقف خاص و عام می‌شود، مجموع سهام وقف خاص مشمول قسمت دوم تبصره یک خواهد بود.

همچنین است تبصره ۲ ماده واحده اصلاح قانون مالیات بر ارث و نقل و انتقالات بلاعوض^۲، مصوب ۱۳۳۵/۱۲/۲۹ مشعر بر این که: «پرونده‌های معوقه تا قبل از تاریخ اجرای این قانون در کمیسیون‌های حل اختلاف منظور در قانون مالیات بر درآمد قابل طرح خواهد بود».

۱۲. بیان معنوعیت: در این مورد بر خلاف مورد نهم، مقصود از وضع تبصره، ممنوع ساختن فرد، نهاد، سازمان و غیر این‌ها از داشتن حق اجرای یک امر یا سایر موارد است. برای مثال تبصره ۳ «قانون راجع به دعاوی اشخاص نسبت به املاک واگذاری»^۳، مصوب ۱۳۲۱/۳/۱۲ مقرر می‌دارد:

هیچ یک از آقایان نمایندگان مجلس نمی‌توانند در هیأت‌های رسیدگی موضوع این قانون به سمت وکالت دادگستری یا حکمیت وارد دعاوی شوند.

۱. مجموعه قوانین ۱۳۴۹، ص ۵۷.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۳۶، ص ۱۰۲.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۲۱، ص ۲۰.

به همین ترتیب، تبصره ماده چهاردهم «قانون مالیات بر شرکت‌ها و تجارت و غیره»^۱، مصوب ۱۲ و ۱۳۰۹/۱/۱۶ تصریح دارد: «تفتیش در دفاتر و اوراق و محاسبات تجارتهی و شخصی برای تعیین پایه مالیات اکیداً ممنوع است».

۱۳. پیش‌بینی تنظیم آیین‌نامه یا نظام‌نامه: در بسیاری از مواقع در یک قانون ماهوی، قانونگذار نحوه اجرای قانون یا ماده‌ای خاص را به تنظیم آیین‌نامه‌ای جداگانه که بعداً توسط مرجعی مشخص تنظیم خواهد شد، احاله می‌دهد؛ چنان‌که در تبصره «ماده واحده یک مرحله‌ای نمودن آزمون سراسری»^۲، مصوب ۱۳۷۷/۵/۲۱ مقرر شده است:

«آیین‌نامه اجرایی این قانون، [و] میزان و نحوه پذیرش دانش‌آموزان بر اساس عملکرد تحصیلی و امتحانات دوره آموزش متوسطه در دوره پیش‌دانشگاهی، با هماهنگی وزارتخانه‌های فرهنگ و آموزش عالی، بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، آموزش و پرورش و دانشگاه آزاد اسلامی تهیه و حداکثر ظرف مدت سه ماه به تصویب هیأت وزیران می‌رسد».

یا تبصره ماده ۲ «قانون استخدامی وزارت اطلاعات»^۳، مصوب ۱۳۷۴/۵/۵ می‌گوید:

«آیین‌نامه استخدام پیمانی و خرید خدمت توسط وزارتخانه حداکثر ظرف مدت سه ماه پس از تصویب قانون تهیه و به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید».

۱۴. بیان شرایط: مقصود از شرایط، کلیه اموری است که قانونگذار وجود آن‌ها را برای تحقق یک امر یا اقدام به یک عمل و جز این‌ها لازم دانسته باشد، به گونه‌ای که عدم تحصیل این شرایط حتی‌الگه موجب بطلان عمل می‌شود. از جمله این‌گونه تبصره‌ها، تبصره یک ماده ۵۶ «قانون اصلاح پاره‌ای از فصول و مواد قانون نظام وظیفه»^۴، مصوب ۱۳۲۱/۱۲/۲۹ است. طبق ماده و تبصره مزبور:

«ماده ۵۶. مجالس سربازگیری در حوزه‌های اصلی در مرکز شهرستان‌ها به ریاست فرماندار و در مرکز بخش‌ها به ریاست بخشدار و معاونت و نظارت رئیس حوزه سربازگیری و عضویت نمایندگان ادارات آمار و ثبت احوال، دادگستری، ژاندارمری، شهربانی، شهرداری و دو نفر پزشک نظامی و دو نفر نمایندگان انجمن شهرداری تشکیل می‌گردد».

۱. مجموعه قوانین ۱۳۰۹، ص ۱۹.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۱۹.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۷۴، ص ۲۶۴.

۴. مجموعه قوانین ۱۳۲۱، ص ۶۰.

تبصره ۹: حضور تمام نمایندگان بالا در مجلس سربازگیری حوزه اصلی منوط به این است که ادارات مربوط به آن‌ها و وکلاء انجمن شهرداری در محل موجود باشد.

همچنین است تبصره ولایحه قانونی واگذاری انجام ترکک مناقصه مربوط به طرح‌های خاص ناحیه‌ای و طرح‌های منطقه‌ای بیش از ۱۰۰ میلیون ریال استانداران^۱، مصوب ۱۳۵۸/۵/۲۰ که مقرر می‌دارد: «مواردی که استانداران از اختیار موضوع این واحده استفاده می‌نمایند باید قبلاً به وزارت کشور اطلاع دهند و نیز گزارش مربوط را به وزارت کشور تسلیم خواهند داشت»، یا تبصره ۳ ماده ۳ ولایحه قانونی مطبوعات^۲، مصوب ۱۳۵۸/۵/۳۱ که بر طبق آن: «احزاب و جمعیت‌ها و مؤسساتی که به ثبت رسیده باشند می‌توانند درخواست پروانه انتشار کنند؛ مشروط بر این که مدیر واجد شرایطی را معرفی کنند تا طبق مقررات این قانون، مسئولیت‌های قانونی را عهده‌دار گردد».

۱۵. تعیین وظیفه و مسئولیت یا تکلیف: گاه قانونگذار بنا به دلایلی، مثل معطل نماندن اجرای قانون یا جلوگیری از ایجاد تداخل در وظایف، یا ضرورت‌های خاص در مورد برخی افراد، یا فراهم آوردن مقدمات اجرای قانون، در همان قانون برخی تکالیف یا وظایف را بر عهده فرد، نهاد، یا مرجعی خاص قرار می‌دهد. برای مثال تبصره یک «قانون خدمت وظیفه عمومی»^۳، مصوب ۱۳۶۳/۷/۲۹ چنین خصیصه‌ای دارد. طبق این تبصره:

«با توجه به اصل ۱۵۱ قانون اساسی، واحد بسیج مستضعفین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی موظف است در اسرع وقت امکانات آموزش نظامی اتباع اناث دولت جمهوری اسلامی ایران را با رعایت کلیه موازین شرعی فراهم نماید. این آموزش برای اناث الزامی نیست».

همچنین تبصره ماده واحده اجازه اعزام ۳۰ نفر محصل برای تحصیلات عملی راه آهن به اروپا^۴، مصوب ۱۳۰۸ مقرر کرده بود: «شاگردان مزبور پس از اتمام تحصیلات مکلفند تا پنج سال در اداره راه آهن ایران موظفاً خدمت نمایند».

تبصره ماده واحده عدم ممنوعیت استخدام دارندگان معافیت پزشکی^۵، مصوب ۱۳۷۷/۲/۲۳ نیز وضعیتی مشابه دارد. طبق این تبصره: «کلیه وزارتخانه‌ها، مؤسسات و

۱. مجموعه قوانین ۱۳۵۸، ص ۸۴
 ۲. مجموعه قوانین ۱۳۵۸، ص ۸۴
 ۳. مجموعه قوانین ۱۳۶۳، ص ۲۹۴
 ۴. مجموعه قوانین ۱۳۰۸، ص ۸۵
 ۵. مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۸۵

شرکت‌های دولتی، بانک‌ها، شهرداری‌ها و سازمان‌ها و مؤسساتی که شمول قانون بر آن‌ها مستلزم ذکر نام است، موظفند مواردی را که مانع استخدام می‌باشد، قبلاً اعلام نمایند.

۱۶. ذکر نحوه ثبت و ضبط اسناد و مدارک یا دلایل: مفاد این گونه تبصره‌ها، بیان امور مرتبط با بایگانی و ثبت احوال یا املاک است که قانونگذار بنا به دلایلی، تصریح به آن‌ها را لازم دیده است؛ چنان که برای مثال تبصره ۲ ماده ۱ «قانون سجل احوال»^۱، مصوب ۱۳۰۷/۳/۲۰ مقرر داشته: «دلایل و مدارک مأمور سجل احوال بر تشخیص خود و دلایل و مدارک اظهارکننده باید در صورت‌مجلس قید و در دوسیه ضبط شود».

همچنین تبصره ماده هفتم «قانون روابط مالک و مستأجر»^۲، مصوب ۱۳۳۹/۳/۱۰ تصریح داشت: «مفاد حکم قطعی بر بطلان یا نسخ اجاره باید از طرف دادگاه به دفترخانه تنظیم‌کننده سند اجاره ابلاغ شود تا آن را در ستون ملاحظات ثبت اجاره نامه قید نماید».

۱۷. بیان مهلت و زمان: در این قبیل تبصره‌ها، موضوع اصلی عبارت است از تمدید مهلت، تحدید مهلت، تعیین مهلت یا مواردی مشابه. تبصره ۱ «ماده واحده تمدید قانون راجع به اجازه نامه طبابت»^۳، مصوب ۲۵ و ۱۳۰۸/۱۲/۲۸ از این گونه تبصره‌ها است که مقرر داشته بود: «امتحان مذکور در قانون مزبور فقط سالی یک مرتبه در نیمه مهرماه هر سال به عمل خواهد آمد».

تبصره قسمت «ج» ماده یک «قانون راجع به معاملات تصدیق صدور»^۴ مصوب ۱۳۱۳/۴/۱۹ نیز مقرر داشته بود: «تصدیق صدورهایی که از ۲۰ خردادماه سال جاری الی موقع باز شدن سهمیه آن‌ها منقضی شده است، از موقع باز شدن سهمیه هذّه‌السنه، تا یک ماه دیگر به اعتبار خود باقی خواهد بود».

۴. تبصره در قوانین دیگر کشورها

با آن که سابقه قانون نویسی در برخی از کشورهای صاحب قانون نوشته به بیش از ۲۰۰ سال می‌رسد، مراجعه به قوانین آنان نشان می‌دهد که قانونگذاران آن‌ها به هیچ وجه التفاتی به «تبصره نویسی» نداشته و همواره کوشیده‌اند آنچه را لازم است و نیاز به ذکر دارد در داخل

۲. مجموعه قوانین ۱۳۳۹، ص ۱۴۵.

۴. مجموعه قوانین ۱۳۱۳، ص ۱.

۱. مجموعه قوانین ۱۳۰۷، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱.

یک ماده قرار دهند و اگر نیاز به مواردی است که در ایران معمولاً در قالب تبصره می‌آید، آن‌ها را از طریق تقسیم کردن بندهای ماده قانونی یا حتی صرف پیش‌بینی بندهای جدید به قانون وارد قانون کنند. نگاهی به مجموعه‌های قانون فرانسه، مثل مجموعه قوانین تجاری^۱، مجموعه قوانین آیین دادرسی کیفری^۲، مجموعه قوانین کار^۳، مجموعه قوانین بیمه^۴ و مجموعه قوانین اداری^۵ گواه بر آن است که قانونگذار فرانسوی به هیچ وجه به «تبصره» اعتقاد ندارد و حتی یک تبصره نیز در این مجموعه‌ها به چشم نمی‌خورد؛ حال آن‌که گاه طول برخی از مواد مندرج در این مجموعه‌ها به بیش از یک صفحه می‌رسد.^۶

در قوانین جدیدتر مثل قانون تمهیدات سوئیس، قانونگذار با شماره‌بندی کلیه بندهای هر ماده قانون اساساً هیچ محلی برای «تبصره» باقی نگذاشته و تمام مطالب مربوط به یک موضوع خاص را تحت یک ماده آورده و بدین ترتیب مشکل ارجاع به بندهای بدون شماره را نیز از میان برداشته است. برای مثال ماده ۲۱۶ این قانون چنین است:

۱۶. فروش اموال غیر منقول اعتبار ندارد، مگر این که به وسیله سند رسمی صورت گیرد.^۷

۲۵. تعهد به فروش، قرارداد شفوعه و قرارداد فروش غیر منقول با حق بازخرید، فقط در صورتی اعتبار دارند که با سند رسمی انجام پذیرند.

۳۵. برای قرارداد حق تقدم در خرید، تنظیم نوشته کافی است.^۸

اگر قانونگذار ایرانی چنین ماده‌ای را وضع می‌کرد، بند ۳ را حتماً به صورت تبصره در می‌آورد.

پرهیز از تبصره گذاری در قوانین انگلیس نیز رعایت می‌شود و در این کشور نیز برای افزودن بر مطالب یک ماده، هیچ‌گاه از تبصره و عنوان‌های معادل آن استفاده نمی‌شود^۹ و

1. *Code de commerce.*

2. *Code de procedure Penale.*

3. *Code du travail.*

4. *Code des assurance.*

5. *Code administratif.*

۶. برای مثال ماده ۳۳، *Loi n°96-314 du 12 avril 1996* حدود ۱/۵ صفحه است یا ماده R.57.7 از کتاب اول قسمت دوم *code domain* به حدود ۲ صفحه بالغ می‌شود یا ماده ۵۷ قانون *Loi n° 84-53 du 26 janvier 1984* حدود ۳ صفحه طول دارد.

Cf. *Code Administratif.*

۷. قانون تمهیدات سوئیس، ص ۱۲.

۸. برای نمونه رجوع کنید به قوانین مختلف مذکور در مجموعه‌های زیر:

Statutes on Landlord & Tenant, 1991.

Statutes on Property Law, 1989.

می‌توان گفت که اصولاً سنت قانون‌نویسی غربی با تبصره بیگانه است. نگاهی به موافقت‌نامه‌های چند جانبه یا دو جانبه که نویسندگان موادش غریبان بوده‌اند، گواه صادق این ادعا است. برای مثال با آن که در سال ۱۳۷۷ قانونگذار ایرانی به واسطه تکیه بر سنت قانون‌نویسی خود در ۴۶/۵ درصد از مصوباتش به تبصره‌نویسی پناه برده در کلیه موافقت‌نامه‌های به تأیید رسیده‌اش چیزی به نام تبصره وجود ندارد، حال آن که تعداد این موافقت‌نامه‌ها ۹ مورد و مواد مندرج در آنها حدود ۱۸۹ ماده است.

به تبعیت از همین سنت، قانونگذار عرب نیز هیچ‌گاه به راه قانونگذار ایرانی نرفته است و بررسی قوانین مصوب در کشورهای عربی و حتی قوانین عثمانی سابق که شکل نمونه آن در مجله‌الاحکام تجلی یافته، نشان می‌دهد که مقنن عربی راه غریبان را، هم پذیرفته و هم ادامه داده است؛ درست بر خلاف قانونگذار ایرانی که به رغم آن که در نخستین مصوباتش آن روش را پذیرفته به مرور به سنت تبصره‌گذاری‌های بی‌مورد کشانده شده و «تبصره» به سنت قانونگذاری‌اش تبدیل گردیده است.

۵. عدم ضرورت درج «تبصره»

از مقایسه روش قانونگذار ایرانی با قانونگذار غربی و به تبع آن عربی، این گونه استنباط می‌شود که اصولاً تبصره ضرورت وجودی ندارد و به واقع وجود آن در سنت ما، نتیجه نوعی تصور غلط از مفهوم ماده است؛ به این معنا که گویا قانونگذار تصور کرده، طول یک ماده نمی‌تواند از حدی خاص فراتر رود و از این رو هر جا در طولانی کردن ماده بنا به دلایلی که در بند مربوط به «موارد کاربرد تبصره» گفته شد خود را در تنگنا دیده، دست به تبصره‌گذاری زده است. البته شاید این امر نتیجه نوعی نگاه فقهی به مواد قانون نیز بوده باشد که وجود کتابهایی مثل تبصره‌المتملمین آن را تأیید می‌کند. پیشنهاد برخی از فقها به مؤلفان قانون مدنی ایران مبنی بر این که به جای کلمه ماده، «مسأله» را به کار برند نشان از این دارد که به هر حال در نظر آنان از نگاه فقهی، قانون، چیزی همانند متون متفق فقهی بوده است.

مراجعه به جلد نخست قانون مدنی ایران که در خلال ۹۷۵ ماده آن هیچ تبصره‌ای وجود ندارد نشان می‌دهد که بزرگانی چون سید محمد فاطمی به عمد مواد را چنان نگاشته‌اند و آلا تمسک به تبصره به خصوص در برخی مواد - آن هم به روش غلط قانونگذاران بعدی -

چندان دور از امکان نبوده است. ماده ۳۳۹، ۳۳۹، ۶۳۹، ۷۳۳، ۷۸۸ و ۸۲۰ نمونه‌ای از این مواد است. برای مثال قسمت اخیر ماده ۸۲۰ قانون مدنی را می‌شد به شکل تبصره در آورده، اما قانونگذار چنین نکرده است.^۱ در سال‌های اخیر، قانونگذار به دلیل نامعلوم بودن موارد درج تبصره و موارد عدم نیاز به آن - هر چند به عقیده ما تبصره هیچ مورد ضرورت ندارد - گاه در یک قانون به رغم مشابهت دو ماده با هم در یکی دست به وضع تبصره زده و در دیگری چنین نکرده است. برای مثال ماده ۲۷ و ۶۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، مصوب ۱۳۷۸/۲/۲۸ قابل ذکر است.

«ماده ۲۷: رئیس یا دادرس هر شعبه مکلف است تحقیقات لازم را شخصاً انجام دهد. این امر مانع از آن نیست که با لحاظ موازین شرعی و مقررات قانونی، پاره‌ای از تحقیقات و تصمیمات به دستور و زیر نظر قاضی دادگاه، وسیله قضات تحقیق یا ضابطین دادگستری به عمل آید.

«تعیین قاضی تحقیق با رئیس حوزه قضایی یا معاون وی خواهد بود» [قانونگذار این بند را به شکل تبصره نیاورده است].

«ماده ۶۰: هنگامی که دادگاه درخواست تحقیق از متهمی را از دادگاه دیگری ننماید، می‌تواند نوع تأمین را معین کرده، و یا آن را به نظر دادگاهی که تحقیق از آن درخواست شده است، واگذار نماید. در مواردی که دادگاه تقاضاکننده نظری در مورد تأمین اظهار نکرده باشد و یا برای دادگاهی که تحقیق از آن درخواست شده احراز شود که تأمین اخذ نشده و یا آن را نامتناسب تشخیص دهد، به نظر خود تأمین متناسبی اخذ خواهد کرد.

«تبصره: دادگاه مجری نیابت می‌تواند انجام مورد نیابت را به قاضی تحقیق محول نماید» [نیازی به درج کلمه تبصره نبود].

ع پیشنهاد

با توجه به این که اولاً تبصره‌نویسی هیچ قاعده خاصی در حقوق ما ندارد و موارد تمسک به آن دقیقاً مشخص نیست و به تعبیری قاعده‌مند محسوب نمی‌شود، بلکه از شیوه‌های

۱. ماده ۸۲۰: هر گاه معلوم شود که بیع حین‌البیع معیوب بوده و مشتری ارش گرفته، بیع در موقع اخذ به نفعه مقدار ارش را از ثمن کسر می‌گذارد. حقوق مشتری در مقابل بایع راجع به درک بیع همان است که در ضمن عقد بیع مذکور شده است.

همین‌حندی، قانونگذار ایرانی است و ثانیاً واژه «تبصره» مفهوم یا مطلب جدیدی را بر قانون و ماده نمی‌افزاید، بلکه ادامه مفاد ماده قانونی است و در واقع راهی برای بد نوشتن و بریده بریده کردن مواد قانونی است، آن هم بدون علت، بهتر است با به روش قانونگذار فرانسوی تمسک جست و مطالبی را که غالباً در قالب تبصره می‌آید^۱ در پایان ماده در یک بند مستقل به ماده اضافه کرد؛ آن چنان که در مواد مختلف جلد نخست قانون مدنی ایران، مانند ماده ۳۳۹ چنین شده است؛^۲ یا از روش قانونگذار جدید سوئیس در قانون تعهدات این کشور متابعت شود و در خصوص هر ماده که بیش از یک بند دارد، به شماره گذاری بندها اقدام گردد و بدین ترتیب ارجاع به بندها از طریق اشاره به شماره‌ها صورت گیرد. برای مثال ماده ۲۶۸ قانون اخیر الذکر مقرر می‌دارد:

۱. اموال غیر منقول زراعی، نه کلاً و نه جزئاً قابل فروش مجدد نیستند، مگر پس از ده سال از تاریخ تملک آن‌ها.

۲. این مقررات در مورد زمین‌های خریداری برای ساختمان، اموال غیر منقول تحت سرپرستی قیم و یا تملک شده در نتیجه تعقیب مدیون و یا ورشکسته قابل اجرا نیستند.^۳

به هر حال روش فعلی قانونگذار ایرانی نادرست و دور از روش صحیح قانونگذاری است و هیچ توجیه یا علت دفاع ندارد؛ به ویژه در خصوص قانون بودجه یا ماده واحده‌های مصوب در طول دوره قانونگذاری ایران.^۴

۱. برای دیدن این موارد رجوع کنید به: همین نوشته، ص ۷۱.

۲. برای مثال ماده ۳۳۹ ق.م.مقرر می‌دارد:

«پس از توافق با بیع و مشتری در بیع و قیمت آن، عقد بیع به ایجاب و قبول واقع می‌شود. مسکن است بیع به داد و ستد نیز واقع گردد.»

مواد دیگر عبارتند از: ماده ۶۳۹، ۷۳۴، ۷۸۸ و ۸۲۰.

۳. قانون تعهدات سوئیس، ص ۷۳.

۴. در خصوص کاربرد تبصره در این دو مورد رجوع کنید به: همین نوشته، ص ۵۳ و بعد.

ماده واحده و ویژگی های آن



۱. تعریف ماده واحده

با آن که ماده واحده در تاریخ قانونگذاری ایران سابقه‌ای همسنگ با تاریخ مجالس قانونگذاری دارد و بسیاری از قوانین مهم در قالب این عنوان به تصویب رسیده، هیچ تعریفی از این اصطلاح در کتاب‌های لغت و فرهنگ‌های حقوقی به دست نیامد؛ با توجه به تعریفی که از ماده ارائه شد^۱، می‌توان آن را چنین تعریف کرد: «قانونی که صرفاً دارای یک ماده است و گاه یک یا چند تبصره هم دارد. البته این تعریف فقط در محیط قانونگذاری ایران صحیح است، چه در حقوق کشورهای انگلیسی زبان معادلی برای آن وجود ندارد و در کشور فرانسه نیز ماده واحده به گونه‌ای دیگر است. در حقوق فرانسه ماده واحده یا به اصطلاح فرانسویان تبصره به «article unique» - که قانونگذار ایرانی آن را گرفته‌برداری کرده - همواره بدون تصویب می‌رسد و به واقع و در صورت نیز ماده‌ای واحد و خالی از اضافات است و از این رو عبارت پایانی تعریف ارائه شده توسط ما، یعنی «گاه یک یا چند تبصره هم دارد» در حقوق فرانسه و کشورهای عربی مصداق ندارد.

در قوانین کشورهای عربی نیز اصطلاح «المادة الوحيدة» که به معنای ماده واحده است، ساخت و ترکیبی همانند حقوق فرانسه دارد.

۲. سابقه تصویب ماده واحده

ماده واحده از آن قالب‌های قانونی است که از روزهای نخست تأسیس مجلس شورای ملی با اقبال مواجه شده و به رغم نظامنامه که جای خود را به دیگر قالب‌های قانونی سپرده، یا تبصره که نام‌های مختلفی مثل «تنبیه» یا «توضیح» داشته، همواره با همین نام و همچنان توسط قانونگذار به کار گرفته شده است. البته در میان قانون‌های نوشته‌پیش از مشروطیت که به

۱. رکن: همین نوشته، ص ۴۱ و بعد.

دست افرادی چون میرزا ملکم‌خان تدوین یافته، نشانه‌ای از ماده واحده نیست؛ زیرا این قوانین جملگی عهده‌دار تنظیم و قانون‌مند کردن یک بخش کلی مثل ثبت اسناد یا اداره امور پلیس بوده‌اند، و این امکان وجود نداشته که کارهایشان در قالب ماده واحده ذکر شوند.

در تاریخ قانون‌نویسی مدرن در ایران ماده واحده اول بار در میان مصوبات دومین دوره قانونگذاری به چشم می‌خورد. این نخستین ماده واحده که مربوط است به تأسیس روزنامه رسمی، در تاریخ ۱۳ شوال ۱۳۲۸ قمری به تصویب رسیده و مقرر می‌دارد^۱: «در تحت مراقبت و نظارت وزارت داخله به مخارج دولت در پایتخت روزنامه رسمی ایران تأسیس می‌شود که حاوی خواهد بود دستخط‌های سلطنتی و احکام وزارت‌خانه‌ها و اعطای امتیازها و شئونات و عزل و نصب‌ها و قوانین موضوعه و صورت مشروح جلسات دارالشورای ملی و هرگونه مطلب رسمی دیگر دولت را».

این ماده واحده را فارغ از جمله‌بندی عربی گونه‌اش می‌توان الگوی ماده واحده به شمار آورد؛ یک ماده منحصر و واحد، بدون هرگونه تبصره و اضافه، آن هم در خصوص یک امر خاص که به هیچ وجه در قالب دو ماده نمی‌گنجد و الزاماً باید در قالب یک ماده بیان شود. از تاریخ تصویب این ماده واحده تاکنون، شماره ماده واحده‌های تصویبی در دوره‌های مختلف قانونگذاری رو به فزونی گذاشته و از ۶ مورد در دوره دوم قانونگذاری به ده‌ها مورد در سال‌های اخیر بالغ شده است. البته نباید فراموش کرد که در دوره‌های نخست قانونگذاری برخی قوانین تک ماده‌ای بی آن که در آن‌ها ذکر از کلمه «ماده» یا «ماده واحده» برود نیز به تصویب رسیده که در دوره‌های بعد معادلی ندارد. از جمله این قوانین، «قانون تجدید کترات مسیو بیزوه، مصوب دوره دوم قانونگذاری است که مقرر می‌داشت:^۲

«کترات مسیو بیزوه برای مدت سه ماه و پرداخت سه هزار فرانک در تاریخ سوم ربیع‌الاول سن ۱۳۲۸ تصویب شده است» یا «قانون تجدید کترات مسیو مرنارد» با این عبارت: «کترات مسیو مرنارد مدیر کل کل گمرکات برای مدت چهار سال و ده هزار فرانک اضافه حقوق در تاریخ هشتم جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ تصویب شده است».^(۳) در ابتدای این دو قانون فقط عنوان «قانون» آمده است و پس.

۱. مجموعه مصوبات انوار اول و دوم قانونگذاری، ص ۲۵۴.

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۵۸۸.

۳. موارد کاربرد ماده واحده

کاربرد ماده واحده باید ویژه مواردی باشد که «تحت قانون چند ماده‌ای نمی‌گنجد» به این معنا که نمی‌توان برای آن بیش از یک ماده وضع کرد و اساساً در خصوص آن نیازی برای تصویب بیش از یک ماده نیست، نه این که قانونگذار خود را در تنگنا افکنده، به جای تصویب قانونی در چند ماده، آن موضوع را در قالب «ماده واحده» بیاورد.

آنچه در ادامه می‌آید ذکر مواردی است که ماده واحده بیش تر برای تصویب آن‌ها به کار رفته است، هر چند به هر حال تمام موارد را شامل نمی‌شود که البته این موارد بسیار اندک است و به هر حال تحت تعریف کلی «ماده واحده» می‌گنجد و تحت عنوان «ساختار ماده واحده» به آن‌ها اشاره خواهد شد. در بیان موارد کاربرد «ماده واحده» در طول تاریخ قانونگذاری ایران سعی می‌شود در صورت امکان مثال‌هایی که ارائه می‌گردد برای هر عنوان، دو مورد باشد، یکی مربوط به پیش از انقلاب و دیگری مربوط به سال‌های پس از پیروزی انقلاب. با این توضیح بیش‌ترین موارد استفاده از ماده واحده به شرح زیر است:

۱. اعطای معافیت

الف) قانون معافیت اثاثیه و اداوات عوامل کار ایرانیان بی بضاعت در موقع بازگشت به ایران از حقوق گمرگی و ناکس راه، مصوب ۱۰ و ۱۴/۸/۱۳۰۹.^۱

ب) قانون معافیت وزارتخانه‌های فرهنگ و آموزش عالی، بهداشت درمان و آموزش پزشکی از پرداخت حقوق گمرگی و سود بازرگانی برخی از کالاهای وارداتی، مصوب ۲۵/۱/۱۳۷۱.^۲

۲. پذیرش موافقتنامه، عهدنامه، کنوانسیون یا پروتکل

الف) قانون الحاق دولت ایران به پروتکل تجدید و تنظیم کشت خشخاش و تولید و تجارت بین‌المللی و تجارت عمده مصرف نریاک، مصوب ۱۳/۸/۱۳۳۶.^۳

ب) قانون موافقتنامه حمل و نقل بین‌المللی جاده‌ای بین دولت‌های جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ارمنستان، مصوب ۲۹/۱/۱۳۷۴.^۴

۱. مجموعه قوانین ۱۳۱۹، ص ۱۰۶.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۷۱، ص ۲۴.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۳۶، ص ۲۲۳.

۴. مجموعه قوانین ۱۳۷۴، ص ۵۸.

در این گونه ماده واحده‌ها، متن موافقتنامه، عهدنامه، مقاوله‌نامه و امثالهم پیوست ماده واحده است.

۳. تمدید مهلت یا مدت اعتبار یک اختیار، یک مقرره، یک وضعیت و...
الف) قانون تمدید مدت اختیارات شش ماهه اعطایی به شخص آقای دکتر محمد مصدق تخت وزیر از تاریخ انقضا برای مدت یک سال، مصوب ۱۳۳۱/۱۰/۳۰.^۱
ب) قانون تمدید مهلت‌های مذکور در ماده ۱۰ و ۱۴ قانون بازسازی کارشناسان رسمی دادگستری، مصوب ۱۳۶۸/۳/۴.^۲

۴. تسری دادن حکم مندرج در یک ماده یا قانون به موارد دیگر
الف) قانون شمول اجرای قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ ق.ا. در مورد ثروت‌های ناشی از احتکار و گرانیفروشی و قاچاق، مصوب ۱۳۶۸/۱۱/۲۹.^۳
ب) قانون شمول تبصره ۳ قانون نحوه بازنشستگی جانبازان انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی و معلولین عادی و شاغلین مشاغل سخت و زیان‌آور، به کارکنان واحدهای صنعتی و تحقیقاتی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، مصوب ۱۳۷۱/۱۰/۲.^۴
این گونه تسری دادن را در اصطلاح علم اصول و علوم منزلت می‌نامند.^۵

۵. الغا و حذف یک قانون یا ماده یا تبصره
الف) قانون الغای مالیات نمک، مصوب ۳ جمادی‌الآخر ۱۳۲۹.^۶ و مجلس شورای ملی قانون مورخه ۳ ربیع الاول ۱۳۲۸ راجع به انحصار نمک را نسخ می‌نماید.
ب) قانون لغو قانون انگشت‌نگاری، مصوب ۱۳۶۸/۳/۷.^۷

۱. مجموعه قوانین ۱۳۳۱، ص ۱۸.
۲. مجموعه قوانین ۱۳۶۸، ص ۱۳۲.
۳. همان، ص ۷۸۳.
۴. مجموعه قوانین ۱۳۷۱، ص ۷۲۱.
۵. در مورد این اصطلاح رجوع کنید به: بسوط، ش ۹۹۵۷ و مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام، ص ۳۰۶.
۶. مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم نهمین، ص ۳۱۵.
۷. مجموعه قوانین ۱۳۶۸، ص ۱۲۹.

۶. تأسیس و تشکیل سازمان، شرکت یا مرکز دولتی یا وزارتخانه

- الف) قانون راجع به اجازه تأسیس وزارت گمرکات و انحصارات، مصوب ۱۳۳۶/۳/۲۲.^۱
 ب) قانون تشکیل شرکت سرمایه گذاری‌های خارجی ایران، مصوب ۱۳۷۱/۱۰/۳۰.^۲

۷. اصلاح یک قانون، مقرر یا تبصره

- الف) قانون اصلاح قانون مطبوعات، مصوب ۱۳۲۷/۱۲/۱۲.^۳
 ب) قانون اصلاح تبصره ۵ قانون الحاق پنج تبصره به قانون شرایط انتخاب قضات دادگستری مصوب ۱۳۶۳، مصوب ۱۳۷۴/۱/۲۹.^۴

۸. الحاق و افزودن یک ماده یا یک تبصره به قانون یا مقرر و تکمیل آن

- الف) قانون الحاق ماده ۲۶۹ مکرر به قانون مجازات عمومی، مصوب ۱۳۱۳/۳/۳.^۵
 ب) قانون الحاق یک تبصره به قانون استخدام جانبازان، اسرا و افراد خانواده‌های شهدا، جانبازان از کار افتاده، اسرا و مفقودالائمه‌های انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، مصوب ۱۳۶۸/۲/۳.^۶

۹. تفسیر یک ماده یا تبصره یا اصل قانون اساسی

- الف) قانون تفسیر اصل پنجم قانون اساسی، مصوب ۱۳۳۱/۸/۱.^۷
 ب) قانون تفسیر راجع به ماده ۱۳ قانون چگونگی اداره مناطق آزاد تجاری - صنعتی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۷۴/۱/۲۱.^۸

۱۰. بیان ممنوعیت

- الف) قانون ممنوعیت بازنشستگی فرهنگیان تا پایان سال تحصیلی ۱۳۷۲-۱۳۷۱، مصوب ۱۳۷۱/۷/۱۵.^۹

۱. مجموعه قوانین ۱۳۳۶، ص ۱۱۹.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۳۶، ص ۱۱۹.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۲۷، ص ۱۹.

۴. مجموعه قوانین ۱۳۲۷، ص ۱۹.

۵. مجموعه قوانین ۱۳۱۳، ص ۷.

۶. مجموعه قوانین ۱۳۱۳، ص ۷.

۷. مجموعه قوانین ۱۳۳۱، ص ۴.

۸. مجموعه قوانین ۱۳۳۱، ص ۴.

۹. مجموعه قوانین ۱۳۷۱، ص ۳۰۱.

۱۰. مجموعه قوانین ۱۳۷۱، ص ۳۰۱.

ب) قانون ممنوعیت ورود برخی از کالاهای غیر ضرور، مصوب ۱۳۷۴/۶/۲۲.^(۱)

۱۱. الغای ممنوعیت

قانون رفع محدودیت صادرات تولید کشاورزی، مصوب ۱۳۷۷/۷/۸.^(۲) ماده واحده: از تاریخ تصویب این قانون از صادرات هر نوع تولیدات و فرآورده‌های کشاورزی و دامی رفع ممنوعیت می‌گردد...

۱۲. اعطای اجازه

الف) قانون اجازه افزایش سرمایه بانک کشاورزی و پیشه و هنر ایران، مصوب ۱۳۲۷/۱۲/۱۹.^(۳)

ب) قانون اجازه واگذاری امتیاز سرقتی و مشارکت غرف و فروشگاه‌های پایانه‌های عمومی بار و مسافر و مجتمع‌های خدمات رفاهی بین راهی، مصوب ۱۳۷۷/۷/۵.^(۴)

۱۳. افزایش یک امر یا نصاب یا عمل و...

الف) قانون تشدید مقابله با اقدامات تروریستی دولت آمریکا، مصوب ۱۳۶۸/۸/۱۰.^(۵)

ب) قانون افزایش نصاب مربوط به لازم‌الاجرا بودن قراردادهای عادی بین سازمان چای کشور با چایکاران، مصوب ۱۳۷۱/۱۱/۲۵.^(۶)

۱۴. تعیین نحوه اجرای یک اصل، قانون، ماده، تبصره یا مصوبه

- قانون نحوه اجرای اصل ۸۵ و ۱۳۸ قانون اساسی در رابطه با مسئولیت‌های رئیس مجلس شورای اسلامی، مصوب ۱۳۶۸/۱۰/۲۶.^(۷)

۲. مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۳۹۷.

۴. مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۳۵۹.

۶. مجموعه قوانین ۱۳۷۱، ص ۷۱۵.

۱. مجموعه قوانین ۱۳۷۴، ص ۴۹۴.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۲۷، ص ۱۸.

۵. مجموعه قوانین ۱۳۶۸، ص ۵۳۴.

۷. مجموعه قوانین ۱۳۶۸، ص ۷۱۱.

۱۵. پیوستن به یک سازمان یا نهاد یا مؤسسه بین‌المللی
الف) قانون مربوط به اجازه عضویت ایران در سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد،
مصوب ۱۳۳۶/۴/۲.^۱

ب) قانون اجازه عضویت دولت شاهنشاهی ایران در مؤسسه بین‌المللی توسعه، مصوب
۱۳۳۹/۳/۲۸.^۲

۱۶. افزایش اعتبارات ردیف‌های بودجه‌ای

الف) قانون اضافه اعتبار بودجه وزارت فرهنگ در سال ۱۳۳۹، مصوب ۱۳۳۱/۹/۳۰.^۳
ب) قانون افزایش مجدد اعتبار ردیف ۸۲، ۸۰، ۳۰ قانون بودجه سال ۱۳۶۸ کل کشور،
مصوب ۱۳۶۸/۱۱/۱.^۴

۱۷. تعیین مسئول تهیه یک قانون، آیین‌نامه و...

الف) قانون واگذاری وصول مالیات مستغلات بر عهده بلدیها، مصوب ۱۳۰۹/۸/۱۳.^۵
ب) قانون راجع به تهیه قانون استخدام مهندسين، مصوب ۱۳۲۳/۷/۲۰.^۶ : ماده
واحد: دولت مکلف است منتهی تا یک ماه پس از تاریخ تصویب این قانون، طرح قانون
استخدام مهندسين را تهیه و برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم نماید.

۱۸. تغییر و تبدیل در سازمان‌ها، شرکت‌ها و مؤسسات دولتی

الف) قانون انتزاع سازمان چای کشور از وزارت بازرگانی و الحاق آن به وزارت کشاورزی،
مصوب ۱۳۶۸/۱۲/۱۹.^۷
ب) قانون ادغام شرکت‌های سهامی دولتی که در زمینه تولید و پرورش طیور فعالیت
می‌نمایند، مصوب ۱۳۷۱/۲/۲۹.^۸

- | | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| ۱. مجموعه قوانین ۱۳۳۶، ص ۶. | ۲. مجموعه قوانین ۱۳۳۹، ص ۱۷۰. |
| ۳. مجموعه قوانین ۱۳۳۶، ص ۱۵. | ۴. مجموعه قوانین ۱۳۶۸، ص ۷۰۷. |
| ۵. مجموعه قوانین ۱۳۰۹، ص ۱۰۸. | ۶. مجموعه قوانین ۱۳۲۳، ص ۲۳. |
| ۷. مجموعه قوانین ۱۳۶۸، ص ۹۱۵. | ۸. مجموعه قوانین ۱۳۷۱، ص ۸۲. |

۱۹. تعیین تکلیف امور فوری و وابسته به زمان
الف) قانون ایجاد تسهیلات برای تسریع در تأمین کالاهای مورد نیاز وزارت نیرو مصوب
۱۳۶۸/۳/۳۱.^۱
ب) قانون ضرورت عدم تخلیه خوابگاه‌های دانشجویی، مصوب ۱۳۶۸/۷/۱۶.^۲

۲۰. قوانین بودجه سالانه کشور یا نهادهای دولتی یا بودجه‌های خاص
این مورد اعم از بودجه‌هایی است که به طور سالانه توسط مجلس تصویب می‌شود و شامل
بودجه‌های مجلس قانونگذاری یا بودجه‌های ۱ یا ۳ کشور که در مواقع بحرانی به تصویب
رسیده می‌شود و به نظر نیاز به ذکر مثال ندارد؛ چه هر ساله به تصویب می‌رسد و شناخته شده
است.^۳

۴. ساختار ماده واحده

توجه به عنوان ماده واحده و مثال‌های نخستین آن در دوران قانونگذاری مجالس مقتنه
ایران و نیز توجه به نحوه کاربرد این قالب قانونی در نظام حقوقی فرانسه نشان می‌دهد که
ساخت ماده واحده اولاً بسیط است و ثانیاً به لحاظ مفهومی بیش از یک مفهوم را بر نمی‌تابد.
برای مثال ماده واحده الغای مالیات نمک، مصوب ۳ جمادی الاخری ۱۳۲۹^۴ که مقرر
می‌دارد: «مجلس شورای ملی قانون مورخه ۳ ربیع الاول ۱۳۲۸ راجع به انحصار نمک را نسخ
می‌نماید» یا ماده واحده آزادی رویه، مصوب ۵/۲۰ و ۱۳۰۹/۶/۱^۵ که بر طبق آن:
«مجلس شورای ملی از نظر تسهیل امور تجارتنی، ورود رویه (مسکوک و کاغذی) را آزاد
می‌نماید» به درستی نام ماده واحده گرفته‌اند، چه اولاً بسیط هستند و هیچ تبصره‌ای در آن‌ها
وجود ندارد و ثانیاً فقط در مورد یک مفهوم و موضوع واحد تعیین تکلیف کرده‌اند.
در حقوق فرانسه نیز قانون ۶ ژوئیه ۱۸۸۰^(۶) مشعر بر این که: «جمهوری فرانسه روز ۱۴

۱. مجموعه قوانین ۱۳۶۸، ص ۳۴۴.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۷۴، ص ۵۰.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۰۹، ص ۶۴.

۴. همان، ص ۵۲۲.

۵. مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم تقیبه، ص ۳۱۵.

6. Loi du 6 Juillet 1880.

زویه را جشن ملی نامگذاری می‌کند^۱ یا قانون شماره ۱۳۲۶-۶۸^۲ مورخ ۲۶ دسامبر ۱۹۶۴^۳ مؤید مطالبی است که در خصوص ویژگی ماده واحده گفته شد.

۵. سوء استفاده از ماده واحده

در حقوق ایران در کنار نوعی از ماده واحده که مصداق واقعی این قالب قانونی است و لدی‌الاقضا و در مقام یک شیوه خاص و استثنایی به کار می‌رود، آن هم با توجه به ساختار مربوط، نوعی دیگر از ماده واحده نیز وجود دارد که به واقع نتیجه کاربرد غلط از این شکل قانون است و علاوه بر این نشان دهنده دور شدن قانونگذار ایرانی از اصول و ضابطه‌های قانون نویسی به شمار می‌رود. این شکل خلاف قاعده، هیچ یک از دو خصیصه اصلی ماده واحده را ندارد، یعنی نه مربوط به موضوع و مفهومی واحد است، نه صرفاً مرکب از یک ماده است؛ بلکه علاوه بر خود ماده واحده، دارای چندین و چند تبصره است که هر کدام موضوعی مستقل دارند و حتی گاه مفاد این تبصره‌ها با عنوان ماده واحد هیچ قرابت ندارد. این ماده واحده‌ها در اصل بایست به صورت یک قانون مستقل حداقل با دو ماده به تصویب می‌رسیده‌اند؛ اما چنین نشده و به دلایل مختلف از جمله سهل بودن تشریفات مربوط به تصویب ماده واحده و کم اهمیت بودن آن در مقابل قانون، در قالب ماده واحده در صحن مجلس تصویب شده‌اند. این گونه ماده واحده چند ویژگی به شرح زیر دارد:

۱. دارای چندین تبصره است: اساساً حسب معقول، ماده واحد باید بدون هر گونه تبصره باشد؛^۴ اما ماده واحده‌های بسیاری وجود دارند که تبصره‌های آن‌ها از یک و دو مورد گذشته، به چندین مورد می‌رسد. در این خصوص شاید قوانین بودجه سالانه بهترین مثال باشند که گاه شمار تبصره‌های آن‌ها به ده‌ها می‌رسد. از جمله قانون بودجه ۱۳۷۷ کل کشوره دارای ۶۰ تبصره است یا قانون بودجه ۱۳۷۴ کل کشوره ۶۸ تبصره دارد.^۵

1. Code administratif, 1998, P. 23.

2. Loi n. 64-1326 du decembre 1964.

3. Code de Procedure penale, 1996 - 97 P. 1151.

۴. در بخش مربوط به تبصره، گفته شد که بناء بر آن به تبصره به لحاظ قانون نویسی حتی در قوانین نادرست است تا چه رسد به ماده واحده که در ذات خود با تبصره منافات دارد.

۵. برای بررسی ساختار قانون بودجه و اشکالات تنظیم آن، رجوع کنید به: حسین نوشته، ص ۹۴.

اما فارغ از قانون بودجه، قوانین بسیار دیگری وجود دارند که به هیچ وجه نمی‌توانند مصداق ماده واحده باشند و تصویب شدنشان به عنوان ماده واحده، نوعی و تقلب در قانون‌نویسی است و پس، البته این گونه ماده واحده‌ها محصول دوران اخیر قانونگذاری نیست، بلکه در دوران پیش از انقلاب و حتی در دهه نخستین عمر قانونگذاری در ایران نیز مثال‌های فراوان دارد و از این رو قانونگذار پس از انقلاب را باید پیرو شیوه غلط پیشینیان دانست.

برای مثال قانون راجع به سواد اسناد سجلی، مصوب ۱۳۱۳/۲/۲۳^۱ یا دو تبصره خود به هیچ وجه نمی‌تواند مصداق ماده واحده باشد و بایست به صورت قانون مستقل به تصویب می‌رسید.^۲

همچنین است قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، مصوب ۱۳۷۰/۱۲/۲۱^۳ که دارای ۷ تبصره است و تبصره ۶ آن به «الف» و «ب» تقسیم شده است.^۴

۱. مجموعه قوانین ۱۳۱۳، ص ۳.

۲. این ماده واحده چنین است:

«قانون راجع به سواد اسناد سجلی، مصوب ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۳. ماده واحده: از تاریخ اجرای این قانون، سواد مصداق کلیه اسناد سجلی و آن قسمت از دفاتر سجلی که مربوط به اشخاص دی‌نفع است فقط در صورتی معتبر و در محاکم، محاضر رسمی، ادارات دولتی، بلدها و مؤسسات ملی پذیرفته می‌شود که از احصایه کل یا شعبات آن صادر شده باشد.

به اوراق ذیل به این ترتیب تمبر الصاق می‌شود:

۱. المثنی‌هایی که برای اوراق هویت صادر می‌شود، یکد ریال. ۲. هر گونه تصدیقی که از طرف سجل احوال از روی مندرجات اصلی سجلی بر طبق تقاضا باید داده شود و سواد مصدق اسناد سجلی، سه ریال. ۳. کلیه اعلامیه‌های ازدواج، بکت ریال. ۴. کلیه اعلامیه‌های طلاق، ده ریال. ۵. صدور اوراق هویت مجانی خواهد بود.

تبصره ۱. وزارت مالیه مکلف است عموماً عواید حاصله از محل فوق (بعد از وضع چهل هزار ریال منظور در جزء پنج از قسمت چهار بودجه سال ۱۳۱۳) مملکتی برای طبع اوراق و مخارج مربوطه به این امر و تکمیل تشکیلات اداره احصایه کل به اختیار اداره مزبور بگذارد.

تبصره ۲. کسانی که تا این تاریخ، تکالیف مقرر در مواد ۱۹، ۳، ۵، ۶ قانون مصوبه ۲۰ مرداد ماه ۱۳۰۷ احصایه و سجل احوال کل مملکت را انجام نداده‌اند، از تعقیب معاف و نیز اشخاصی

که به موجب قانون مزبور محکوم به حکم قطعی شده ولی هنوز حکم اجرا نشده است از مجازات معاف خواهند بود و اجازه داده می‌شود در مدت یک سال از تاریخ تصویب این قانون، به اخذ ورفه و ثبت وقایع میادرت نمایند.

پس از انقضای یک سال، متخلفین بر طبق ماده ۷ قانون مصوب ۱۹ آذرماه ۱۳۱۰ مورد تعقیب قرار خواهند گرفتند. ۳. مجموعه قوانین ۱۳۷۰، ص ۳۹۰.

۳. این ماده واحده چنین است: «قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق. ماده واحده: از تاریخ تصویب این قانون، زوج‌هایی که قصد طلاق و جدایی از یکدیگر را دارند، بایستی جهت رسیدگی به اختلاف خود به دادگاه مدنی خاص مراجعه و اقامه دعوا نمایند. چنانچه اختلاف فی مابین از طریق دادگاه و حکمین از دو طرف که برگزیده دادگاهند (آن طور که قرآن کریم فرموده است) حل و فصل نگردد، دادگاه با صدور گواهی عدم امکان سازش، آنان را به دفاتر

۲. عنوان ماده واحده با مفاد آن همخوانی ندارد: بر طبق ماده ۸۷ آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی: «لوائح قانونی... باید... دارای مواد متناسب با اصل موضوع و عنوان لایحه باشد». البته بین لوایح و قوانین هیچ تفاوتی نیست و خصوصیتی در لوایح وجود ندارد که آن را از قوانین ممتاز سازد، جز مقام مطرح کننده. به هر حال تطابق عنوان قانون با مفاد آن از ویژگی‌های قانون نویسی درست است و نیاز به استدلال ندارد؛ اما متأسفانه ماده واحده‌هایی که به غلط در این قالب به تصویب می‌رسند، فاقد این ویژگی‌اند و برای مثال «قانون ایجاد تسهیلات برای توسعه طرح‌های فاضلاب و بازسازی شبکه‌های آب شهری»، مصوب ۱۳۷۷/۳/۲۴^۱ در ۶ تبصره خود به مواردی اشاره کرده که گاه شکلی‌اند و گاه

رسمی طلاق خواهد نوشتاد. دفتر رسمی در غیر این صورت از سردفتر خطای، سبب صلاحیت به عمل خواهد آمد. تبصره ۱: نحوه دعوت از حکمین و بررسی صلاحیت آنان به عهده دادگاه مدنی خاص است. آیین‌نامه اجرایی آن ظرف ۲ ماه توسط وزیر دادگستری تهیه و به تصویب رئیس قوه قضاییه خواهد رسید.

تبصره ۲: گزارش کتبی مبنی بر عدم امکان سازش یا توجه به کلیه شروط ضمن عقد و مطالب مندرج در اسناد ازدواج جمهوری اسلامی ایران و نیز تعیین تکلیف و صلاحیت سرپرستی فرزندان و حل و فصل مسائل مالی با امضای حکمین شوهر و زن مطلقه و همچنین گواهی کتبی سلامت روانی زوجین در صورتی که برای دادگاه مدنی خاص مشکوک باشد به دادگاه باید تحویل گردد.

تبصره ۳: اجرای صیغه طلاق و ثبت آن در دفتر، موکل به نأدیه حقوق شرعی و قانونی زوجه (اعم از مهریه، نفقه، چیزیزه و غیر آن) به صورت نقد می‌باشد، مگر در طلاق خلع و مبارات (در حد آنچه بدل شده) و یا رضایت زوجه یا صدور حکم قطعی اخصار شوهر از پرداخت حقوق فوق‌الذکر.

تبصره ۴: در طلاق رجعی، گواهی کتبی اسکان زوجه مطلقه در منزل مشترک تا پایان عده الزامی است و در صورت تحقق رجوع، صورتجلسه طلاق ابطال و در صورت عدم رجوع در مهلت مقرر، صورتجلسه طلاق تکمیل و ثبت می‌گردد. صورتجلسه تکمیلی طلاق با امضای زوجین و حکمین و عدلین و سردفتر و مهر دفترخانه معتبر است.

تبصره ۵: دادگاه مدنی خاص در مواقع لزوم می‌تواند از بین باتوان واجد شرایط و قانونی شرایط انتخاب قضات، مشاور زن داشته باشد.

تبصره ۶: پس از طلاق، در صورت درخواست زوجه مبنی بر مطالبه حق الزوجه کارهایی که شرعاً به عهده وی بوده است، دادگاه بدو از طریق تصالح نسبت به تأمین خواسته زوجه اقدام می‌نماید و در صورت عدم امکان تصالح، چنانچه ضمن عقد یا عقد خارج لازم در خصوص امور مالی، شرطی شده باشد، طبق آن عمل می‌شود. در غیر این صورت هر گاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و نیز تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد، به ترتیب زیر عمل می‌شود:

الف) چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً به عهده وی نبوده، به دستور زوج و یا عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت‌المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید.

ب) در غیر مورد بنده الف با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده، و وسیع مالی زوج، دادگاه مبلغی را از باب بخشش (نسخه) برای زوجه تعیین می‌نماید.

تبصره ۷: گواهی وجود یا عدم وجود جنین توسط پزشک ذیصلاح و آزمایشگاه مربوطه باید، تحویل گردد.

۱- مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۱۳۶.

ماهوری و به هر صورت با عنوان ماده واحده همخوان نیستند.^۱ همچنین است «قانون مربوط به نحوه پرداخت کمک هزینه تحصیلی دانشجویان از سال تحصیلی ۳۹-۱۳۳۸ به بعد»، ۱۳۳۹/۱۰/۱۷^۲ که تبصره ۱ و ۲ آن به هیچ وجه با عنوان آن مطابق نیست و نمونه بارز «تقلب در قانون‌نویسی» است.^۳

۱. این ماده واحده چنین است: «قانون ایجاد تسهیلات برای توسعه طرح‌های فاضلاب و بازسازی شبکه‌های آب شهری».

ماده واحده: به منظور بازسازی و توسعه تأسیسات آب شهرها و تکمیل طرح‌های نیمه تمام فاضلاب و اولویت دادن به اجرای طرح‌های فاضلاب، به شرکت‌های آب و فاضلاب اجازه داده می‌شود بخشی از منابع مالی مورد نیاز این طرح‌ها را به طرق مشروحه زیر تأمین نمایند:

تبصره ۱: به شرکت‌های آب و فاضلاب استانی اجازه داده می‌شود بخشی از هزینه‌های برقراری انشعاب به عنوان حق تشکیلی مذکور در ماده ۱۱ «قانون تشکیل شرکت‌های آب و فاضلاب» مصوب ۱۳۶۹ با بر اساس تعرفه‌های مورد عمل آبان‌ماه ۱۳۷۶ متناسب با رشد سالانه حق انشعاب در شهرهای با جمعیت بیش از یکصد هزار نفر وصول و منحصراً برای اجرای طرح‌های فاضلاب و بازسازی و توسعه تأسیسات آب همان شهر هزینه نمایند (حسناً مفاد ماده ۱۱ قانون تشکیل شرکت‌های آب و فاضلاب کماکان لازم‌الاجرا می‌باشد).

تبصره ۲: به شرکت‌های آب و فاضلاب استانی اجازه داده می‌شود به میزان متوسط ده درصد (۱۰ درصد) علاوه بر نرخ‌های مصوب حق انشعاب آب و آب‌یها تازمان نصب انشعاب فاضلاب در شهرهایی که طرح‌هایی که طرح‌های فاضلاب در آن‌ها ضروری است از محل تسهیلات این بند شروع می‌گردد.

تبصره ۳: تازمان تشکیل شورای اسلامی شهر، اجازه داده می‌شود هیأتی مرکب از اساتدار، رئیس سازمان برنامه و بودجه استان، مدیرعامل آب و فاضلاب استان و یک یا دو نفر از نمایندگان مردم استان در مجلس شورای اسلامی به انتخاب مجلس (به عنوان ناظر) راهکارهای مشارکت مالی مردم و سایر بخش‌ها و ایجاد تسهیلات برای اجرای طرح‌های آب و فاضلاب شهرها را بر اساس پیشنهاد شرکت آب و فاضلاب استان بررسی و تأیید نموده تا پس از تصویب وزیر نیرو، توسط شرکت‌های آب و فاضلاب به اجرا در آیند.

تبصره ۴: شرکت مهندسی آب و فاضلاب کشور و شرکت‌های آب و فاضلاب استانی مکلفند چارچوب‌های حقوقی و قراردادی لازم به منظور تسهیل بخشی خصوصی در امر سرمایه‌گذاری، توسعه و بهره‌برداری طرح‌های آب و فاضلاب را فراهم نمایند. شرکت مهندسی آب و فاضلاب کشور به نمایندگی از طرف دولت مسئولیت نظارت بر کیفیت ارائه خدمات و تعرفه‌های اعمال شده را خواهد داشت.

تبصره ۵: کلیه کسک‌های غیرخواهانه که برای ساخت ابنیه، تأسیسات و ماشین‌آلات مشخص یا تأمین بخشی از منابع سرمایه‌ای اجرای طرحی محلی، از سوی افراد حقیقی یا حقوقی به شرکت‌های آب و فاضلاب می‌شود تا زیر نظر هیأت مذکور در تبصره ۳ هزینه گردد. این کمک‌ها جزئی از حقوق عمومی نظیر حق انشعاب و سایر خودیاری‌های مردم قرار گرفته و قابل تبدیل به سرمایه یا تقسیم بین سهامداران و یا قابل ثبت برای جبران زیان عملیاتی شرکت‌ها نمی‌باشد. این هزینه‌ها از سوی وزارت امور اقتصادی و دارایی به عنوان هزینه‌های قابل قبول تلقی می‌گردد.

تبصره ۶: هرگونه افزایش ناشی از اجرای این قانون در مورد ساختمان‌های اداری مربوط به دستگاه‌هایی که از درآمد عمومی استفاده می‌نمایند باید به تصویب دولت برسد.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۳۹، ص ۲۶۷.

۳. این ماده واحده چنین است: «قانون مربوط به نحوه پرداخت کمک هزینه تحصیلی دانشجویان از سال تحصیلی ۳۹-۱۳۳۸ به بعد. ماده واحده: به دانشگاه تهران اجازه داده می‌شود، اعتبار کمک‌هزینه تحصیلی دانشجویان را از سال تحصیلی ۱۳۳۸-۱۳۳۹ به بعد که در بودجه دانشگاه منظور و به تصویب می‌رسد، در اختیار مؤسسه اعتباری دانشگاه بگذارد تا مؤسسه مزبور از آن محل، کسک هزینه تحصیلی را بر طبق حواله‌های دانشگاه به عنوان وام به

با توجه به آنچه گفته شد، پرهیز از این گونه قانون‌نویسی و تفکیک کردن بین ماده واحده و قانون و اعتنا به ویژگی‌های هر یک در مقام قانونگذاری، علاوه بر آن که از نقض قواعد و دور افتادن شیوه قانون‌نویسی از قواعد عقلی آن می‌کاهد، به هر چه قانونمندتر شدن قانون‌نویسی و تدوین و گردآوری قانون کمک می‌کند.

دانشجویان پرداخت نماید، دانشجویانی که وام می‌گیرند موظفند پس از فراغ از تحصیل و اشتغال به کار، وام خود را تدریجاً به مؤسسه مسترد دارند.
تمام این وام‌ها به حساب دانشگاه بوده و وجوه استرداد نیز در همان حساب تمرکز خواهد یافت و به مصرف وام‌های جدید خواهد رسید.
آیین‌نامه مربوط به اجرای این قانون از طرف دانشگاه تهران تهیه و پس از تصویب شورای دانشگاه و کسب‌یون مالی، قابل اجرا خواهد بود.
تبصره ۱: وزارت فرهنگ موظف است نسبت به دو نفر از فرزندان مرحوم دکتر سید احمد اسدی معاون سابق بهداری مجلس شورای ملی به نام ابرقاسم اسدی و داریوش اسدی که اکنون در خارج از ایران به تحصیل اشتغال دارند تا پایان دوره تحصیلی آنان، کمک هزینه تحصیلی دربارہ آن‌ها منظور دارد.
تبصره ۲: به پاس خدماتیست و پنج ساله مرحوم دکتر جمال افشار، سناتور و استاد دانشکده فنی به وزارت داوایی اجازه داده می‌شود که از تاریخ روز بعد از فوت آن مرحوم (۱۳۳۹/۲/۳۱) ماهی ۸۷۲۵ ریال علاوه بر آنچه از صندوق بازنشستگی دریافت می‌کند به عنوان مستمری به عیال و دو فرزند آن مرحوم از درآمد عمومی کل کشور پرداخت نمایند.

۶

قانون بودجه سالانه کل کشور

از دیدگاه حقوقی بودجه لایحه‌ای است که در قوه مجریه تهیه می‌شود و به تصویب مجلس می‌رسد؛ یعنی این که لایحه آن توسط سازمان برنامه و بودجه تهیه و ابتداءً به تصویب شورای اقتصاد می‌رسد و سپس به هیأت دولت ارائه می‌گردد. لایحه بودجه تنها پس از تصویب مجلس شورای اسلامی و تأیید شورای نگهبان به قانون بودجه مبدل می‌گردد. در مجلس نیز لایحه بودجه هنگامی به تصویب می‌رسد که در آن صورت دریافت‌های دولت، که عایدات یا درآمد نیز نامیده می‌شوند، و هزینه‌های دولت، که مخارج یا پرداخت‌ها نیز نامیده می‌شوند، به تفصیل پیش‌بینی و ارائه شده باشند. صورت تفصیلی بودجه دولت معمولاً در پوست‌های بودجه ارائه می‌شوند. ولی آنچه مورد توجه نمایندگان قرار می‌گیرد و به تصویب مجلس شورای اسلامی می‌رسد یک ماده واحد و تعدادی تبصره است، که پس از تصویب مجلس صورت قانونی پیدا کرده و لازم‌الاجراء می‌شوند.^۱

قانون بودجه را می‌توان از با سابقه‌ترین انواع قوانین به حساب آورد، چه با همین نام و عنوان از همان نخستین دوره قانونگذاری به تصویب قانونگذار رسیده^۲ و همواره برای هر سال موردی از آن از تصویب گذشته و حتی سابقه آن به صورت حساب عایدات و مخارج کشور به سال ۱۳۲۵ قمری می‌رسد.^۳

۱. بودجه و برنامه‌ریزی دولتی در اقتصاد ایران، ص ۸۶.

۲. تصویب قانون بودجه در هر سال رویه بدون استثنایی نبوده، چه در مجموعه‌های سالانه قانونگذاری گناه دیده می‌شود که در یک سال قانون بودجه سالانه به تصویب نرسیده و نگاه در یکت سال برای چندین سال مختلف قانون بودجه از تصویب مجلس گذاشته است. برای مثال در سال ۱۳۴۳، بودجه سالانه کل کشور برای سال، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ در تاریخ‌های مختلف به تصویب رسیده است.

۳. شیرازی‌زاد، علی‌اکبر، گستره سالی و ساختار بودجه‌ای ایران، ص ۷۱۷.

انته بودجه نخستین سال‌های قانونگذاری بودجه سالانه نیست، بلکه بودجه‌های وزارتخانه‌های مختلف^۱ یا بودجه مجلس است؛^۲ آن هم برای چند ماه که اغلب چهار ماهه است. با این حال قوانین منفردی که بودجه مصارف مختلف را تعیین می‌کرده نیز کم نبوده است، مثل مصوبات راجع به مصارف مجاهدین مأمور اردبیل یا راجع به مخارج تعمیر کشتی‌های دولتی در خلیج فارس.

این وضعیت تا تاریخ تصویب نخستین بودجه سالانه کل کشور ادامه داشته و در سال‌های بعد نیز همواره بودجه مجلس شورا و سنا به طور مستقل به تصویب می‌رسیده است.

قانون محاسبات عمومی، مصوب ۲۱ صفر ۱۳۲۹ قمری^۳ که به واقع نخستین قانون محاسبات کشور است در ماده یک مقرر داشته بود: «بودجه دولت سندی است که معاملات دخل و خرج مملکتی برای مدت معینی در آن پیش‌بینی و تصویب شده باشد. مدت مزبوره را «سه مالبه» می‌گویند و عبارت است از یک سال شمسی».

حسب این قانون بودجه صرفاً مشتمل بر دخل و خرج است و نه غیر آن. از این رو بودجه سال‌های مختلف پس از تصویب این قانون نیز به تبع این ماده پس از ماده واحده دارای صورت قسمه‌ای مفصل از دخل و خرج‌ها و تخصیص بودجه به نهادها و وزارتخانه‌های مختلف است.

قانون محاسبات عمومی جدید کشور که در تاریخ ۱۳۶۶/۶/۱ یعنی پس از انقلاب به تصویب رسیده نیز در ماده یک به تعریف بودجه سالانه پرداخته، مقرر می‌دارد: «بودجه کل کشور برنامه مالی دولت است که برای یک سال مالی تهیه و حاوی پیش‌بینی درآمدها و سایر منابع تأمین اعتبار و برآورد هزینه‌ها برای انجام عملیاتی که منجر به نیل به سیاست‌ها و هدف‌های قانونی می‌شود، و از سه قسمت به شرح زیر تشکیل می‌شود:

۱. بودجه عمومی دولت که شامل اجزای زیر است:

الف) پیش‌بینی دریافت‌ها و منابع تأمین اعتبار که به طور مستقیم و یا غیر مستقیم در سال مالی قانون بودجه به وسیله دستگاه‌ها از طریق حساب‌های خزانه‌داری کل اخذ می‌گردد.

۱. برای مثال بودجه موقتی چهار ماهه تحاقوقی ثلث ۱۲۸۸ شمسی وزارت داخله، یا بودجه موقتی چهار ماهه بخاقوقی ثلث ۱۲۸۸ شمسی وزارت جنگ (مصوبات دوره دوم قضیه، ص ۶۰۸).
۲. مثل بودجه موقتی چهار ماهه تحاقوقی ثلث ۱۲۸۸ شمسی مجلس شورای ملی (همان جا).
۳. مجموعه مصوبات انوار اول و دوم قانونگذاری، ص ۲۵۵.

ب) پیش‌بینی پرداخت‌هایی که از محل درآمد عمومی و یا اختصاصی برای اعتبارات جاری و عمرانی و اختصاصی دستگاه‌های اجرایی می‌تواند در سال مالی مربوط انجام دهد.

۲. بودجه شرکت‌های دولتی و بانک‌ها شامل پیش‌بینی درآمدها و سایر منابع تأمین اعتبار.

۳. بودجه مؤسساتی که تحت عنوانی غیر از عناوین فوق در بودجه کل کشور منظور می‌شود.

تفاوت تعریف بودجه در دو قانون مذکور از حساب دخل و خرج به برنامه مالی نتیجه تحولات عمده دهه‌های اخیر در مفهوم بودجه است^۱ و از این رو نمی‌توان برنامه‌ای بودن بودجه سال‌های اخیر و این که صرفاً در قالب ضمیمه دخل و خرج تنظیم نمی‌شوند را از اشکالات کار قانونگذار دانست.

از تاریخ اولین قانون بودجه سالانه تا سال‌ها بعد، سبک و سیاق این قانون همواره یکسان نبوده، به این معنا که گاه همچون سال‌های اخیر - به طور غالب - به شکل یک ماده واحده و چند تبصره بوده است و گاه در قالب چند ماده و یک صورت ضمیمه که حسب مورد تبصره‌هایی نیز به آن افزوده می‌شده، اما به هر حال همواره در قالب ماده واحده نبوده است؛ مانند قانون بودجه سالانه ۱۳۲۰ در ۳ ماده همراه با صورت ضمیمه یا قانون بودجه سالانه ۱۳۲۲ و ۱۳۴۳، اولی در ۳ ماده و دومی در ۶ ماده.

فارغ از نحوه به تصویب رسیدن این قانون و صور مختلف آن، آنچه در قانون بودجه به لحاظ قانون‌نویسی مورد نظر است و نیاز به یک بررسی در خور دارد، وضعیت ساختاری و مفهومی این قانون است؛ به این بیان که در شرایط فعلی که هر ساله قانون بودجه سالانه در قالب یک ماده واحده و چند تبصره به تصویب می‌رسد، آیا اساساً این امر به لحاظ ساختاری با مفهوم ماده واحده یا تبصره موافق است و به علاوه آیا به لحاظ مفهومی هر امری - ولو غیر بودجه‌ای - را می‌توان در قالب قانون بودجه ذکر کرد یا نه.

در بررسی ماده واحده و پیشینه آن در حقوق ایران به کاربرد غلط و در واقع سوء استفاده از این قالب قانونی پرداخته و گفته شد که تصویب ماده واحده‌های پر تبصره و مشتمل بر مفاهیم متعدد از ایرادات قانونگذار ایرانی است و چنین روشی توسط قانون‌نویسان غربی تأیید نمی‌شود.^۲

۱. در خصوص این تعریف مفهوم رجوع کنید به: گستره مالی و ساختار بودجه ایران، ص ۱۳.

۲. در این باره رجوع کنید به: همین نوشته، ص ۷۷ و بعد.

به علاوه در خصوص تبصره به سنت غلط قانونگذار ایرانی اشاره گردید و ضمن مقایسه این روش با شیوه معمول در بین نویسندگان خبیر نخستین قوانین کشور و نیز روش قانونگذار فرانسوی، انگلیسی و عرب گفته شد که روی آوردن به تبصره‌نویسی نشان دهنده دور شدن قانونگذار ایرانی از اصول عقلی و مسلم قانون نویسی است؛ آن هم تبصره‌هایی که هر یک نوایی متفاوت از دیگری دارد و گاه به هیچ وجه سختی با یکدیگر ندارند؛^۱ اما قانونگذار ایرانی همچنان به این روش ادامه داده و می‌دهد.

دستگاه‌های دولتی، همانند افراد، خانوارها و بنگاه‌های تولیدی خصوصی، دارای گرایش‌ها و انگیزه‌های مخصوص به خود هستند. بدین ترتیب که هر دستگاهی سعی می‌کند از نظر منابع درآمدی، آزاد و خودکفا و کمتر به تخصیصات بودجه‌ای دولت متکی باشد. یعنی این که دستگاه‌های دولتی مایلند دارای بودجه اختصاصی باشند. همین طور هر دستگاه دولتی می‌کوشد خود را از محدوده نظارت قانون محاسبات عمومی خارج سازد. بودجه‌های اختصاصی، دستگاه‌های دولتی را معمولاً کمتر با مشکلات مالی و قید و بندهای مقرراتی و قانونی مواجه می‌سازند. براساس قوانین موجود در سال ۱۳۷۴، هزینه‌های خارج از شمول محدوده نظارت قانون محاسبات عمومی دستگاه‌های دولتی برابر ۶۷ میلیارد تومان بود.

واژ طرف دیگر، دستیابی به منابع جدید درآمدی و یا تعیین مصارف جدید، در بودجه اختصاصی، نیاز به تصویب قانون در مجلس دارد، که از طریق عادی به سرعت ممکن نیست و دست کم یکی دو سال طول می‌کشد. این مسیری است بسیار طولانی و مورد علاقه و توجه دستگاه‌های دولت قرار ندارد. روش سریع‌تر، اعمال نفوذ از طریق کمیسیون‌های تخصصی مجلس است که از طریق آن، لایحه مورد نظر دستگاه مستقیماً به کمیسیون تخصصی مربوطه ارائه می‌شود. این لایحه در کمیسیون مورد بحث و شور قرار می‌گیرد و پس از تصویب از طریق تبصره‌ها به بودجه دولت وارد می‌شود و به تصویب مجلس می‌رسد؛ این روش، که به قانونگذاری از طریق تبصره‌های بودجه مشهور شده است، در سال‌های اخیر مورد توجه وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی قرار گرفته است. زیرا روشی است بسیار سریع برای تصویب قوانینی که از طریق عادی ممکن است تصویب آن‌ها سال‌ها طول بکشد. متأسفانه بودجه‌های اختصاصی، که برای مصارف خاص تحمیل می‌شوند، اغلب بدون هماهنگی لازم با هیأت دولت و بدون انجام بررسی‌های اقتصادی کافی به تصویب می‌رسند.

۱. رکنا: همین نوشته، ص ۵۸ و بعد.

تبصره‌ها ترتیبات و نحوه تحصیل و محل درآمدهای خاص و اختیارات لازم جهت صرف هزینه‌ها را برای دستگاه دولتی با برنامه‌های خاصی در این دستگاه‌ها مشخص می‌سازند. در سال‌های اخیر همه ساله بر تعداد تبصره‌های بودجه افزوده شده است: بودجه سال ۱۳۷۲ دارای ۵۵ تبصره بود. لایحه بودجه سال ۱۳۷۵ با ۶۱ تبصره وارد مجلس شد و با ۶۸ تبصره به تصویب رسید. لایحه بودجه دولت برای سال ۱۳۷۶ حاوی ۷۲ تبصره است، که بدون شك افزایش خواهد یافت.

تبصره‌هایی که بدین ترتیب وارد بودجه دولت می‌شوند، اغلب فاقد بررسی‌های مکفی، صراحت کلام و قاطعیت هستند. کلی‌گویی و ابهام بر جملات تبصره‌ها غلبه دارند. به همین مناسبت، چون مثلاً خرید خودرو از داخل در تبصره مشخص نشده است و یا سقف خرید تعیین نگردیده است، بعضی از دستگاه‌های دولتی در گذشته توانسته‌اند خودروهای خارجی ۲۰ میلیون تومانی خریداری کنند! پس حتی در نوشتن تبصره‌ها و کاربرد زبان فارسی در آنها باید دقت بیشتری بعمل آید، تا به آسانی برای همگان قابل فهم باشند و به تفسیر و تعبیر کمتر نیاز پیدا کنند.^۱

به علاوه دستگاه‌های دولتی که به تصویب قانون خاصی تمایل دارند از طریق هادی باید مراحل قانونی آن را طی کنند. این روشی است نسبتاً طولانی و نیاز به فرصتی چند ساله دارد. به همین مناسبت دستگاه‌های دولتی به میان بر زدن متوسل می‌شوند و نیازهای خود را به تبصره‌های دائمی تبدیل می‌کنند. این تبصره‌ها عملاً جانشین قانون هستند.

دبانگاهی به تبصره‌های بودجه سالانه فقط در مورد اخذ مالیات‌ها و عوارض گوناگون این مسئله بهتر روشن می‌شود. در سال‌های اخیر همه ساله تبصره‌هایی به بودجه کل کشور اضافه شده‌اند که می‌بایست از طریق اصلاح قوانین مربوطه و در چارچوب قوانین مالیاتی کشور قرار می‌گرفتند. برای مثال هم اکنون از تولید و مصرف کالاها و خدمات زیر بر حسب تبصره‌های بودجه مالیات و عوارض اخذ می‌شوند: (۱) فولاد، مس، سیمان و فرآورده‌های پتروشیمی؛ (۲) اتومبیل، تلفن سیار و سیگار، (۳) مصرف برق، مکالمات تلفنی و عوارض صدا و سیما، (۴) صدور دفترچه مجوز شکار، صدورگذرنامه و عوارض خروج از کشور و عوارض بر ارزش بارنامه‌ها، (۵) حق ثبت سفارش کالاهای وارداتی، عوارض معاینه فنی خودرو و

۱. بودجه و بودجه‌ریزی دولتی در اقتصاد ایران، ص ۳۲۰-۳۱۸.

صدور کارت خدمت نظام وظیفه و المثنی، ۶) تمویض پلاک خودرو، صدور پروانه تمدید کار اتباع خارجی و غیره در حالی که این مالیات‌ها و عوارض، به لحاظ این که موردی نبوده و همه ساله تکرار می‌شوند، باید از قالب تبصره‌های بودجه سالانه خارج شده و به جمع قوانین جاری کشور ملحق گردند.

در سال ۱۳۶۴ شورای نگهبان با ورود تبصره‌های دائمی به بودجه دولت مخالفت کرد. در نتیجه این نوع تبصره‌ها برای چند سالی حذف شدند. لکن همین تبصره‌ها دوباره فعال شدند و اکنون همه ساله مورد تصویب قرار می‌گیرند. در چند سال گذشته بر تعداد تبصره‌ها نیز افزوده شده است.^۱

به لحاظ قانون نویسی، معایب قانون نویسی قانون بودجه به لحاظ کلی عبارتند از:

۱- بودجه‌ای نبودن: به رغم تعریف ماده یک قانون محاسبات عمومی سال ۱۳۶۶، بسیاری از تبصره‌ها و بندهای قوانین بودجه در سال‌های اخیر به هیچ وجه بودجه‌ای نیستند، بلکه به طور کامل و مشخص قوانین مستقل و غیربودجه‌ای هستند که در دل قانون بودجه تعبیه شده‌اند. البته این امر نتیجه ندانم کاری و جهل قانونگذار نیست، بلکه به واقع برخاسته از عمد است؛ چه اگر مطلب و موضوعی در قانون بودجه ذکر شود، هم به ناچار به فوریت باید به تصویب برسد و هم استناد به آن و اجرائش آسان‌تر است. از این رو تدوین کنندگان قانون بودجه چندان هم بی‌میل نیستند که چنین مواردی در قانون بودجه بیاید. از جمله این موارد غیر بودجه‌ای تبصره ۸ قانون بودجه ۱۳۷۸ کل کشور^۲ است که مقرر می‌دارد:

«تبصره ۸: الف) معافیت کلیه واحدهای آموزشی، پرورشی و پژوهشی وزارت آموزش و پرورش، آموزشکده‌ها خانه‌های معلم و باشگاه فرهنگیان وزارت آموزش و پرورش و نهضت سوادآموزی در مورد پرداخت حق انشعاب، حق امتیاز آب، فاضلاب، برق، گاز و یک خط تلفن موضوع بندهای تبصره ۱۹ قانون برنامه پنجساله دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بدون توجه به سال احداث، لازم‌الاجرا بوده و وزارتخانه‌های مذکور در بند اخیر و وزارت جهاد سازندگی موظفند اعتبار مورد نیاز تا نصب و اتصال و انتقال را از محل منابع داخلی تأمین و پرداخت نمایند. دولت موظف است معادل کمک شرکت‌های آب و فاضلاب کشور در اجرای این تبصره را در بودجه سال بعد منظور

۱. همان، ص ۹۷.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۷۹.

نماید. به وزارت آموزش و پرورش اجازه داده می‌شود هزینه‌های انتقال آب و برق برای آن دسته از واحدهای احداثی را که با شبکه‌های اصلی فاصله دارد بر حسب توافق با وزارتخانه‌های ذی‌ربط از محل اعتبارات عمرانی در اختیار خود، پردازد. کلیه واحدهای آموزشی و پرورشی و خوابگاه‌های دانش‌آموزی و دانشجویی مربوط به کمیته اسداد امام خمینی (ره) نیز مشمول این بند می‌باشند.

و آیین‌نامه اجرایی این بند به پیشنهاد سازمان برنامه و بودجه و وزارت آموزش و پرورش و وزارت نیرو و وزارت جهاد سازندگی به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.^۱

همچنین است تبصره ۳۷ قانون بودجه ۱۳۷۱ کل کشور که مقرر می‌دارد: کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی، وزارتخانه‌ها، مؤسسات و دستگاه‌های دولتی، شرکت‌ها، کارخانجات، بنیادهای دولتی و غیردولتی که بر حسب وظایف و نیاز خود نسبت به احداث شهرک‌ها و مجتمع‌های مسکونی در تمام نقاط کشور اقدام نمایند، موظفند همزمان با آماده سازی زمین این گونه مجتمع‌ها و هماهنگی با ایجاد تأسیسات زیربنایی نسبت به احداث فضاهای آموزشی مورد نیاز در تمامی مقاطع تحصیلی با هماهنگی آموزش و پرورش و سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور اقدام نمایند. مفاد این تبصره در خصوص کلیه شهرک‌ها، مجتمع‌های نیمه تمام و در دست اجرا نیز لازم‌الاجرا خواهد بوده.^۲

۲. قانونگذاری برای بیش از یک سال مالی: حسب ماده یک قانون محاسبات، بودجه کل کشور برای یک سال مالی فراهم می‌آید و در آن باید کلیه امور بودجه‌ای در این دوره حل و فصل شود، نه امور مربوط به دوره‌های قبلی یا سنوات بعدی، اما متأسفانه در برخی از قوانین بودجه، مواردی برخلاف دیده می‌شود. برای مثال تبصره قانون بودجه سال ۱۳۴۴ مقرر می‌داشت:

۱... تبصره‌هایی که تا ملغی نشده به قوت خود باقی است؛

۸. تبصره ۸. کلیه هزینه‌های چهار ماهه خدمت اولیه سپاهیان دانش بهداشت و آبادانی و ترویج که برای خدمت اولیه در پادگان‌ها به خدمت فرا خوانده می‌شوند از محل اعتبارات مصوب بودجه سالانه وزارت جنگ تأمین و پرداخت خواهد شد.

۱. مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۶۵۵.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۷۱، ص ۸۸۰.

تبصره ۹. باقیمانده اعتبار هزینه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی موضوع تبصره ۱۳ قانون اصلاحی بودجه ۱۳۳۳ تا پایان برگزاری جشن‌های شاهنشاهی قابل مصرف خواهد بود.
تبصره ۱۰. تغییر مواد اعتبارات تشویق صادرات و درآمد معادن به پیشنهاد وزارت اقتصاد و تصویب هیأت وزیران خواهد بود.

تبصره ۱۱. اعتبارات عمرانی برنامه سوم کشور مذکور در ماده واحده قانون افزایش اعتبارات برنامه سوم مصوب بیست و یکم خردادماه ۱۳۴۳ تا مبلغ دو بیست و سی میلیارد ریال به شرح جدول زیر افزایش می‌یابد:

هزینه طرح‌های مستمر عمرانی که در بودجه کل کشور ضمن هزینه‌های از محل درآمد عمومی منظور می‌گردد. طبق ستون ۲ جدول زیر جزئی از اعتبارات عمرانی فوق‌الذکر خواهد بود...^۱

یا بند هده تبصره ۵ قانون بودجه سال ۱۳۷۸^۲ مقرر می‌دارد: دستگانهایی که برای خرید و تدارک کالاهای اساسی و ارائه خدمات موضوع این تبصره وجه دریافت می‌کنند، مکلفند حداکثر تا پایان فروردین ماه ۱۳۷۹ مانده وجوه مصرف و تعهد نشده از این باب را به حساب سازمان یاد شده واریز نمایند.

این که تدوین کنندگان قانون بودجه گاه به لغو نسخ شدن برخی از تبصره‌ها و بندهای قوانین بودجه سال‌های قبل اشاره می‌کنند نیز حکایت از این دارد که در نگاه آنان قانون بودجه یک قانون زمانی نیست، بلکه فراتر از سال مربوط به خود نیز مجزا خواهد بود، و الا حسب قاعده - و هم چنان که در قسمت راجع به نسخ قانون گفته شده^۳ هر قانون موقوف به زمان با سپری شدن زمانش خود به خود منسوخ است. از جمله این گونه موارد، بند هده تبصره ۹ قانون بودجه ۱۳۷۸ است که مقرر می‌دارد: تبصره ۴۵ قانون بودجه سال ۱۳۶۴ کل کشور و تبصره ۳۷ قانون بودجه سال ۱۳۵۹ کل کشور و دیگر قوانین و مقررات مغایر با مفاد این تبصره لغو می‌شود.

۳. ناهمخوانی عنوان قانون بودجه و مفاد آن: وحدت بودجه کل کشور از قواعد مسلم بودجه‌نویسی است؛ به این معنا که دولت باید دارای یک بودجه واحد باشد؛ اما در ایران قانون

۲. مجموعه قوانین ۱۳۶۷، ص ۶۵۰.

۱. مجموعه قوانین ۱۳۴۴، ص ۲۰۰.

۳. رکنه: حسن کتاب، ص ۱۷۷ و بعد.

بودجه کل کشور، در حقیقت فاقد این ویژگی است؛ چه بی آن که نیاز به اشاره به روش سال‌های دهه‌های قبل باشد در سال‌های اخیر بودجه سه منطقه تجاری - صنعتی قشم، کیش و چابهار به طور مستقیم و جدا از بودجه کل کشور به تصویب می‌رسد، در حالی که این مناطق نیز در قلمرو سرزمینی کشور قرار دارند و بودجه آن‌ها نیز ناگزیر باید تحت عنوان کلی «بودجه کل کشور» بیاید که در عمل چنین نیست.^۱

حسب اصل مذکور «اولاً بودجه دولت باید هزینه‌های همه دستگاه‌ها، مؤسسات، سازمان‌ها، شرکت‌ها، نهادها و بنیادهای دولتی و نیمه دولتی و کلیه عملیات دولت را پوشش دهد و ثانیاً نوع و مقدار کلیه دریافت‌ها و پرداخت‌های اجزای دولت را در سند واحد بودجه منعکس سازد.

در ارتباط با حضور داشتن همه دستگاه‌ها و شرکت‌های دولتی و اجزای دولت در بودجه دولت ایران، فعلاً با مشکل تعریف علمی و ابهامات حقوقی، که از ضعف در قانون‌نویسی سرچشمه می‌گیرد، مواجه هستیم. به همین مناسبت دستگاه بودجه‌ریزی کشور به طور قطع نمی‌داند چه دستگاهی دولتی است و باید در سند بودجه دولت وارد شود و چه دستگاهی دولتی نیست. قانون محاسبات عمومی متأسفانه این موضوع بسیار مهم را مبهم تصویب کرده است. ماده ۳ این قانون می‌گوید: شرکت دولتی شرکتی است که: ۱) به موجب قانون تأسیس شده باشد، ۲) یا حکم دادگاه به نفع دولت مصادره و ملی شده باشد و ۳) ۵۱ درصد سهام آن متعلق به دولت باشد. زمانی که یک وزارتخانه یا یک دستگاه دولتی با منابع مالی دولت، شرکتی را ایجاد می‌کند و مالکیت صددرصد سهام آن را نیز در اختیار می‌گیرد، قانون محاسبات عمومی به طور صریح و قطعی این شرکت را دولتی نمی‌شناسد.

وجود ابهام در قانون وسیله‌ای شده است تا تعداد زیادی از شرکت‌های عملاً دولتی، خود را از محدوده نظارتی دیوان محاسبات کشور دور و حتی مخفی نگهدارند. یعنی این که در عملیات خود به امور غیر موجه و خلاف مقررات و قانون پردازند و به دستگاه‌های نظارتی دولتی حساب و کتاب پس ندهند. اخیراً بعضی از وزارتخانه‌ها، در بخش‌های عمرانی و حتی کارپردازی و تدارکات خود، به تأسیس شرکت‌های اقماری اقدام کرده‌اند و سفارشات یا معاملات وزارتخانه را به این شرکت‌ها ارجاع داده‌اند.

۱. ر.کند: مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۵۱۱، ۵۱۳ و ۵۱۷ به ترتیب در خصوص بودجه منطقه آزاد تجاری - صنعتی قشم، چابهار و کیش.

ابهام و عدم صراحت در قانون نویسی باعث شده است که بین ۲۰۰ الی ۳۰۰ شرکت جدیداً تأسیس دولتی تحت نظام محاسبات عمومی قرار نگیرند و دریافت‌ها و مخارج ارزی و ریالی آنها در چارچوب مقررات دولتی انجام نشود. پس شرکت‌کارپردازی خاصی ممکن است از تفاوت بین نرخ ارز دولتی و نرخ ارز آزاد و یا فروش سفارشات وزارتخانه مشبوع خود، با سودی نسبتاً کلان به همان وزارتخانه، به قیمت سوء استفاده از منابع دولتی و بیت‌المال، به وراثت اقتصادی، که همان درآمدهای بادآورده است، دست یابد. نمایندگان محترم مجلس باید تکلیف مردم را با این شرکت‌ها، که رسماً غیر دولتی ولی رسماً دولتی هستند، روشن کنند. زیرا درآمدهای که باید نصیب خزانه دولت شود، به صورت سودهای غیر موجه نصیب این شرکت‌ها می‌شود. فلسفه وجودی این شرکت‌ها هر چه باشد عملاً انتقال اموال و درآمدهای متعلق به دولت به تعدادی افراد خاص از کارکنان دولت است. این شرکت‌ها ماهیت انگلی و فرصت‌طلبانه دارند و باید با آنها مقابله شود.

علل رشد سرطانی شرکت‌های اقماری در دستگاه‌های دولتی به طور رسمی بررسی نشده‌اند. ولی از قرائن استنباط می‌شود که عواملی مانند اشکالات و نارسایی‌های موجود در قوانین و مقررات اداری مانند قانون کار، قانون نظام هماهنگ پرداخت و غیره باعث پیدایش این شرکت‌ها شده‌اند. قانون کار در بسیاری از موارد مانع تعدیل نیروی انسانی زاید و مازاد بر احتیاجات واقعی دستگاه‌ها و شرکت‌های دولتی شده است. قانون نظام هماهنگ پرداخت نیز، که بر پرداخت دستمزد و حقوق نیروی انسانی در دستگاه‌های دولتی اشراف دارد، تحت شرایط تورمی کشور، همه ساله از واقعیت دورتر می‌شود.

عدم رعایت اصل وحدت بودجه منشأ دیگری نیز دارد. هنگامی که دستگاه دولتی خارج از سند بودجه و علاوه بر بودجه مصوب خود به گرفتن تسهیلات از سیستم بانکی یا مردم اقدام می‌کند و به منابع مالی جدید دست می‌یابد اصل وحدت رعایت نمی‌شود. در سال‌های اخیر وزارتخانه‌های نفت و نیرو و دستگاه‌های تابع آنها گیرندگان تسهیلات مالی خارج از حد مصوب در بودجه دولت بوده‌اند. اقدامات اعتبارگیری آنها از بانک‌ها اثرات تورمی بودجه دولت را به همین نسبت مخفی ساخته و کمتر از واقع منعکس کرده است.

دهمین طور در پایان سال ۱۳۷۳ قانونی از تصویب مجلس گذشت که ناقص اصل وحدت بودجه بود. حسب این قانون که وصول برخی از درآمدهای دولت... نامیده شد، اولاً بهای

بسیاری از کالاها و خدمات دولتی، افزایش داده شدند. ثانیاً منابع مالی جدیدی در اختیار دستگاه‌های دولتی قرار گرفتند و دست مسؤولین در هزینه کردن آنها باز بود. این اقدامات همه در خارج از قانون بودجه آن سال و علاوه بر آن انجام شدند، و اصل وحدت بودجه را بیش از پیش خدشه‌دار ساختند. این قانون، خوشبختانه در تاریخ ۱۳۷۶/۸/۲۱ با تصویب مجلس شورای اسلامی لغو گردید.

و اگر در تعریف شرکت دولتی تجدید نظر شود و قانون شرکت دولتی را به گونه‌ای تعریف کند که همه سازمان‌هایی را که به نوعی از بودجه دولت تغذیه می‌کنند شامل گردد، متوجه خواهیم شد که علاوه بر شرکت‌های اقماری جدید و همه شرکت‌هایی که دولت در آنها سهام‌دار جزء است، شهرداری‌های کشور و بنیادهای عام‌المنفعه نیز باید، دستگاه‌های دولت قلمداد شوند و عملکرد آنها در بودجه دولت حضور یابند. فقط شهرداری‌های کشور سالانه دست کم حدود ۴۰۰ میلیارد تومان قدرت خرید از مردم جدا می‌کنند و به خود انتقال می‌دهند. بنیادهای عام‌المنفعه و شهرداری‌ها از بودجه دولت کمک‌های بلاعوض نیز دریافت می‌کنند و اموال آنها خصوصی نیست. مهتر از همه اینکه، ماهیت فعالیت شهرداری‌ها و بنیادها، عمومی است و خصوصی نیست. شهرداری‌ها حتی سود حاصل از پاره‌ای عملیات تولیدی خود را در بخش دولتی و در جهت تأمین منافع ملی هزینه می‌کنند. پس بودجه شهرداری‌ها و بنیادهای عمومی کشور نیز باید به بودجه دولت اضافه شوند تا برداشت واقعی دولت از منابع ملی بهتر منعکس شود و اصل وحدت بودجه بهتر رعایت گردد.^۱

۱. بودجه و بودجه‌ریزی دولتی در اقتصاد ایران، ص ۳۱۳-۳۱۱.





اصول کلی نگارش قانون

[Redacted]

1
2
3

4
5

6
7

8
9
10

11
12

13
14

15
16

17
18

قانون‌نویسی، هنر قانونگذار است و «قانونگذاری منشی جز هنر ندارد»^۱ اما در این هنر‌نمایی، قانونگذار آزاد و رها نیست، بلکه در پنجه قید و بندهایی است که تاریخ، فرهنگ، عرف، زبان، قوانین و اصطلاحات قانونی برایش ساخته و پرداخته‌اند. او به هنگام نگارش قانون نمی‌تواند بی‌اعتنا به تاریخ قومی خود دست به نگارش قانون بزند یا بی‌اعتنا به فرهنگ جامعه خویش قاعده‌های حقوقی فراهم آورد، زیرا از یک سو خود متبوع فرهنگ و خرده فرهنگ‌های حاکم و جاری در جامعه است و از این رو ناخودآگاه از آن‌ها مایه می‌گیرد و بدان‌ها احترام می‌گذارد و از سوی دیگر برای مردمانی قانون می‌نگارد که نمود همان تاریخ و فرهنگند. قانونگذار در خلأ قانون نمی‌نویسد، بلکه قوانینش را برای اجتماع خویش می‌نگارد، آن هم اجتماعی که زیر و بم‌ها و ویژگی‌هایش را می‌شناسد و بدان‌ها علم دارد. دقت در این نکته، نادرستی اقتباس صرف و تعدیل نشده از قوانین دیگران توسط قانونگذار ملی را روشن می‌کند؛ چه در این صورت قانونی به اجرا در می‌آید که با فرهنگ و آداب مردمان کشور هماهنگ نیست و همچون جامه‌ای است که بر قامت دیگران دوخته‌اند و پر واضح است که بر پیکره جامعه خودی راست نمی‌آید، خواه از تنگی و خواه از گشادی.

با این حال قانونگذار یکسره منکوب آنچه گفتیم نیست، بلکه به فراخور اقتدار خود دایره امکان قانونگذاری او محدود و وسیع می‌شود. می‌توان گفت که «تنها مشخصه حاکمیت قانونگذار، همانا وضع قوانین است و کلیه حقوق دیگر بک شهریار حاکم، تنها جنبه‌های مختلف و اشکال مشتق همین حق وضع قانون است»^۲.

در نگارش قانون هیچ قانونگذاری خالی‌الذهن نیست، بلکه همواره پیش‌فرض‌هایی با خود دارد. این همان سخن متسکیو است که می‌گوید: «هیچ قانونگذاری نیست که در قانون

۲. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت اول، ص ۶۷.

۱. قوانین، ص ۳۳۹.

نظر خصوصی نداشته باشد. علتش این است که هر قانونگذار دارای عواطف و افکار مخصوصی است و در حین وضع قانون می‌خواهد نظرات خود را در آن بگنجاناند. ارسطو در وضع قوانین گاهی می‌خواست احساسات بحد و حد خود را نسبت به افلاطون تسکین بدهد و زمانی علاقه و محبت خود را نسبت به اسکندر ظاهر سازد. افلاطون از استبداد ملت آتن بیزار بود و این نفرت در قوانین او محسوس است. ماکیاوول ددوک و الاستینوا را دوست می‌داشت و این محبت از قوانین او فهمیده می‌شود. توماس مور که خیلی تحت تأثیر کتب گذشتگان قرار گرفته بود، می‌خواست تمام کشور را به سادگی یکی از شهرهای یونان اداره نماید. هارینگتون یگانه قانون درست را قانون جمهوری انگلستان می‌دانت، در حالی که نویسندگان عقیده داشتند اگر کشوری سلطنتی نباشد، دارای قوانین درست نخواهد بود. مقصود این است که قانون همواره با عواطف و احساسات قانونگذاران برخورد می‌کند و گاهی اوقات عواطف و احساسات مزبور اندکی در قانون تأثیر کرده و گاهی هم قانون مطلقاً و به طور کامل تحت تأثیر عواطف و نظرات خصوصی قانونگذاران قرار می‌گیرد.^۱

اما به رغم این واقعیت، قانونگذار همواره باید نفع همگان و عقل جمعی را بر خواسته‌ای خود ترجیح دهد، زیرا مآلاً قانون را برای به اجرا در آمدن می‌نگارد، نه ثبت شدن در دفترهای قانون و از این رو موضوعی که در وضع قوانین ضرورت دارد این است که دانایی و بصیرت معقول، جانشین سلیقه و احساسات متغیر افراد گردد.^۲

قانون نویسی به هیچ تردید، فنی‌ترین کار قانونگذار است و همان‌طور که گفتیم صحنه هنرنمایی او به شمار می‌رود و باز همان‌گونه که اشاره شد در نگارش قانون، هر قانونگذار پیرو قواعد زبانی است. او هیچ‌گاه نمی‌تواند بر خلاف انگاره‌های زبان مألوف مردمان سخن بگوید و نمی‌تواند از دایره فهم اهل زبان از واژه‌ها یا فراتر بگذارد، مگر آن که به نحو تعیینی معانی تازه را به شهروندان ابلاغ کند. زبان و واژگان آن وسیله‌ای است که قانونگذار منویات و اراده خود را از طریق آن‌ها صورت عینی و مکتوب می‌بخشد و از این رو باید همواره از دو امر در حد اعلای کلمه برخوردار باشد: ۱) وقوف بر ساختار دستوری زبان، ۲) وقوف بر اصطلاحات موجود زبان که در میان این اصطلاح‌ها، آنچه به حقوق و فن قضا مربوط می‌شود اهمیتی مضاعف دارد.

۱. روح القوانين، ج ۲، ص ۹۵۱.

۲. خدائندان اندیشه سیاسی، ج ۱، قسمت اول، ص ۳۷.

هنگامی که مجال نگارش قانون فرا می‌رسد، قانونگذار لباس ادیبان را بر تن می‌کند و دغدغه او یافتن واژه‌هایی است که بتواند بار معنایی مورد نظر او را به دوش بکشد. اگر توان یافتن چنین واژه‌هایی در او باشد، نتیجه، نگارش قانونی محکم و بی‌پیرایه است و الا قانونگذار از یک سو پای ابهام و عدم شفافیت را به حیطه قانون باز می‌کند و از سوی چنان می‌نگارد که اهل اصطلاح نیز سخنش را در نمی‌یابند. از این رو هر قانونگذار با باید به هنگام نگارش قانون خود ادیب باشد، یا این که از ادیبان و اصحاب قانون کمک بگیرد. این که در یونان قدیم بهترین حقوقدانان، بزرگان خطابه و دستور بوده‌اند، با سوسفطاییان در رد قانون بیش از هر چیز از قواعد دستور و ساختار کلام یاری گرفته‌اند مؤید این نکته است.

از سوی دیگر، زبان قانونگذار، زبان حقوقی است و زبان حقوقی بیش از هر زبان دیگر میدان جولان اصطلاحات است. در این میان هر یک از رشته‌های حقوق نیز دارای ادبیات و انشای خاص خود است که فقط متخصصان هر رشته از آن به نحو کامل آگاهند و دیگر حقوقدانان در این باره صرفاً اطلاعاتی کلی دارند که غالباً در پی تحول افکار و حقوق کمابیش کهنه شده‌اند.^۱ وجود همین اصطلاحات و تخصصی بودن زبان هر یک از رشته‌های حقوقی، این ضرورت را آشکار می‌سازد که اولاً قانونگذار در لحظه نگارش قانون همواره باید از علمای دانا به اصطلاح یاری بخواند و ثانیاً با توجه به نوع قانون به انشای قانون اقدام کند. چنین نیست که بتوان در انشای مواد قانون مجازات، همانند مواد قانون آیین دادرسی، مطول، مشروح و آزاد سخن گفت یا نمی‌توان آزاد اندیشی‌ها و مآل اندیشی‌های قانون اساسی را در نگارش قوانین تجاری نیز به کار گرفت، زیرا اقتضای هر یک از این قوانین، زبان و کلامی مختص و ویژه را می‌طلبد. وجود همین ویژگی‌های زبانی و اقتضات هر رشته از دانش حقوقی، متون قانونی را به متن‌هایی سنگین تبدیل می‌کند که فهم آن از عهده همگان خارج است و نیاز به تفسیر و توضیح دارد. علت دشواری و طاقت فرسا بودن ترجمه متون قانونی نیز همین امر است. کم نیستند مترجمانی که ترجمه قانون را به دوش کشیدن صلیب توسط مترجم تشبیه کرده‌اند؛ چه در این زبان هر واژه معنایی خاص دارد و قانونگذار باید خود را مقید بداند که پا در وادی تفنن‌های ادبی نگذارد، بلکه همواره موجز، حکیمانه و متین سخن بگوید. کتابچه قانون جای لغظی و واژه تراشی و به تعبیری خلق اثر ادبی نیست و

۱. نظام‌های بزرگ حقوق معاصر، ص ۲۲۲.

این گونه نیست که قانونگذار همواره بتواند در آنچه پدید آورده تصرف کند و ویرایشی نواز انشای خود ارائه دهد؛ چه این کار در برخی قوانین مانند قانون اساسی بسیار مشکل است و در برخی دیگر مستلزم طی تشریفات بسیار و از همین رو قانونگذار باید چنان بنویسد که گویی برای فردا و فردهای بعد نیز می‌نگارد و مجالی دیگر برای اصلاح مکتوباتش دست نخواهد داد. قانون‌نویسی، شکل بی‌پیرایه، خالص و ناب زبان و ادب حقوقی و نمونه‌اعلای آن است و قانونگذار نیز باید با علم به این نکته دست به کار انشای قانون شود.

در کنار آنچه گفته شد و به ضرورت شناخت قانون‌نویسان از ماهیت زبان و ویژگی‌های آن مربوط می‌شود، از همان آغاز قانون‌نویسی، اهل حقوق، و فلاسفه حقوق همواره قانونگذار را به رعایت برخی اصول کلی در نگارش قانون فراخوانده و اصول و قواعدی نیز در این باره تأسیس کرده‌اند، مانند اصل «كثرة العینی تدل علی كثرة المعنی». رعایت این اصول به خلاف مواردی که در ادامه مطالب خواهیم گفت مربوط به انشای یک ماده خاص نمی‌شود، بلکه به ساخت کلی قانون مربوط می‌شود و در برخی موارد مثل ضرورت توجه قانونگذار به وضع قوانین منطبق با فطرت از اصولی است که قانونگذار باید همواره پیش از انشای قانون آن‌ها را مد نظر قرار دهد.

به دلیل اهمیت رعایت این اصول در قانون‌نویسی و اهمیت تبیین آن‌ها ادامه مطلب را به بیان این نکات اختصاص می‌دهیم:

۱. قانون باید روشن و صریح باشد

روشنی و صراحت از بدیهی‌ترین صفات قانون است که همواره از سوی اهل فن بر آن تأکید شده و در حقیقت میزان صراحت و شفاف بودن قانون از معیارهای تجربه و خبرگی قانونگذار محسوب می‌شود. برای روشن بودن قانون علاوه بر رعایت نکات دستوری،^۱ همیشه باید از کلمات محمل در قانون پرهیز کنیم،^۲ چه اجمال و اژه‌ها، طبیعتاً جمله را نیز مجمل می‌کند. قواعد قابل اجرا ممکن است به واسطه عدم جامعیت و مانعیت مفاهیم و دو پهلو بودن واژه‌ها

۱. روح القوانین، ج ۲، ص ۹۴۴. آنچه مونتسکیو در خصوص انشای قانون گفته، یعنی این که: «مضامین قانون باید صریح باشد»، «انشای قانون باید ساده باشد»، «مضامین قانون باید طوری نوشته شود که همه از آن یکدست مطلب فهمند، یا عبارات قانون نباید جنبه ابهام داشته باشد، تماماً تحت عنوان لزوم و صراحت قانون» می‌گنجد و نیازی به تکلیف آن‌ها به چشم نمی‌خورد (ر. ک: همان، ص ۹۴۶-۹۴۴).

مختل شود و به اجرا در نیاید؛ مفاهیمی مانند فوریت، تقصیر، سوء استفاده از قانون و نظم عمومی، قانونگذار همواره باید در نظر داشته باشد که قانون را برای آن می‌نویسد که همگان آن را در یابند و در برخی موارد، دست کم اهل فن در فهم معنای آن در نمانند. می‌گویند قضایی شاگردش را نزد عالمی فرستاد تا حکم ذبح شرعی را از او بی‌رسد. عالم در جواب گفت: اگر متابعت طریقه حکمیه که در شرع انور ایراد شده بشود، فعلیت لحم ثابتة والآ فلا؛ و شاگرد قصاب در بازگشت از نزد عالم و پرسش استادش که عالم چه فرمود گفت: آقا مشغول خواندن دعا بود.^۱

در گذشته و بنا به عللی همه علما سعی داشته‌اند که کتب فقهی خود را در نهایت اخلاق و پیچیدگی بنویسند و بعضی از این کتب حتی برای همان‌ها که سال‌ها زحمت کشیده‌اند و رنج برده و وقت صرف کرده‌اند، دور از فهم است؛ حال آن که قانونی که با زندگی روزمره افراد یکی جامعه بستگی دارد، باید چنان روشن و صریح و واضح باشد که هر کس با مختصر مطالعه و اطلاعات جزئی بتواند آن را درک کند و به کار بیند.^۲

آیات بی شمار قرآن کریم مانند «وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهیم»^۳، «تلک حدود الله بینها لقوم یعلمون»^۴، «ولقد انزلنا الیک آیات بینات»^۵ یا «قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین»^۶ و «نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء» نیز دلالت بر روشنی و لزوم وجود این صفت در قوانین دارد. امروزه نمی‌توان قانون را همچون رُمان قدیم در شمار اسرار دانست و حفظ و نگهداری از آن را به کاهن بزرگ سپرد.^۷

البته در ضرورت روشنی و صراحت قانون نمی‌توان مدعی شد که قانون را باید چندان صریح و واضح نگاشت که هیچ ابهامی در آن راه نیابد؛ چه به هر حال گذشت زمان و بروز مستحدثات به ابهام قانون وعدم صراحت آن خواهد انجامید و همین امر از سویی تغییر در قانون را ایجاب می‌کند و از سوی دیگر، نیاز به تفسیر قانون را تا زمانی که همپای تغییرات پیش آمده اصلاح نگر دیده پیش می‌کشد. بنابراین قانون به ناچار تفسیر می‌شود. تفسیر قانون

۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ج ۱۳، ص ۱۵۲۷.

۲. نبیاء ابراهیم، عیسی، «حقوق اسلام از نظر کلی»، ص ۷۱.

۳. بقره، ۲۳۰.

۴. بقره، ۲۳۰.

۵. بقره، ۲۳۰.

۶. همان، ۹۹.

۷. فلسفه قانونگذاری در اسلام، ص ۱۸۰.

ضرورت قانون است و هیچ قانونی از آن‌بی‌نیاز نیست، حتی اگر قانونگذار خود چنین امری را ناپسند بشمارد؛ چنان‌که روستی‌نین تفسیر قوانین خود را ممنوع کرد و ناپلئون معتقد بود که قوانین او بعد از مرگش، بیش از فتوحاتی که کرده، لایتغیر دوام خواهند یافت.^۱

نگاهی به مجموعه‌های قوانین دوره‌های مختلف قانونگذاری و وجود استفساریه‌های مختلف نشان از همین امر دارد، چنین است «قانون استفساریه بند الف تبصره ۱۰ قانون بودجه سال ۱۳۷۷ کل کشور و ماده ۱ قانون بیمه همگانی خدمات درمانی، مصوب ۱۳۷۳/۸/۳»^۲ یا «استفساریه ماده ۲۲ قانون مطبوعات».^۳

شفاف نبودن قانون گاه نتیجه، سکوت قانون است و گاه برخاسته از اجمال آن. سکوت قانون که در لسان شرع «مالانص فیه» خوانده می‌شود، بدین معنا است که قوانین جاری در خصوص یک امر تعیین تکلیف نکرده باشند. برای مثال ماده ۱۰ قانون مدنی می‌گوید: «قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد، نافذ است»؛ اما این متن قانونی در خصوص «حکومت اراده در ایقاعات» ساکت است و از این رو اقدام به تفسیر ضرورت دارد. البته گاه سکوت قانون نتیجه عدم قانونگذار است، آن هم بنا به علل مختلف. برای مثال مشهور است که نویسندگان قانون مدنی ایران در موارد متعدد به عمد از تصریح به یک موضوع در ضمن مواد قانون پرهیز کرده‌اند، خواه به واسطه وجود اختلاف عقیده‌های شدید در میان علمای مذهب و خواه به علت نامشخص بودن حکم موضوع و خواه به علل سیاسی؛^۴ اما به هر حال این روش را امروزه

۱. شایگان، علی؛ «وضع و تفسیر قانون»، مجموعه حقوقی، ش ۱۲، ص ۱۰۲.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۳.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۶۷، ص ۳۱۵.

۴. نمونه‌ای از این موارد عدلی به روایت دکتر کاتوریان چنین است: «می‌دانید که حکومت کنسولی در ایران اجرا می‌شد، یعنی دولت‌های بزرگی که در ایران انبانی داشتند حاضر نبودند آن‌ها را به معاکم شرع بفرستند و آن‌ها در باره‌شان قضاوت کنند و نفو این وضع [یعنی حکومت کنسولی] را موکول کرده بودند به قوانینی که همه مردم بشر را برابر ببیند و دادگاه‌های عرفی باشند و کافر و مسلمان را یکسان قرار دهند. این یک طرف قضیه بود که اقتضا می‌کرد کفر و ایمان قلبی در موهبت اجتماعی اشخاص کم‌تر تأثیر داشته باشد و خارجیانی که در ایران مقیم هستند مطمئن باشند که دادگاه‌های دولتی با عدالت با آن‌ها رفتار می‌کنند تا در نتیجه، مقدمات لغو کاپیتولاسیون عملی بشود. از جهت دیگر دولت مجبور بود که مطابق قانون اساسی از قواعد شرعی پیروی کند و هیچ تردیدی نیست که در فقه و شرع، کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. وقتی دولت قانونگذار در دو چرخ آسیاب گیر قرار می‌شود، در واقع حالت اضطراری دارد که این حالت اضطرار یک حالت طبیعی است. خیال می‌کنم که دولت قدرتمند است و به عنوان قدرت‌نمایی قانون می‌گذارند. دولت هم مثل تمام نهادهای اجتماعی گذرتار نیروهای اجتماعی است که هر کدام او را به سوی خود می‌کشد و در واقع، قانون تسایند قدرت غالب است. قانونگذار در میان

نمی‌توان پذیرفت، هر چند در اوایل دوران قانونگذاری مثال‌های فراوان دارد که از جمله آن‌ها مورد زیر است:

«و مرقوم فرموده بودید که در مسأله تساوی، مسلم و کافر در جنایت و غیره مشکل شده، نفی و اثبات هر دو معاذیر دارد. البته همان طور است، لکن دفع محذور مخالفت شرع، اهم است و اعتذار که به این که «تساوی، قانون عرفی است» ایجاد اشکال است در کلیه فصول قانون اساسی. فی الحقیقه [این امر] سبب می‌شود که قانون اساسی را نتوانیم اجرا نماییم. و اعتقاد بنده این است که در مسأله تساوی حقوق مسلم و کافر را عنوان نفرمایید، بلکه تساوی حقوق داخلی و خارجی بنمایند، زیرا کسی در خارجه هم مسلم هست. در این صورت، اگر ایراد کنند جواب داده می‌شود نسبت به مسلم خارجه است. نهایت نسبت به مسلم و کافر ایرانی، قضیه مسکوت عنه بماند و این چندانی محذور ندارد.^۱

اجمال قانون، نگاه از اجمال الفاظ ناشی می‌شود و نگاه از تقیید جمله و اجمال عبارات نیز موجب عدم صراحت قانون می‌شود. برای مثال ماده ۳۲۸ قانون مدنی می‌گوید: «بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم» و ماده ۳۶۶ همان قانون اشعار دارد: «اجاره عقدی است که به موجب آن، مستأجر مالکک منافع عین مستأجره می‌شود...». در این صورت پرسش این است که آیا اجاره معدن نمک مصداق بیع است یا اجاره.^۲

در متون قانونی پس از انقلاب، ترکیب «محکومیت مؤثر» که فاقد معنای روشن بود، مدت‌ها موجب ابهام برخی از مواد کیفری شده بود که این اصطلاح در آن‌ها وجود داشت. عدم روشنی در برخی آیات قرآن نیز دیده می‌شود که مورد زیر نمونه‌ای از آن است: در بین فقهای اهل سنت این حزم معتقد است: «در مورد قطع نعل دلالت بر خلاف دارد و لذا صراحت دارد بر این که نمی‌توان هر دوست و هر دو پا را قطع کرد؛ زیرا در این صورت

دو قدرت اجناسی قرار می‌گیرد: از طرفی وظیفه دارد که احکام شرع را اجرا کند و از طرفی با یک جنین محذوری از نظریین المطلق دوبه روست. بنابراین بر نویسنده گمان قانون مدنی و مجلس آن روز برادری نیست که گفتند: جمله‌ای از مواضع ارشاد زیرا برای این مصلحت بوده است که به متشرعین بگویند ما همه موارد را نکتیم و کفر هم توی آن بوده سنها تصریح نکردیم و بعد به بیگانگان بگویند که کفر و ایمان در میزان ارث اشخاص مؤثر نیست» (اهمیت ذاتی قانون و فنون قانونگذاری، ص ۴).

۱. میرزا صالح، غلامحسین، بحران دمکراسی در مجلس اول، خاطرات و نامه‌های خصوصی میرزا فضل علی آقا تبریزی، ص ۱۳۰.

۲. جهفزی لنگرودی، محمد جعفر، مقدمه عمومی علم حقوق، ص ۱۰۳.

«قطع من خلاف» نیست و این مسأله اجتماعی است و تردیدی در آن نیست.^۱ در مورد کیفیت قطع عده‌ای معتقدند دست راست و پای چپ بریده می‌شود و جای بریدگی، آتش داغ نهاده می‌شود و چاره‌ای جز این نیست.

«ابو محمد می‌گوید: داغ نهادن با آتش الزامی است؛ زیرا در غیر این صورت تلف می‌شود و قتلی واقع می‌گردد که خداوند امر نکرده و گفتیم خداوند اجازه اجرای دو مجازات را نداده است، چه خداوند عقوبت‌های چهارگانه را با لفظ «أَوْ» آورده است که به طور قطع دلالت بر تخییر دارد. اگر خداوند همه آن‌ها را اراده فرموده بود، به جای «أَوْ» آن‌ها را با «و» به هم عطف می‌کرد. در مقابل، عوده معتقد است که منظور از قطع، قطع دست راست و پای چپ و دفعة واحدة است و تعیین ضابطه لازم نیست.^۲

در مذاکرات راجع به بازنگری قانون اساسی نیز بارها بر ضرورت روشنی کلمات، جملات و عبارات قانون اساسی اشاره گردید و از جمله گفته شده است: «عبارت قانون اساسی باید خیلی روشن و واضح باشد. این «عمومات و اطلاقا» اصطلاحات اصولی است و کسی آن‌ها را [نمی‌فهمد]^۳ یا «همه الفاظ دو پهلو و مبهم و نامعلوم در سطح عموم، باید برداشته شود»^۴ یا «صراحت و روشنی مفاهیم قانون [لازم است] به نحوی که امکان تفسیر و تأویل غلط در مسیر هوس‌های دیکتاتورها و خودپرستان تاریخ در آن نباشد»^۵.

۲. قانون باید جامع و کامل باشد

جامعیت قانون از صفاتی است که حتی در تعریف لغوی واژه «قانون» نیز بدان تصریح شده است.^۶ جامع بودن قانون حاصل جامع‌نگری و فحص و تحقیق قانونگذار در اطراف موضوعی است که می‌خواهد در موردش وضع قانون کند. بی علت نیست که پژوهشگران رُم باستان برای تنظیم قوانین ژوستی نین سه هزار کتاب را کاوش و بررسی کردند^۸ تا قانونی مطلوب بنگارند؛ چه به گفته سیسرون «قانونهای خوب... نه نقص شدنی هستند، نه القاپذیره»^۹.

۱. المسحلی، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

۲. حبیب‌زاده، محمد جعفر، حصاره و اصاد فی الارض، ص ۱۵۷.

۳. صورت مشروح مذاکرات مجلس، بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۳۲۵.

۴. همان، ص ۲۲۹.

۵. همان، ص ۶.

۶. در این باره همچنین رجوع کنید به: «اهمیت ذاتی قانون و فنون قانونگذاری»، و «ماشمی، محمد» و «نهادیپ قوانین و راه‌هایی که باید پیموده مجلس و پژوهش»، ص ۲۵۵. ۷. رکند: همین کتاب، ص ۱۱۶.

۸. حکومت قانون، ص ۲.

۹. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۱، قسمت دوم، ص ۳۷۱.

البته کمال و جامعیت قانون بشری - بر خلاف قوانین الهی - امری نسبی است^۱ و اساساً انسان‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانند همچون شارع مدعی کمال قانون ساخته خود شوند^۲ زیرا قانون بشری محکوم به زمان و مکان است و تغییر زمان و مکان آن را از جامعیت و کمال می‌اندازد.^۳

به گفته روسو: «برای کشف مناسبترین قوانین برای اجتماعات سیاسی یک عقل کل نیاز است که همه انفعالات آدمی را درک کند، بدون این که هیچ یک از آنها را تجربه کند، یعنی بی آن که هرگونه رابطه‌ای با طبیعت داشته باشد، به طور کامل آن را درک و فهم کند... این امر ایجاب می‌کند که خدایان برای افراد بشر قانون وضع کنند».^۴

وکسی که نخستین بار قانونی وضع می‌کند از بسی جزئیات غافل می‌ماند. در حالی که جانشینان او هر سال در ضمن تجربه عملی به آن نکات توجه می‌یابند. بدین جهت لازم است جانشینان او هر سال تغییراتی را که ضروری می‌دانند در قانون بدهند تا قانون از هر حیث رسا و کامل شود. زمان لازم برای این تجربه و آزمایش ده سال است. در طی این زمان اگر قانونگذار زنده باشد تغییرات ضروری را خود او یا همکاری کارگزاران دولت می‌دهد و پس از مرگ او، کارگزاران هر تغییری را که لازم بدانند به پاسداران قانون پیشنهاد می‌کنند. پس از ده سال هیچ تغییری در قوانین داده نخواهد شد... اگر هم روزی پیش آمدی روی نماید که تغییری را در قانون ضروری سازد، همه مأموران دولت و افراد جامعه با یکدیگر به شور خواهند پرداخت و نظر سخنگویان پرستشگاه‌ها را نیز جویا خواهند شد. پس از آن فقط در صورت اتفاق آرا قانون تغییر خواهد یافت، چنان‌که اگر حتی یکی تن با تغییر مخالفت باشد پیشنهاد تفسیر قانون مردود تلقی خواهد شد.^۵

البته قسمت اخیر گفته افلاطون مربوط به همان جامعه ۵۰۳۰ نفری او است و در حال حاضر ترتیب تغییر و تکمیل قانون به گونه‌ای دیگر است.

۱. صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ص ۵۹۶.
 ۲. آیه: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» (مائده، ۳) مؤید امکان تحقق این وصف در قوانین الهی است.
 ۳. در خصوص تأثیر زمان و مکان و نقش آن در قوانین رجوع کنید به: گرجی، ابوالقاسم، مجموعه مقالات حقوقی، ج ۱، ص ۶۰ و بعد و کیانی‌نژاد، زین‌الدین، نقش زمان و مکان در قوانین، قانون و کلام، ش ۹ و بعد.
 ۴. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت دوم، ص ۴۸۴.
 ۵. قوانین، ص ۱۹۴.

جامع نبودن قانون و عدم کمال آن موجب می‌گردد که قانون به تصویب رسیده، دچار اصلاحات فراوان و موضوع الحاقات شود که نمونه‌های آن در قوانین سابق فراوان است. البته این گونه اصطلاحات و الحاقات به هر حال قانون را به کمال می‌رسانند یا دست کم نقایص آن را تا حدی بر طرف می‌سازند، اما نکته این است که جامع نگری در تصویب قانون، زمان این گونه اصلاحات و الحاقات را به تأخیر می‌اندازند و اصل استمرار و عدم تغییر قانون را در مدت کمی پس از تصویب قانون مخدوش نمی‌کند.

بدترین سرنوشت قانون فاقد جامعیت و کمال، کنار گذاشتن آن است که در این خصوص، بدتر از همه این است که قانونگذاری رأی به عدم کفایت قانون بدهد که خودش واضع آن بوده است. قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب در دوران ما نمونه‌ای بارز از قانون فاقد جامع نگری است که علاوه بر ایجاد مشکلات فراوان برای جامعه قضایی و مردم، قانونگذار را نیز مدت‌ها در زحمت افکنده است.

دست زدن به مطالعات کارشناسانه، کمک گرفتن از متخصصان، غوررسی در قوانین سابق و معایب و مزایای آن‌ها، توجه به مطالعات تطبیقی و اخذ نظر علمای حقوق و اهل فن به هنگام وضع قوانین از راهکارهایی است که جامعیت قانون را تضمین می‌کند. در اکثر موارد هشازدگی قانونگذار^۱ که به او مجال استفاده از راهکارهای مزبور را نمی‌دهد، عمده‌ترین علت وضع قانون فاقد جامعیت است که البته بر این مورد بی‌تجربگی برخی قانون‌نویسان را نیز باید افزود. نظر بازنگران خبیر قانون اساسی به این شکل که: «هیچ‌گاه نمی‌خواهیم استحکام و جامعیت قانون اساسی ملت ایران و جامعه ایران و نظام جمهوری اسلامی ایران فدای سرعت شده^۱ امری است که تمام قانونگذاران بعدی باید از آن متابت کنند.

قانون جامع و کامل راه را بر حیل‌های قانونی می‌بندد و چون در آن موارد مبتلا به پیش‌بینی شده‌اند راه‌های فرار از قانون به حداقل می‌رسد. مورد زیر نمونه‌ای از این جامع نگری در تصویب قانون به شمار می‌رود:

«چون در موقع تصویب [قانون مالکک و مستأجر ۱۳۳۸] در نظر بود که عده‌ای از مالکین از این قانون تمکین نکنند و به مستأجرین شرایطی تحمیل کنند که حسب ظاهر و سند ایرادی به آن نباشد ولی به موجه بعنوان تخلف، حق فسخ یا ابطال بدهد یا آنکه زیاده‌تر از میزان مقرر

۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۲۷۱.

در قانون مال الاجاره از مستأجرین دریافت کنند و مستأجرین ناچار طبق مفاد سند مجبور به تخلیه باشند، و دادگاه‌ها هم بر خلاف سند ممکن است رأی ندهند، و از این وضع موجرین استفاده بر ضد مستأجرین کنند و مقررات این قانون بلااثر شود، در کمیسیون دادگستری مجلس... فکر جلوگیری از فرار از قانون قوت گرفت و به نحو وسیعی در قانون مقرر شد که به هیچ وجه موجرین نتوانند از قانون تخلف کنند و بر خلاف گذشته، دست دادگاه‌ها باز باشد که بتوانند تخلفات را رسیدگی کنند و منظور قانون را عملی سازند. به منظور فوق ماده ۲۴ قانون پیشنهاد و به تصویب رسید که از این قرار است:

ماده ۲۴. کلیه طرق مستقیم یا غیرمستقیم که طرفین به منظور جلوگیری از اجرای مقررات این قانون اتخاذ می‌نمایند، پس از اثبات بلااثر و باطل خواهد شد.^۱

البته همان طور که گفته شد، کمال و جامع‌نگری در قوانین دست ساخته بشر امری کاملاً نسبی و موقوف به زمان است و باگذشت زمان مواردی پیش می‌آید که قانونگذار نمی‌توانست آن‌ها را در نظر آورد، چه وجود خارجی نداشته‌اند و از این رو هر قانون کامل در مقطعی از زمان کمال خود را از دست می‌دهد؛ اما یک راه چاره برای جبران این نقص‌ها و به تأخیر انداختن ضرورت تغییر دادن قانون، توسل به تفسیر است، آن هم توسط کسانی که خود روح و ماهیت قانون را می‌شناسند و در اقدام به این امر جانب جامعه را بر منافع خویش ترجیح می‌دهند. به گفته ارسطو:

«به واقع ما منکر این حقیقت نیستیم که بعضی حالات و موارد خاص وجود دارد که در آنها قانون از تعیین تکلیف مسأله عاجز است. اما در اینگونه موارد، موقعی که قانون نمی‌تواند مسأله‌ای را حل کند آیا فرد به تنهایی می‌تواند؟ جواب داده خواهد شد که نه. ولی از مقاصد عمده قانون یکی همین است که کارگزاران و صاحب منصبانی را که هنگام ضرورت بتوانند از عهده انجام این وظیفه خطیر بر آیند تربیت کند و انتصاب آنها به مقامات مشول کشور به همین منظور صورت می‌گیرد که درباره موضوعاتی که قانون آن‌ها را مبهم یا سکوت گذاشته است، طبق بهترین تشخیص و قضاوت خود تصمیم بگیرند. از آن گذشته، اتخاذ این روش به آن‌ها اجازه می‌دهد که هر کدام از قوانین موجود را که ناقص بودند به تجربه فاش شده است، اصلاح کنند.»^۲

۱. حکمت‌سری، ارسلان، بافرار از قانون، ص ۴.

۲. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۱، قسمت اول، ص ۲۷۵.

وقتهای امامیه برای جبران سکوت قوانین فقط به اصول عملیه، یعنی فرض‌های قانونی استناد نمی‌کنند، بلکه به عرف و عادت و قواعد عدل و انصاف و بدیهیات عقل و قاعده اضطرار و احکام اضمایی نیز استناد می‌کنند.^۱ ماده قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب با توجه به همین امر چنین مقرر داشته‌اند:

ماده ۳. قضات دادگاه‌ها موظفند موافق قوانین به دعوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده و یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر یا موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند و الاً مستکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد.

۳. قانون باید با وضع و فرهنگ مردمان متبوع خود هماهنگ باشد

در تصویب قانون و مواد قانونی این گونه نیست که قانونگذار بواسطه ایده باشد و بتواند هر چه را می‌خواهد وضع کند یا حتی را از جمعی بستاند و به دیگران واگذار کند، بلکه به هر حال تابع فرهنگ جامعه خویش است. و قانون یک پدیده تاریخی است که محصول توسعه و تحولات تربیت و فرهنگ اجتماعی یک جامعه می‌باشد.^۲ قانونگذار همواره باید با دیده‌ای دقیق تحولات جامعه را بنگرد و بر مبنای آن‌ها گام بردارد. او نمی‌تواند همانند فیلسوفانی چون افلاطون در ذهن خود جامعه‌ای بسازد و پس از توصیف آن، بدون ملاحظه واقعیات اجتماعی چنین بگوید: «کسی که بخواهد کار قانونگذاری را بر عهده گیرد باید درباره ماهیت اعداد اقل تا آن حد صاحب‌نظر باشد که بداند برای هر جامعه کدام عدد مناسب است. مناسبترین اعداد به عقیده ما عددی است که به اعدادی هر چه بیشتر که پشت سر یکدیگر قرار دارند، تقسیم‌پذیر باشد، زیرا هر عدد را نمی‌توان به هر عدد تقسیم کرد، ولی عدد ۵۰۴۰ را می‌توان به منظور تنظیم نقشه‌های جنگی یا به هر منظوری که با زمان صلح سازگار باشد، مانند تنظیم قراردادها یا تأسیسات اجتماعی یا امور مالیاتی به ۵۹ گونه از جمله به اعداد یک تا ده که پشت سر یکدیگر قرار دارند، تقسیم کرد.»^۳

۱. مکب‌های حقوقی در حقوق اسلام، ص ۷۸.
۲. فتاوی، ابراهیم، «قانون و اجتماع»، ص ۲۵.

۳. قوانین، ص ۱۵۶.

به گفته روسو: همان سان که یک معمار، پیش از آغاز بنای یک ساختمان عظیم، مقاومت زمین را برای تحمل وزن آن می‌آزماید قانونگذار خردمند نیز کار خود را با وضع قوانینی که ماهیتاً خوب باشند آغاز نمی‌کند، بلکه نخست می‌کوشد تا توان مردم مورد نظر را برای حفظ آن قوانین بیازماید...^۱

اما همان طور که ژان بَدَن گفته است: «قانونگذار خردمند تنها به این دلیل که قانونی برای چند نفری مناسب نیست، مانع وضع و اجرای آن نخواهد شد. کدام قانون - هر چند هم طبیعی، عادلانه و ضروری - از چنین ضعفی برکنار است. اگر کسی بخواهد هر قانون را تنها بدان علت که اجرائیش مناسب حال چند نفری نیست لغو کند دیگر قانونی باقی نخواهد ماند».^۲

اساساً تفاوت قانونگذار با فلاسفه‌ای که بیش تر در پی «اتوپیا» و جامعه آرمانی بوده‌اند در همین نکته است که قانونگذار هیچ‌گاه نباید در کار قانون‌نویسی اولاً و بالذات ذهنی‌گرا و آرمان‌اندیش باشد، بلکه باید قوانین خود را برای اهل زمانه‌اش بنگارد و البته با نیم‌نگاهی به آیندگان و آنچه یک جامعه مطلوب را پی می‌ریزد. ایراد مرحوم مدرس به بسیاری از قوانین آن روز مجلس از همین منظر بوده است، آن‌جا که می‌گوید: «اساساً این قوانین و این تشکیلات مناسب با وضعیت اجتماعی ملت ایران نیست بالخصوص قانون جزا باید تشکیلاتش از این ساده‌تر بشود».^۳ همچنین است سخن بازنگران قانون اساسی که: «بزرگ‌ترین دلیل عدم صحت یک قانون، قابل اجرا نبودن آن است».^۴ ناهماهنگی قانون با آداب و فرهنگ مردمان جامعه عمده‌ترین علت متروک ماندن قوانین است.

البته به سبب تفاوت آداب و فرهنگ مردمان نواحی مختلف، قوانین موضوعه نیز متفاوتند و از این رو بین علمایی چون متسکیو با فیلسوفانی همچون افلاطون که فکر می‌کردند یک نوع حکومت و یک کتاب قانون برای همه افراد بشر در همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌تواند مناسب باشد، اختلافی بنیادی وجود دارد.

در خصوص این هماهنگی متسکیو می‌گوید: «صحیح است که دین، قانون، عادات، رسوم و آداب چیزهایی مجزا هستند و نباید آن‌ها را با هم اشتباه کرد، مع ذلک هر یک از این چهار

۱. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت ۲، ص ۳۹۱-۳۹۰.

۲. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت اول، ص ۶۴.

۳. مدرس و مجلس، ص ۸۰.

۴. صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۱۱۱۵.

عامل بایستی با سه عامل دیگر تناسب داشته باشد. از سولون حکیم یونانی پرسیدند آیا قوانینی که تو برای ملت آتن وضع کردی بهترین قوانین موضوعه است؟ سولون جواب داد بلی! بهترین قوانینی است که ممکن بود برای مردم آتن وضع کرد. به عقیده من تمام قانونگذاران باید این موضوع را در نظر داشته باشند و بدانند قوانین باید طوری وضع شود که با عادات و رسوم و آداب مردم تناسب داشته باشد. خداوند در تورات به ملت یهود می‌فرماید: «من برای شما قوانینی وضع کرده‌ام که زیاد خوب نیست».

اشخاص بی اطلاع پس از خواندن این کلام خیال می‌کنند خداوند عامداً برای قوم یهود قوانین بد وضع کرد، در صورتی که مقصود خالق این است که قوانین «نسبتاً» خوب نیست و بهتر از آن نمی‌شد برای ملت یهود قوانین وضع کرد. وقتی ملتی دارای آداب و رسوم منظم و ساده و خالصی باشد، احتیاجی به قوانین پیچ در پیچ ندارد.^۱

توجه متسکیو در فصل‌های متعدد کتابش به مسائلی مثل «ارتباط قوانین با طبیعت آب و هوا» (کتاب چهاردهم)، «قوانین و ارتباط آن‌ها با شماره سکنه و افراد» (کتاب بیست و سوم) یا «قوانین و ارتباط آن‌ها با مذاهب...» (کتاب بیست و چهارم) نشان‌دهنده اهمیت این مطالب در نزد او و تأثیری است که موارد مزبور در تلقی متسکیو از قوانین دارند.^۲

«وقتی امروز ما قوانین قدیم مخصوصاً قوانین هندیان را مطالعه می‌کنیم در آن حشو و زوائد و خرافات بسیاری می‌بینیم. مسائل و مطالبی که مورد احتیاج مردم باشد و بتواند منافع عمومی را تأمین کند کمتر می‌توان در آن یافت و به عکس مطالب و مباحث غیر مفید و زاید و مهمل در آن بسیار وجود دارد که به هیچ وجه قابل اعتنا و توجه نمی‌تواند باشد و بالجمله امروز هیچ خردمندی حاضر نخواهد بود که در تحت لوای چنین قانونی زندگی کند و به حقیقت می‌توان گفت نادان‌ترین قانونگذاران امروزی می‌توانند قوانینی بهتر و کاملتر از قوانین «نوما» و امثال او وضع نمایند».

هنکته قابل توجه این است که همین قوانین که امروز در نظر ما بی‌معنی و غیر مفید می‌نمایند در عصر خود برای مردم آن عصر مفید و کامل و با طرز تفکر و فرهنگ آنان متناسب بوده است و مردم قوانین بهتر و کاملتر از آن را نمی‌توانستند بپذیرند و به کار بیندند؛

۱. روح القوانین، ج ۱، ص ۵۸۵.

۲. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۴، قسمت دوم، ص ۳۰۶.

به طوری که فرضاً اگر شخص روشن بین و متفکری هم در میان آنان پیدا می‌شد و قوانین بهتری وضع می‌کرد از لحاظ عدم تناسب با طرز تفکر و تربیت و فرهنگ آنها، قابل استفاده نمی‌بود و روی این اصل می‌توان گفت قانونگذاران مجبور بوده‌اند رعایت افکار و تخیلات و آداب و رسوم ملت‌های خود را در نظر بگیرند و با توجه به آن قانون وضع کنند.

پس باید گفت بهترین و کاملترین قوانین امروز ممکن نبود در گذشته هم بهترین و کاملترین قوانین محسوب گردند.^۱

از نکات جانبی و در عین حال مهم مربوط به لزوم هماهنگی قانون با جامعه، مآله امکان اخذ قوانین خارجی و اعمال آن‌ها در جامعه خودی است. فارغ از مشکلاتی که در ترجمه این قوانین حاصل می‌شود و معضلاتی که گاه دقیقاً حاصل این اشتباهات ترجمه‌ای است،^۲ به هنگام وام‌گیری قانون و قانونگذاری که می‌خواهد در تغیر و تدوین قوانین داخلی از قوانین خارجی استفاده نماید، لازم است نخست آن دو قانون را پس از مطالعه کامل با یکدیگر مقایسه و تطبیق نماید. در این صورت، قانون داخلی از نظر حفظ منافع افراد خالی از این سه قسم نیست: یا مساوی با قانون خارجی است، یا کامل‌تر از آن است و یا ناقص‌تر از آن.

البته خیلی کم اتفاق می‌افتد در صورتی که قانون داخلی مساوی یا کاملتر از قانون خارجی باشد، قانون خارجی مورد استفاده و توجه قرار گیرد، زیرا با وجود قانون داخلی موردی برای تبعیت و استفاده از قانون خارجی پیدا نخواهد شد.

ولی چنانچه تشخیص داده شود که قانون داخلی ناقص‌تر از قانون خارجی است، در این صورت قانونگذار باید وارد یک بحث مهم و دقیقی بشود و این نکته باریک را مورد مطالعه و دقت قرار دهد که آیا ضرورتاً نقص قانون داخلی مهمتر و بیشتر است یا ضروری که بر اثر تغیر قانون داخلی و نقل قانون خارجی ممکن است حاصل گردد؟

و به عبارت دیگر، قانونگذار باید بین دو ضرر، ضرر بیشتر و مهمتر را تشخیص بدهد: یکی ضرر مرض، دیگری ضرر دوا... همچنین مواردی که باید سعادت و آسایش زمان حاضر فدای منافع و مصالح زمان آینده شود، تفکیک و تبیین گردد.^۳

۱. تأثیر زمان و مکان در قوانین، قانون وکلا، ش ۹، ص ۱۸.
 ۲. مثالی از ترجمه غلط قانون مشکلاتی که در عمل پدید آورده، مثالی است که احمد کسروی در خصوص ماده ۵۶۹ قانون اصول محاکمات حقوقی، مصوب ۲۶ رمضان و ۱۹ ذی قعدة ۱۳۲۹ ذکر می‌کند.
 ۳. تأثیر زمان و مکان در قوانین، قانون وکلا، ش ۹، ص ۵۷.

گاهی ممکن است قانونی که در کشوری مفید و مستحسن به شمار می‌آید در کشوری دیگر به علت اوضاع و احوال مخصوص اثر معکوس داشته باشد و غیر مفید و حتی مضر واقع شود. در این قسمت، انگلستان و هندوستان را مورد مقایسه قرار می‌دهیم. در کشور انگلستان وجود هیأت منصفه در دادگاه‌ها ضروری و مورد توجه خاص می‌باشد و در آنجا هیأت منصفه را در بعضی از قضایا و دعاوی برای اجرای عدالت، بهتر و بی‌غرض‌تر از قاضی می‌دانند. لیکن در هندوستان به عکس قاضی را برای احقاق حق و اجرای عدالت، بهتر، منزه‌تر و بی‌غرض‌تر از هیأت منصفه می‌دانند بخصوص اگر آن هیأت منصفه مطابق معمول کشور انگلستان تشکیل شده باشد، زیرا حکومت انگلستان در این کشور متهم به حرص و آز و شرارت و فساد بوده.^۱

البته فرهنگ و تلقی مردمان جامعه محصول زمان و اوضاع و احوال طبیعی، نژادی و غیره است و به همین دلیل هیچ‌گاه ثابت نیست، بلکه همواره دستخوش تغییر و تحول است. از این رو، یک ملت و یک جامعه در اثر عوامل طبیعی، اجتماعی، سیاسی و غیرها ممکن است قانونی را که سابقاً در نظرش بی‌فایده و از لحاظ ضررهایی که به وجود آن قانون تصور می‌کرد برایش مولم و دردناک و از پذیرفتنش جداً استکفاب می‌ورزند، یک روزی در تحت یک عوامل دیگر همان قانون را با کمال بشاشت و خرسندی قبول نمایند، چرا؟ برای آنکه این قانون امروز برای این ملت، مفید و بدین جهت لذت بخش است.^۲

حتی دیوان کشور نیز در مواقعی که دست به صدور آرای وحدت رویه می‌زند، همواره به هماهنگی بودن نظر خود با واقعیات اجتماعی و حق و عدالت و عقل سلیم توجه دارد.

۴. وضع قانون باید ناشی از نیاز اجتماعی باشد

هر قانون از آن رو وضع می‌شود که مشکلی را حل و فصل کند یا از بروز مشکل ممانعت به عمل آورد. از این رو قانونگذار همواره باید بدین نکته توجه داشته باشد که آنچه انشا می‌کند حاصل کدام ضرورت است. به گفته هابز: «اگر مردم بدون قانون سخاوتمندتر باشند، قانون همچون چیزی بی‌ثمر خود به خود از بین خواهد رفت.»^۳

۱. «تأثیر زمان و مکان در قوانین»، کانون وکلاء، ش ۴، ص ۵۹.

۲. ملک خلاقی، «غرض و نتیجه قانون»، مجموعه حقوقی، ش ۱۸، ص ۵۲۳.

۳. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت اول، ص ۲۰۵.

ضرورت مسبق بودن وضع قانون به نیاز را افلاطون این گونه بیان کرده است:
 «هیچ کس هیچ قانونی را به میل و اختیار خود وضع نمی‌کند بلکه انواع پیشامدها در وضع قانون اثر دارند و اگر نیک بنگریم خواهیم دید که واضعان قانون، آن پیشامدها هستند. گاه جنگی خانمان سوز حکومت‌ها را برمی‌اندازد و قوانین را دگرگون می‌کند و گاه فقر و احتیاج سبب تغییر آنها می‌شود. گاه هم بیمارهای بزرگ و خشکسالی‌های بی در پی آدمیان را مجبور به تغییر قوانین می‌کند. وقتی درباره این واقعیت می‌اندیشیم ناچار به این نتیجه می‌رسیم که واضع قوانین ما نیستیم، بلکه همه کارهای آدمیان، مرهون سرنوشت و پیش‌آمد است.»^۱

طرفداران مکتب تاریخی در حقوق که ساوینی آلمانی از سرآمدان آن محسوب می‌شود، عقیده دارند که منبع واقعی قوانین مدون، احتیاجات و نیازهای مردمان جامعه است؛ بدین معنا که آنچه قانونگذار به تصویب می‌رساند پاسخ‌گفتن به این نیازهای اجتماعی است و از این رو قانونگذار به واقع مبتکر نیست، بلکه مترجمی است که خواست مردم را در زبان قانونی متجلی می‌سازد.^۲

از نمونه‌های وضع قوانین غیر ضروری در دوران ما، قانون دادگاه‌های عام است که نه نیازی را در پس داشت و نه توانست معطلی را حل کند یا مشکلی را از پیش رو بردارد، بلکه بیش‌تر به تفتن می‌ماند. نمونه‌ای دیگر را می‌توان در سخن مرحوم مدرس راجع به قانون نظام اجباری یافت، آن جا که می‌گوید: «خیلی تعجب است با وجود اضعاف آنچه دولت سرباز لازم دارد، داوطلب در مملکت موجود است، چگونه اثناء ملت، قانون نظام اجباری را تصویب می‌نمایند که فعلاً ضجه از تمام طبقات ملت بلند است و این موجبات تضرر که قابل تحمل نیست ایجاد نماید.»^۳

مفاد ماده ۸۷ آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی که مقرر می‌دارد: «لوايح قانونی که از طرف دولت به مجلس پیشنهاد می‌شود باید اولاً دارای موضوع و عنوان مشخص باشد و ثانیاً دلایل لزوم تهیه و پیشنهاد آن در مقدمه لایحه به طور وضوح درج شود...» و تبصره ۱ ماده ۹۱ که می‌گوید: «رعایت مفاد ماده ۸۷ در مورد طرح‌ها نیز ضروری است»، مؤید لزوم مسبق بودن وضع قانون بر نیاز است.

۱. قوانین، ص ۱۱۹، نیز رجوع کنید به: همان، ص ۱۶۴.

۲. در خصوص عقاید این مکتب رجوع کنید به: کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، ج ۱، ش ۵۴ به بعد.

۳. مجلس و مدرس، ص ۱۸۲-۱۸۱.

۵. قانون باید وارد در حوزه اخلاق و معنویات نشود

قانون برای تنظیم روابط اجتماعی است و هر چند به وجهی متکی بر اندیشه‌های اخلاقی است، اما با آن تفاوت دارد.^۱ قواعد اخلاقی مجموعه‌ای از اصول و مبانی‌اند که بیش‌تر افراد جامعه آن‌ها را قواعد رفتاری الزام‌آور می‌دانند؛ قواعدی که شایسته است افراد آن‌ها را محترم بشمارند و گرنه با ناخشنودی و واکنش تحقیرآمیز جامعه روبه‌رو خواهند شد. هدف این قواعد، تحقیق و گسترش فضایل انسانی است. اخلاق، کارهای شایسته‌ای چون دستگیری از دیگران و وفای به عهد را تشویق می‌کند، مراعات فضیلتی چون راستگویی و امانت را لازم می‌شمارد و بر دوری کردن از پستی‌ها و رذایل تأکید می‌ورزد. اعتبار قواعد اخلاقی و پای‌بندی مردم به این قواعد چنان است که گاه به علت وجود این قواعد، قانونگذار نیازی به وضع قانون احساس نمی‌کند. از سوی دیگر اصول اخلاقی گاه به تعدیل مصوبات قانونگذار می‌پردازند و زمانی دیگر آن‌ها را تکمیل می‌کنند و مقنن را از وضع الحاقیه و اصلاحیه برای یک قانون نه‌چندان جامع بی‌نیاز می‌سازند؛ اما قانونگذار همواره باید دقت کند که اخلاق پشتوانه قانون است و نباید به قانون تبدیل شود. به تعبیری، اخلاق در بسیاری از مواقع ضمانت اجرای مصوبات قانونگذار است و مردم از بیم شکسته شدن این اصول و برای پاسداشت آن‌ها، از نقض قوانین پرهیز می‌کنند؛ اما اگر این قواعد اخلاقی به قانون بدل شوند، ضمانت اجرای مادی هرگز نمی‌تواند مانع از نقض آن‌ها شوند.

قواعد اخلاقی و حقوقی موضوعه به لحاظ قلمرو، همپوشی‌ها و تمایزاتی به شرح زیر دارند:

۱. بیش‌تر قواعد حقوقی، قواعد اخلاقی هم هستند. برای مثال قواعد جزائی که تجاوز به نفس یا مال یا عرض را ممنوع اعلام می‌کنند، هم ریشه در قانون دارند، هم در اخلاق.
۲. برخی از قواعد اخلاقی به نحو عام یا کلی در حیطه قانون واقع نمی‌شوند، مثل راستگویی، یا پاکیزگی.
۳. برخی از قواعد حقوقی به هیچ وجه جنبه اخلاقی ندارند؛ مانند مقررات راهنمایی و رانندگی یا قواعد اقامه دعوا.

۱. مطالب این قسمت عمدتاً متکی است بر مطالب کتاب زیر:

Ripert, *La règle morale dans les obligations civiles*.

۴. بعضی از قواعد حقوقی با قاعده‌های اخلاقی به ظاهر مخالفت دارند تا آن جا که برخی صاحب‌نظران در درستی آن‌ها تردید کرده‌اند. مثل قواعدی که تعقیب مجرم را به واسطه فوت مجرم متفی می‌دانند یا مدعی را به صرف نداشتن سند رسمی فاقد حق محسوب می‌کنند.

اعتبار اخلاقیات ناشی از عنصری فراتر از قانونگذار است که گاه اعتبار قانونگذار نیز ریشه در آن دارد. از این رو قانونگذار زمینی باید مرزهای قلمرو اقتدار خود را به خوبی بشناسد و از آن‌ها پا فراتر نگذارد. افلاطون نیز معتقد است که قانونگذار باید داخل در اموری که به او مرتبط نیست نشود و ناچار است آن‌ها را ناکفته بگذارد.^۱

برای مثال مفاد ماده ۱۱۷۷ قانون مدنی ایران که می‌گوید: «طفل باید مطیع ابوی خود بوده و در هر سنی که باشد باید به آن‌ها احترام کند» قاعده‌ای صرفاً اخلاقی است و از این رو قانونگذار مدنی نتوانسته ضمانت اجرای قانونی برای آن مشخص سازد. «قوانین دولت به عقیده لاک، نه تنها باید، بلکه بطور حتم باید، محدود به وضع قوانین برای حفظ دارایی و مایملک اتباع باشد نه از این لحاظ که خیال کنیم مایملک آنها از فضایل انسانی‌شان مهتر است بلکه از این رو که فضایل انسانی و شیوه تنظیم آنها تابع دسته‌ای دیگر از قوانین است.»^۲

به عقیده لاک، «چون امور دینی و رعایت و اجرای احکام آن جنبه خارجی ندارد بلکه مربوط به احساس و اعتقاد درونی افراد است، چگونگی دین افراد به حاکم ربطی ندارد و کار حاکم نیست که درباره این افراد قانون وضع کند و اگر هم بخواهد نمی‌تواند چنین کند...»
«اما در یک مورد دستگاه حکومت نه تنها حق بلکه وظیفه دارد که در آزادی مطلق کلیسا در راه و رسم خداپرستی مداخله کند و آن هنگامی است که اعمال مذهبی یک فرقه و خواه از لحاظ سیر عادی زندگی و خواه از لحاظ خداپرستی، غیر قانونی به شمار آید...»
«وظیفه فرمانروا در این زمینه آن است که متوجه باشد که به اجتماع خسارتی وارد نیاید و از آن کار [اجرای مراسم دینی] به هیچکس چه از لحاظ جانی و چه از لحاظ مالی، گزندی نرسد.»^۳

۲. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت اول، ص ۷۰.

۱. ر.ک: قوانین، ص ۲۱۲.

۳. همان، ج ۲، قسمت اول، ص ۲۷۳.

ع قانون باید برای تأمین منافع همگان باشد

افلاطون می گوید: به عقیده ما قوانینی که برای تأمین منافع عده ای محدود وضع می شوند، در خور نام قانون نیستند، بلکه اساسنامه های احزابند و حقی که بر پایه آن گونه قوانین استوار باشد، لاف و گزافی بیش نیست.^۱

رعایت این اصل از آن جا ضرورت دارد که اعتبار هر قانون به میزان اطاعت از آن وابسته است و هر چه قانون عمومی تر و یا منافع عموم سازگارتر باشد، مردم بیش تر آن را رعایت می کنند و بر عکس قانون یک سویه، توسط افراد سویی دیگر به واسطه فقدان قداست به انحراف مختلف نقض می شود و این امر با اصل کلی «قداست قانون» مغایر است. نمی توان از همگان خواست به قوانینی پای بند باشند که منافعی را فقط عده ای خاص می برند. وضع این گونه قوانین حتی با مبنای قرارداد اجتماعی مغایرت دارد. بر طبق توجیهات قرارداد اجتماعی، هر یک از آحاد مردم از بخشی از آزادیها و صلاحیت هایش به نفع جمع اعراض می کند و آن را در دست حاکمان - از جمله مقنن - قرار می دهد. حال اگر قانونگذار در ازای این حق از دست رفته، امتیازی را فراهم نیاورد، بلکه مردم را به تکلیفی مقید کند که سود آن را عده ای قلیل می برند، گروه نخست حق دارد از قانون سرپیچی کند.

به عقیده لاک: «قوه قانونگذاری خواه در اختیار یک فرد و خواه افراد بیشتری باشد و خواه پیوسته موجود باشد و خواه در زمانهای معین بوجود آید، در یک اجتماعی سیاسی برترین قدرت است. با این همه، به هیچ وجه نمی تواند همچون قدرتی مطلق و خودکامه بر جان و مال مردم استیلا داشته باشد... حد نهایی این قدرت همان خیر عموم و مصلحت همه افراد جامعه است...»^۲

سخن بنام نیز ضرورت رعایت این اصل را گوشزد می کند. او می گوید: «غایت و هدف یک قانونگذار باید سعادت مردم باشد. در امور قانونگذاری «سودمندی همگانی» باید اصل راهنما باشد. بنابراین علم قانونگذاری عبارتست از تشخیص و تعیین آن چیزی است که خیر جامعه معینی را که منافع آن مورد نظر ماست تأمین کند، حال آنکه فن قانونگذاری عبارت از فراهم ساختن وسایل تحقق آن است.»^۳

۱. قوانین، ص ۱۲۸.

۲. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت اول، ص ۲۵۰.

۳. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت دوم، ص ۴۸۴.

همچنین است مناظره سقراط با گلاکون درخصوص هدف نهایی قانون، بدین ترتیب:
 «سقراط: دوست عزیز چنانکه می بینم تو باز مفهوم و مقصد نهایی قانون را فراموش کرده ای.
 هدف قانون این نیست که طبقه خاصی را در اجتماع به عرش خوشبختی ارتقاء دهد و دیگران
 را از این سعادت محروم سازد. آماج قانون این است که خوشبختی را نصیب تمام اتباع کشور
 سازد، جامعه شهروندان را به حکم ضرورت ارشاد کند. همه آنها را به هم نزدیک و همه شان
 را به اجزایی سودآور که سودشان نصیب دولت (و در نتیجه نصیب همه دیگر) می گردد تبدیل
 نماید. قانون است که چنین مردانی [فیلسوفان] را در داخل دولت می پروراند، نه بدین منظور
 که آزادشان بگذارد تا بدنبال تمایلات شخصی بروند بلکه بدین منظور که جملگی را به شکل
 ابزارهایی برای تلفیق اجزاء و عناصر دولت بکار برد.»^۱

۷. قانون باید با موازین اسلامی موافق باشد

این اصل پس از انقلاب از کلیات مربوط به وضع قوانین در کشور ما شمرده شده و الا در
 نظامهای دیگر حقوقی مشابهی ندارد. حب اصل چهارم قانون اساسی ایران: «کلیه قوانین و
 مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر
 اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و
 مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است». اصل
 هفتاد و دوم که مقرر می دارد: «مجلس شورای اسلامی نمی تواند قوانینی وضع کند که با اصول
 و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیبی
 است که در اصل نود و ششم آمده، بر عهده شورای نگهبان است» و نیز اصل نود و ششم با این
 مضمون که: «تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با
 اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی بر عهده اکثریت
 همه اعضای شورای نگهبان است» در همین خصوص به تصویب رسیده است.

طبق اصل نود و چهارم قانون اساسی: «کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به
 شورای نگهبان فرستاده شود. شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز از
 تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنانچه

۱. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۱، قسمت اول، ص ۱۷۰.

آن را مغایر بپند برای تجدید نظر به مجلس بازگرداند. در غیر این صورت مصوبه قابل اجرا است.^۱ همچنین حسب مقررات اصل نود و پنجم در مواردی که شورای نگهبان مدت ده روز را برای رسیدگی و اظهار نظر نهایی کافی نداند، می‌تواند از مجلس شورای اسلامی حداکثر برای ده روز دیگر با ذکر دلیل خواستار تمدید وقت شود.

۸. قانون عادی نباید مغایر با قانون اساسی باشد

با توجه به مبنایی بودن قانون اساسی و این که در آن راهبردهای قانونی معین و ابراز می‌شود و از این رو مادر تمام قوانین محسوب می‌گردد، هر قانون که در مخالفت با اصول قانون اساسی باشد، باطل است و قدرت اجرایی ندارد. حسب اصل نود و چهارم قانون اساسی، مرجع تشخیص این امر شورای نگهبان است.

اساساً فارغ از آنچه گفته شد به طور کلی باید گفت در سلسله مراتب قوانین، هیچ قانونی مادون نمی‌تواند مغایر قانون مافوق باشد، از این رو آیین‌نامه نمی‌تواند قانون مصوب مجلس را نقض کند و دستورالعمل و بخشنامه نمی‌تواند ناقض آیین‌نامه‌های اجرایی باشد.

۹. در نگارش قانون، اصل بر موجزنویسی است

در نگارش مواد قانون باید توجه داشت که حسب اصل «کثرة المعنی تدل علی کثرة المعنی» یک واژه‌ها واجد معنای ویژه‌اند و هیچ دو واژه‌ای معنای یکسان ندارند. متن قانون جای تشن ادبی یا حقوقی نیست که بتوان در آن سخن را به درازا کشاند، بلکه تا حد ممکن باید به ایجاز و کوتاه‌گویی گرایید^۱ و از اطناب دوری کرد. کم‌گویی و گزیده‌گویی، اصل اولی نگارش قانون است؛ اما «ایجاز نباید به نحوی باشد که در معنا اختلال ایجاد کند»^۲ ماده ۲۲۴ قانون مدنی ایران که می‌گوید: «الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه یا ماده ۵۷۱ با این عبارت که: «شرکت عبارت است از اجتماع حقوق مالکین متعدد در شیء واحد به نحو اشاعه نمونه‌های در شور توجه موجزنویسی‌اند. موجزنویسی نتیجه احاطه قانونگذار بر مفاهیم حقوقی و کارکردهای مختلف زبان در القای مفاهیم است که به ممارست حاصل می‌شود. این

۱. زمینه‌نویسی حقوقی، ص ۱۰۵.

۲. شرح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۳۸.

که قانون مدنی ایران در موارد بسیار نشانه‌های رعایت این اصل را در خود دارد، نتیجه اساطه‌ای است که نویسندگان نخستین آن از جمله سید محمد فاطمی و سید نصرالله تقوی بر مباحث معانی و بیان و کلاً بلاغت و نیز بر مباحث حقوقی داشته‌اند. متأسفانه کم نیست مواردی که قانونگذار در آن از روش پسندیده موجد نویسی فاصله گرفته و به «زیاده‌گویی»^۱ رو آورده است.

۱۰. قانون باید دارای ضمانت اجرا باشد

ضمانت اجرا که در زبان انگلیس و فرانسه با دو تلفظ متفاوت «sanction» خوانده می‌شود در زبان فارسی چنین تعریف شده است: الف) قدرتی که برای به کار بستن قانون یا حکم دادگاه از آن استفاده می‌شود...، ب) عکس‌العمل قانونی تخلف از یک دستور قانونی... عدم نفوذ و بطلان دو قسم از اقسام مختلف ضمانت اجرا به معنای دوم می‌باشند. حقوقدانان عرب برای افاده این معنا از لفظ «جزاء» استفاده می‌کنند.^۲ البته دکتر حسن امامی نیز از بین حقوقدانان ما مشخصاً نگاه به جای ضمانت اجرا از اصطلاح «جزاء» استفاده کرده و در تعریف این اصطلاح گفته است: «جزاء عبارت از نتیجه‌ای است که از طرف قانون در مورد تخلف از قاعده حقوقی مقرر شده است. به عبارت دیگر جزاء واکنش عدم رعایت قانون از طرف افراد می‌باشد و به زبان متخلف از قانون برقرار شده است که در موارد سرپیچی بوسیله قوای عمومی بر متخلف تحمیل می‌گردد».^۳ ملاحظه می‌شود که این تعریف دقیقاً تعریف ضمانت اجرا است. تعریفی که در حقوق فرانسه و انگلیس از این اصطلاح ارائه شده قریب به تعریفی است که ذکر شد. از جمله گفته شده است: «در تعبیر کلی، هر گونه واکنشی که گویای تأیید یا رد یک رفتار باشد و مستهی به تصدیق یک رفتار مقبول و صحیح گردد. در معنای محدودتر عبارت است از هر مقرره‌ای که برای نفوذ و اعمال هر قاعده حقوقی وضع می‌شود، خواه از طریق اعطای پاداش برای رعایت آن یا اعمال مجازات برای نقض آن قاعده. در اصطلاح معمول هر شرط یا مقرره یا ممنوعیت قانونی نوعی ضمانت اجرا است».^۴

۱. در این باره رجوع کنید به: همین کتاب، ص ۱۵۴.

۲. نوسیلووی، حقوق، ش ۷۱ نیز رجوع کنید به مسوط، ش ۹۰۳۶ و دانشنامه حقوقی، ج ۳، ص ۶۶۵.

۳. امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۲، ص ۱۱۷.

4. *The Oxford Companion to Law*, P. 1101.

اساساً الزام آور بودن قاعده حقوقی مستلزم مقرون بودن آن به ضمانت اجرای مادی است که از سوی دولت به متخلفان تحمیل می‌شود.^۱ اگر مواد قانون همراه با ضمانت اجرا نباشند، غالباً موجب یا انگیزه‌ای برای تبعیت از آن و تنظیم رفتار مردمان وجود نخواهد داشت.

به‌هنگام نگارش قانون، اعم از قوانین شکلی و ماهوی، قانونگذار همواره باید فرض عدم اجرای قانون را مدنظر قرار دهد و برای ناقضان قانون و افرادی که از قواعد ساخته او تبعیت نمی‌کنند، پیش‌بینی‌های لازم را ضمن مواد قانونی به عمل آورد.

«قانونگذار باید چون پدر یا مادری مهربان و خردمند باشد. نه چون فرمانروایی مستبد که جز فرمان دادن و تهدید کردن کاری از او بر نیاید و همین که فرمان خود را بر کاغذی نوشت و به دیوار نصب کرد، گمان کند که وظیفه‌اش به پایان رسیده است.»^۲

البته گفتنی است که ماهیت قانون به تعبیری بهترین ضامن اجرایی آن است. همان‌طور که در قواعد کلی نگارش قانون به تفصیل بیان شد^۳، اگر قانونگذار در نگارش متون قانونی، فضای وضع قانون، آداب و رسوم مردمان، نفع همگانی، جامعیت قانون، و همبای طرفداران حقوق طبیعی، قوانین طبیعی حاکم بر وجود مردمان اجتماع را مدنظر قرار دهد، و با از دایره عقل و عدالت طبیعی فراتر نگذارد و در صدد نقض قواعد اخلاقی بر نیاید، پیشاپیش خردمندان از موارد نقض قانون کاسته است و دغدغه‌هایش در وضع ضمانت اجرا تقلیل خواهد یافت.

این که بسیاری از فلاسفه بزرگ در وضع قانون توجه به تعالی بشر را نیز از وظایف قانونگذار شمرده‌اند و از او خواسته‌اند که عقلانیت را در بین مردمان گسترش دهد به همین خاطر است. به اعتقاد این فلاسفه در جامعه‌ای که مردم عقل را فرا راه خود دارند و به لحاظ درونی به مدارج بالایی معرفت رسیده‌اند، هیچ نیازی به قانون نیست، تا چه رسد به قواعدی که اجرای قانون را تضمین کند. برای مثال هارسطو به این فکر که قدرت قانونگذاری دولت محدود به تنظیم اعمال خارجی انسان باشد می‌خندد و می‌گوید که ماحصل این اندیشه چیزی نیست جز این که نقش منفی قانونگذار، آشکارا اعلام و گفته شود که قانون فقط برای جلوگیری از زیان زدن اعضای جامعه به یکدیگر وضع شده است و او هیچ وظیفه مثبت برای تبدیل کردن آن‌ها به انسان‌های خوب ندارد.^۴

1. C.f. Maseud, H.L. & J, *Lecons de Droit Civil*, t. 1, n.11.

۲. ر.ک: حسین کتاب، ص ۱۰۷ و بعد.

۳. قوانین، ص ۳۰۰.

۴. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۱، قسمت اول، ص ۵۱۵.

قانون فاقد ضمانت اجرا اساساً ویژگی اصلی قانون را دارا نیست. ضمانت اجرا به زبان اهل منطق، جوهر قانون است و بدون آن، قانون به حد پند و اندرز تنزل می‌یابد. نظریات مَدْرَسِی^۱ حقوق را منشعب از عقل می‌دانستند و توان اعمال ضمانت‌های اجرایی را منوط به داشتن صلاحیت می‌شمرند. در نظر آستین، ضمانت اجرا، جوهره حقوق بود و کلسن نیز چنین عقیده‌ای داشت.^۲

در قوانین بدوی و ابتدایی، ضمانت اجرا به شکل استهزای خاطمی، طرد، و تبعید کردن او بود، اما با گذشت زمان، جریمه‌های مالی، حبس، مجازات‌های بدنی و حتی اعدام به فهرست ضمانت‌های اجرا افزوده شد.

اما به هر حال در کنار این ضمانت‌های مادی، بیم از دست دادن اعتبار، مقام و شأن اجتماعی از اموری هستند که ضمانت‌های نانوشته قوانین به شمار می‌آیند.

پیش‌بینی ضمانت اجرا از وظایف هر قانون‌نویس است اما باید توجه داشت که هر حوزه از قانون، ضمانت اجرای خاص دارد؛ به این معنا که ضمانت اجرای قوانین کیفری با قوانین مدنی و این دو با قوانین دادرسی متفاوت است.^۳ از این رو ذکر هر یک به‌طور مستقل ضروری است. ۱. در امور مدنی: در مدینات ضمانت اجرا عموماً به دو شکل است: اجبار و عودت دادن وضعیت اولیه.^۴

الف) اجبار: فردی که به اداره خود، تکلیف مقرر قانونی را انجام نمی‌دهد، به وسیله قوای عمومی اجبار می‌شود که نمونه آن اجبار به انجام تعهد حسب حکم دادگاه است.

ب) عودت دادن وضعیت اولیه: هر گاه فردی عمل غیرقانونی انجام دهد، قانونگذار می‌کوشد از طریق اعاده وضعیت سابق، با عمل مزبور مقابله کند. مثلاً در تخریب غیر قانونی دیوار همسایه، حسب قانون تخریب‌کننده ملزم به ساخت مجدد دیوار است. موارد بطلان، عدم نفوذ، و فسخ از اقسام این مورد است.^۵

1. scholastic views

2. *The Oxford Companion to Law*, P. 1101.

3. Rouhier, *Theorie general du Droit*, 2 ed, n. 5, p. 32 et Seq et Dubin, *La philosophie d'ordre juridique positif*, n. 37.

۴. امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۵. دکتر جعفری لنگرودی، ضمانت اجرای مدنی را بطلان و عدم نفوذ دانسته (ر.ک: دانشنامه حقوقی، ج ۴، ص ۶۶۵)، در حالی که دکتر امامی این دو قسم را در ذیل یکی از اقسام ضمانت اجرا آورده است که در متن توضیح داده شد و به نظر صحیح‌تر می‌آید.

برای مثال حسب ماده ۳۳۸ قانون مدنی: «بیع چیزی که خرید و فروش آن قانوناً ممنوع است و یا چیزی که مالیت و یا منفعت عقلایی ندارد یا چیزی که با بیع قدرت بر تسلیم آن ندارد، باطل است...» یا ماده ۳۶۱ مقرر می‌دارد: «اگر در بیع معین معلوم شود که میب و وجود نداشته، بیع باطل است.»

نیاز نیست که قانونگذار همواره کلمه بطلان و عدم نفوذ و مترادفات آن‌ها را به کار ببرد، بلکه گاه بطلان یک عمل را می‌توان از مفهوم کلام فهمید؛ بدین ترتیب که هرگاه قانونگذار در متن قانون از الفاظ «باید»، «نباید»، «لازم است» و مانند این‌ها استفاده می‌کند و به اصطلاح قانون امری می‌نویسد، مخالفت با سخن قانونگذار موجب بطلان یا عدم نفوذ است. همچنین است هرگاه قانونگذار به ذکر شرایط تحقق یک واقعه، امر، عمل و... می‌پردازد. برای مثال ماده ۱۹۰ قانون مدنی شرایط صحت معاملات را بر شمرده که مستفاد از آن، نبودن این شرایط حسب مورد به بطلان یا عدم نفوذ می‌انجامد. در برخی موارد نیز قانونگذار در قالب یک جمله اسنادی، خبر از بی اعتباری یک عمل یا موضوع می‌دهد؛ مثل ماده ۳۵۶ قانون مدنی که می‌گوید: «بیع فاسد اثری در تملک ندارد و در نتیجه باطل است.»

۲. در امور کیفری: ضمانت اجرای کیفری، شدیدترین ضمانت اجرا است. این ضمانت اجرا برای حمایت از مصالح جامعه که از وقوع جرم متحمل زیان شده اعمال می‌گردد، نه برای حمایت از منافع بزه دیده. البته هر چند که ابتدائاً بزه دیده نیز از این ضمانت اجرا منتفع گردد؛ اما مآلاً جامعه منتفع اصلی آن است. در قوانین کیفری ضمانت اجرا به شکل پرداخت جریمه نقدی، حبس، تبعید، جریمه بدنی و شلاق، محرومیت از حقوق اجتماعی، ... و حتی اعدام است که بر اساس شدت و ضعف خطای کیفری توسط قانونگذار مقرر می‌گردد. در خصوص جریمه نقدی گفته شده که قانونگذار باید از این ضمانت اجرا استفاده نکند،^۱ زیرا:

اولاً با گذشت زمان جنبه تنبیهی این مجازات از بین می‌رود. برای مثال جریمه‌ای که بیست سال قبل می‌توانست مانع از ارتکاب جرم و نقض قانون شود، امروز بنا به تورم و کاهش ارزش پول دیگر خاصیت بازدارندگی ندارد.

ثانیاً افراد متمول و ثروتمند اساساً خود را مکلف به اجرای قانون نمی‌سازند و به صرف پرداخت جریمه نقدی، قانون را زیر پا می‌گذارند.

۱. روح القوانین، ج ۲، ص ۹۴۵.

برای رفع مشکل اول، تجدید نظر در مبالغ جریمه با گذشت زمان پیش‌بینی شده است، اما در خصوص مشکل دوم این روش راهگشا نیست، مگر این که پرداخت جریمه منحصر به موارد اول و دوم نقض قانون گردد و برای سایر موارد، حبس و دیگر مجازات‌ها در نظر گرفته شود.

۳. ضمانت اجرای اداری: این ضمانت اجرا مربوط است به نقض قواعد حقوق اداری. در این جا نیز بسته به این که کدام قاعده نقض شود، ضمانت اجرا متفاوت است. امکان دارد سزای مستخدم متخلف یک تذکر ساده باشد یا کسر حقوق یا تنزیل پایه یا انفصال از خدمت. گاهی نیز ضمانت اجرای اداری، انقاعی بخشنامه یا دستورالعمل خلاف قانون است که در نتیجه سوء استفاده از اختیارات یا خروج از حدود اختیارات صادر شده است.

۴. سایر موارد: در خصوص قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری، قانون ثبت، آیین نامه‌های اجرایی و موارد مشابه دیگر تفکیک دقیقی بین ضمانت اجرای پیش‌بینی شده وجود ندارد و در حقیقت آنچه در این قوانین به عنوان ضمانت اجرا پیش‌بینی می‌شود تلفیقی از ضمانت اجرای مذکور به معنای اعم است.^۱

با توجه به آنچه گفته شد، عدم پیش‌بینی ضمانت اجرا باید از موارد ضعف قانون‌نویسی محسوب گردد. برای مثال ماده ۳۹ آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری می‌گوید: «دادستان و قضات باید در نهایت بی طرفی تحقیقات را انجام داده و در کشف اوضاع و احوالی که به نفع یا ضرر متهم است بی طرفی کامل را رعایت نمایند؛ اما گفته نشده که ضمانت اجرای عدم رعایت نهایت بی طرفی، یا بی طرفی کامل چیست. نکته قابل توجه در ضمانت اجرا... این است که ضمانت اجرا در هر رشته از حقوق و

قوانین:

- اولاً گوناگون است؛

- ثانیاً آن صور گوناگون از نظر شدت و ضعف در یک ردیف نیستند؛

- ثالثاً در موارد سکوت قانون نسبت به ضمانت اجرای تخلف معین، باید از میان صور گوناگون فوق، صورت مناسب را برای آن تخلف برگزید و باید در این مقام سعی شود که خفیف‌ترین اجرا انتخاب شود؛

۱. در خصوص انواع ضمانت اجرا رجوع کنید به: دانشنامه حقوقی، ج ۴، ص ۶۶۵ به بعد.

- رابعاً در صورت تردید بین دو ضمانت اجرای خفیف و شدید، باید آن را که خفیف‌تر است انتخاب کرد.^۱

۱.۱. قانون باید با نظام حقوقی هماهنگ باشد

هر قانون جدید، شاخه‌ای نو پا است که بر پیکره نظام حقوقی پیوند می‌خورد و به همین خاطر باید در وضع قانون دقت فراوان کرد تا آن که پیوندهای فراوان به این پیکره آسیب نرساند، بلکه به پریزاتر شدن آن بینجامد. این که قانونگذار ایرانی در ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادرس را مکلف کرده که در موارد سکوت، تناقض، عدم صراحت یا اجمال قانون بر اساس منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، قضیه را حل و فصل کند، صرفاً وضع تکلیف برای دادرس نیست، بلکه روی دیگر آن فراخواندن و مکلف ساختن قانونگذاران در همه دوره‌های قانونگذاری است که اولاً بکوشند به تثبیت این اصول کمک کنند و ثانیاً با شناخت آن‌ها، از تصویب قوانین معارض با اصول کلی نظام حقوقی بپرهیزند. این که قانونگذار بدون شناخت نظام حقوقی شتابزده به ترجمه و تصویب قوانین خارجی بپردازد یا در مسیر شرعی کردن قوانین دست به ترجمه صرف بکشد متن فقهی بزند، آن هم بدون توجه به اصول نظام حقوقی موجود، از روش‌های صحیح قانونگذاری به دور است. نمی‌توان بر روی مبانی و شالوده‌های یک نظام حقوقی، شاخه‌هایی را پیوند زد و بنایی را بر آورد که با آن سنخیت ندارد. وضعیت موجود در دانشکده‌های حقوق فعلی ایران گویای این ناهمگونی در بُعد تئوریک است. چنان که برای مثال در این دانشکده‌ها در واحدهای «حقوق جزای عمومی» صحبت از مکاتب حقوقی غرب است و اصول اساسی این مکاتب که نشانه‌ها و مصداق‌های آن در قانون کیفر عمومی سابق مشهود بود بیان می‌گردد؛ اما در درس جزای اختصاصی، مدار بحث مواد قانون مجازات اسلامی است که رنگ و بویی دیگر دارد و در بسیاری از موارد با آنچه در درس پیشین شرح شده، همخوان و هماهنگ نیست و متأسفانه در بیست ساله پس از انقلاب نیز تاکنون هیچ متن منقح و مورد وفاقی در خصوص این نظام ارائه نگردیده است. آنچه استادان حقوق ارائه کرده‌اند، به عدم جامعیت متهم است و آنچه علمای حوزه مطرح ساخته‌اند، اقبال دانشگاهیان را به همراه نیاورده است.

۱. دانشنامه حقوقی، ج ۴، ص ۶۶۹-۶۶۸.

مثال برجسته بی توجهی قانونگذار به اصول نظام حقوقی و به تعبیری ناهمگونی در نظام حقوقی فعلی ایران ماهیت ضمانت در حقوق مدنی و حقوق تجارت است، بدین توضیح که در حقوق مدنی اصل بر «نقل ذمه» یا برائت یافتن ذمه مضمون عنه و مشغول شدن ذمه ضامن پس از عقد ضمان است، در حالی که در قانون تجارت، ذمه ضامن نیز همچون ذمه مضمون عنه در برابر مضمون له مشغول می‌گردد و بدین ترتیب ضمان در نظام حقوقی ایران دو ماهیت جدا و دور از هم دارد.

مثال دیگر، ناهمگونی‌های موجود در خصوص اصل کلی اهلیت در حقوق فعلی است که با اصلاح ماده ۱۲۱۰ و حذف ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی حادث گردیده است، بدین معنا که حسب اصلاحات اخیر، حد بلوغ شرعی برای رسیدن به اهلیت کفایت می‌کند و فرد پس از بلوغ می‌تواند علی‌القاعده در حقوق خود اعم از مالی و غیره مالی تصرف کند، حال آن که حسب بسیاری از قوانین، صرفاً افراد ۱۸ ساله حق اعمال حقوق قانونی خود را دارند و در این خصوص تفاوتی بین زن و مرد نیست و این ناهمگونی همچنان باقی است.

تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری که مقرر می‌دارد: «به کلیه جرائم اشخاص بالغ کم‌تر از ۱۸ سال تمام نیز در دادگاه اطفال طبق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود» یا حکم ماده ۱۸۹ همین قانون که می‌گوید: «حضور اشخاصی که کم‌تر از ۱۵ سال سن دارند در دادگاهی که به امور کیفری رسیدگی می‌کند به عنوان تماشاچی ممنوع می‌باشد، نشان می‌دهد که قانونگذار هنوز در انتخاب اصل در خصوص «سن رشد» مردد است و با آن که در ماده ۱۲۱۰ سخن شرع را پذیرفته، همچنان در مواد مختلف، آرای ناهمگون با این اصل را صادر می‌کند.

کوشش‌های فراوان دیوان عالی کشور در ایجاد رویه و حکم و اصلاح مواد مربوط توسط قانونگذار و ارائه نظرهای متعدد مشورتی، اهمیت این اصل عمده را در قانونگذاری نشان می‌دهد.

قانونی که با نظام حقوقی سازگاری ندارد، شاخه نامتجانسی است که پس از تلاش‌های فراوان به قصد به ثمر نشاندن، به گفته حکیم توس، میوه‌ای تلخ به بار می‌آورد که اولاً بلا استفاده است و ثانیاً از اعتبار اصل نظام حقوقی می‌کاهد.

نامشخص بودن اصول مربوط به تأسیسات حقوقی در نظام قانونگذاری یک کشور به ویژه در داوری‌های بین‌المللی که جای ایراد و خدشه بر قواعد حقوقی طرف مخاصمه است، زیان‌های فراوان دارد.

۱۲. قانون باید اصول حقوقی را مراعات کند

در هر نظام قانونی، برخی اصول همواره مورد احترام بوده‌اند و قانونگذار نیز به عنوان واضع قانون باید به این اصول - مادام که نسخ نشده‌اند - احترام بگذارد. برای مثال اصل قانونی بودن جرم و مجازات، چنین حالتی دارد. حسب این اصل هیچ فعل یا ترک فعل جرم نیست، مگر آن که قانون بدان تصریح کند و به علاوه میزان مجازات را نیز قانون معین خواهد کرد. با آن که در هیچ یک از متون معتبر قانونی این اصل نسخ نشده، ماده ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی مقرر کرده است: «قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن [= کشته شدن] نباشد و اگر مستحق قتل باشد، قاتل باید استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه ثابت کند». مفهوم این ماده، نسخ اصل مذکور است، چه حسب آن بر طبق موازین شرع نیز می‌توان عملی را جرم دانست و مجازات شرعی را در مورد مجرم اعمال کرد.

مفهوم سخن فوق به هیچ وجه رد موازین شرع نیست، بلکه هدف بیان این نکته است که اگر قانونگذار بنا به دلایلی اصولی را که قبلاً پذیرفته، نمی‌پذیرد باید دقیقاً این امر را بیان و نظام قانونی خود را بر اساس آن دوباره تنظیم کند.

همچنین است قوانینی که بر خلاف اصل «امکان دادخواهی همه افراد در مراجع قضایی» نگاه با عبارت فلان دعوا «مسموع نیست» باب دادخواهی را می‌بندند یا برای امکان دادخواهی مجدد در مرحله تجدیدنظر محدودیت ایجاد می‌کنند و برخی از افراد را از تجدید نظرخواهی در مورد احکامی که به فرض خواسته آن‌ها کم است محروم می‌کنند.

ماده ۱۴۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری که مقرر می‌دارد: «در مواردی که متهم حضور نیافته و محکوم شده، محکوم به یا ضرر و زیان مدعی خصوصی از تأمین گرفته شده، پرداخت خواهد شد و زاید بر آن به نفع دولت ضبط می‌شود»؛

آشکارا با اصل پذیرفته شده «محترم بودن مالکیت» مغایرت دارد، چه عدم حضور متهم در جلسه رسیدگی، هیچ‌گاه نمی‌تواند مالکیت او بر دارایی‌اش را متفی کند، به ویژه از آن رو که گاه متهم به دلیل علم به میزان مجازات مالی و این که وثیقه او بیش از حد مجازات است در دادگاه حاضر نمی‌شود، اما عدم حضور او نشانه تخطی از قانون نیست، بلکه می‌تواند گردن نهادن به حکم دادگاه نیز تلقی شود.



ملاحظاتِ انشایی نگارش ماده قانونی

قانونگذار در لحظه نگارش مواد قانونی، دست به کار وضع قاعده‌های حقوقی می‌گردد و هر یک از موادی که توسط او انشا می‌شود، یک قاعده حقوقی محسوب می‌گردد که در استدلال‌های حقوقی همانند کبرای قیاس منطقی عمل می‌کند؛ به این معنا که برای مثال وقتی قاضی در صدد اصدار حکم بر می‌آید، قاعده حقوقی وضع شده توسط مقنن را جانشین کبرای قیاس می‌کند و موضوع متنازع فیه را صغری قیاس، و از جمع بین این دو به استنتاج و نتیجه‌گیری قضایی می‌رسد.^۱ از این رو قانونگذار همواره باید در نظر داشته باشد که آنچه می‌نویسد باید شایستگی کبری شدن را دارا باشد.

اما ماهیت ماده در نظام حقوقی انگلیس با آنچه در فرانسه و مبتم‌های حقوقی نوشته وجود دارد متفاوت است. در حقوق انگلیس قاضی، سازنده حقوق است و به واقع او در مواجهه نزدیک با موضوعات حقوقی در عمل حکم هر موضوع را با توجه به کلیات و مفاهیم ماموری حقوق می‌یابد و از این طریق کاستی‌های نظام حقوقی را رفع می‌کند. بدین علت در حقوق انگلیس، قاضی فقط مجری قانون نیست، بلکه در بسیاری از مواقع سازنده حقوق است و جایگاهی که در اختیار دارد، جایگاه قانونگذار است و از این رو آنچه می‌نویسد دقیقاً رنگ و بوی قانون را دارد و بدان استناد می‌شود. اصطلاح «حقوق قاضی ساخته»^۲ در نظام حقوقی انگلیس به روشنی اهمیت قاضی را نشان می‌دهد.

به همین خاطر در کامن لا آنچه بدان استناد می‌شود، قاعده‌ای جزئی و مربوط به یک پرونده خاص است و استناد به آن با توسل به قیاس صورت می‌گیرد، نه از طریق برهان‌های منطقی. نگاهی به کتب حقوقی انگلیسیان که در ضمایم آنها، تعداد پرونده‌های ذکر شده

1. *Droit civil*, t. 1, p. 37, n. 47.

نیز (اماسی، حسن، حقوق مدنی، ج ۲، ص ۱۱).

2. judge - made law

چندین برابر قوانین است، مؤید همین است. اساساً انگلیسی‌ها هیچ‌گاه نیاز شدید به ماده نویسی به شیوه فرانسویان، نداشته‌اند و چندان در صدد تدوین قوانین و ساخت مجموعه‌های قانونی بر نیامده‌اند، زیرا در این کشور داز طریق آرای محاکم، بسیار پیش‌تر یک نظام واحد حقوقی به دست آمده بود و نیاز به کد سازی نبوده است.^۱

حتی زمانی که قانونگذار انگلیسی دست به تنظیم و تدوین آرای قضایی می‌زند و متنی قانونی را فراهم می‌آورد، ه‌انگلیسی‌ها نسبت به دگرگونی تردید نشان می‌دهند و به ویژه قواعد ساخته قانونگذار را جز هنگامی که در عمل به وسیله رویه قضایی تفسیر شده باشند - البته در صورتی که نیاز به تفسیر باشد - نمی‌پذیرند و در این صورت، تفسیرهای قضایی در مقام اجرای قانون، در نظام حقوق انگلیس جایگزین مقرراتی می‌شود که قانونگذار وضع کرده است.^۲

البته امروزه بر خلاف سابق قانون منبع درجه دوم حقوق انگلیس محسوب نمی‌شود، بلکه ارزشی همسنگ با رویه قضایی و آرای قضات یافته است. با این حال قانونگذار انگلیسی دارای سنت قانونگذار اروپای بری نیست. قانونگذار انگلیسی شیوه بیان آن قواعد حقوقی را که قلمرو کلی داشته باشد، چنان که باید نمی‌داند. از سوی دیگر، این مطلب نیز واقعیت دارد که حقوقدان انگلیسی به آسانی نمی‌تواند به فن قواعد حقوقی ناشی از قانونگذاری عادت کند. قوانین انگلیسی بیش از قوانین فرانسوی جنبه موردگرایی دارند و در آنها تکرار عبارات مؤلفان، به آن گونه که قانون مدنی فرانسه نسبت به کار پوتیه انجام داده است مطرح نیست. کلیت اجتناب‌ناپذیر این عبارات در انگلستان با سوء ظن تلقی می‌شود. انگلیسیان در مقابل قواعد حقوقی ما شگفت‌زده می‌شوند. این قواعد به نظر آنان بیش از این که قواعد حقوقی باشد، غالباً اصولی کلی است که آرمانهای اخلاقی را بیان می‌کند یا یک برنامه سیاسی را معرفی می‌کند. قانونگذار انگلیسی در پی آن است که خود را تا سر حد امکان در سطح قاعده ناشی از رویه قضایی که تنها قاعده عادی در انگلیس تلقی می‌شود، قرار دهد.^۳

بیگانه بودم مفهوم ماده در حقوق انگلیس و این که قوانین در حقیقت کاری جز وارد کردن استثنا بر قواعد کلی حقوق ندارند، منتهی به این اصل تفسیری شده که به موجب قاعده استثنا باید به طور مضیق تفسیر شود، و از این رو، قوانین به طور مضیق تفسیر خواهند شد.^۴

1. Sim and Scott, *A Level English Law*, P. 13.

۳. همان، ص ۳۸۴.

۲. نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر، ص ۳۵۴.

۴. همان، ص ۳۷۷.

فارغ از این تفاوت آشکار که در ماهیت ماده قانون در نزد دو نظام متفاوت حقوق معاصر وجود دارد و به هر حال در لحظه نگارش قانون حتماً باید ملحوظ گردد، پاره‌ای نکات نیز در انشای مواد قانون باید مد نظر قرار گیرد تا آنچه به این عنوان وضع می‌شود، ویژگی‌های عمده ماده قانون را دارا باشد.

در فصل اصول کلی نگارش قانون، به اهم این اصول اشاره شد و اینکه در ادامه مطلب، اصول نگارشی ماده قانون بیان خواهد گردید.

۱. پرهیز از اصطلاح سازی

دانش حقوق به واسطه قدمتش در تمام نظام‌های حقوقی آمیخته با اصطلاحاتی است که گاه در فرهنگ رایج جایی ندارد و در محاورات معمول مردمان به کار نمی‌رود و فقط در حال و هوای مفاهیم حقوقی کاربرد دارد. وجود این اصطلاح‌ها نتیجه نیاز جامعه حقوقی و سنگین بودن مفاهیمی بوده که کلمات و واژه‌های رایج زمانه تاب تحمل و ادای آن‌ها را نداشته‌اند. از این رو در وارد کردن هر اصطلاح حقوقی نو به متون قانونی باید به چند نکته توجه شود؛ اول آن که آیا اساساً نیازی به اصطلاح سازی وجود دارد و دوم این که آیا در میان واژه‌های موجود اهل زبان، کلمه و واژه‌ای که بتواند بار معنایی مورد نظر را تحمل و همان مفهوم مورد نظر را بی‌کم و کاست القا کند موجود است یا خیر و سرانجام این نکته که آیا اصطلاح ساخته شده با اصول دستوری ساخت کلمه در زبان مطابق است و القای مفهوم مورد نظر را می‌توان از اصطلاح بر ساخته متوقع بود یا نه. برای مثال ساخت اصطلاح «ترهین»^۱ به جای «به رهن گذاشتن» علاوه بر آن که نشان می‌دهد قانونگذار از قاعده روشن و ساده‌نویسی، عدول کرده می‌رساند که او نخستین قواعد دستوری را نیز رعایت نکرده است. قانونگذار اهل عرف است و باید همان مردمان عادی سخن بگوید. مگر آن که ناچار شود.

واژه «ترهین» در واژه‌نامه‌های حقوقی بدین معنا به کار نرفته و وجود ندارد و از ساخته‌های قانونگذار ایرانی بر سیاق صرف و نحو عربی و در حقیقت یک اصطلاح

۱. ماده ۸: در صورتی که پیش از انقضای مدت مذکور در گواهی پایان کار، مالک قصد فروش، صلح، هبه، ترهین یا ... را داشته باشد (مصوبه قوانین ۱۳۷۷، ص ۱۵۹، قانون تشویق احداث و عرضه واحدهای مسکونی استجاری، مصوب ۱۳۷۷/۳/۲۳).

«مِنْ عِنْدِي» است. وارد شدن این گونه اصطلاح‌های غلط علاوه بر مبهم ساختن ماده قانونی، زبان حقوقی را نیز مخدوش می‌کند. ساخت اصطلاحاتی مثل «قرار امتناع از رسیدگی» (ماده ۱۴ آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب)، «گواهی عدم امکان حضور» (ماده ۱۱۷ همان قانون)، «دشنی دنیوی» (بند ۷ قانون ۱۵۵ همان قانون) و «قرار ترک تعقیب» (تبصره ۱ ماده ۱۷۷ همان قانون) موارد دیگری از اصطلاح سازی غلط است. هیچ معلوم نیست با توجه به صراحت ماده ۴ آیین دادرسی مدنی که مقرر می‌دارد: «اگر دادرس دادگاه به عذر این که قوانین موضوعی کشوری کامل یا صریح نیست و یا متناقض است و یا اصلاً قانونی وجود ندارد از رسیدگی و فصل دعوا امتناع کند، متکفف از احقاق حق محسوب خواهد شد» قانونگذار چگونه اصطلاح «قرار امتناع از رسیدگی» را ساخته و به یکباره وارد نظام دادرسی کرده است.

۲. پرهیز از مثل آوردن‌های بی مورد

در خصوص اصول کلی قانون‌نویسی به اصل «كثرة المبني تدل على كثرة المعنى» اشاره گردید و گفته شد بر اساس این اصل مهم و عقلی، قانونگذار تا ممکن است باید از پُرگویی پرهیزد و از جمله، بی مورد مثل نیاورد. این درست است که نگاه ضرورت دارد برای روشن کردن مفهوم ماده و بستن راه‌های شبهه و تردید مثالی در قانون ذکر شود، اما در غیر این مورد، مثل آوردن از سستی‌های قانون نویسی است.

برای نمونه ذکر مثال در ماده ۶۹۹ ق.م. به این نحو که: «تعلیق در ضمان مثل این که ضامن قید کند که اگر مدیون نداد من ضامنم باطل است ولی التزام به تأدیه ممکن است معلق باشد» بیان رایج‌ترین اقسام تعلیق در ضمان است و علاوه بر این که به روشن شدن مفهوم «تعلیق در ضمان» کمک می‌رساند، شبهه‌های راجع به این گونه ضمان را مرتفع می‌سازد، اما ذکر مثال در ماده ۲۲ ق.م. که مقرر می‌دارد: «مصالح بنایی از قبیل سنگ و آجر و غیره... یا در ماده ۲۰ ق.م. بدین نحو که: «کلیه دیون از قبیل قرض و ثمن مبیع و مال الاجاره عین مستأجره...» هیچ توجیهی ندارد. کیت که سنگ و آجر را از مصالح بنایی نشمرد یا قرض را از اقسام دین، بلکه نمونه اهملای آن نداند. دقت در آیات قرآنی مانند: «... وَيَضْرِبُ آلَهُ الْأَمْنَانَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَتَذَكَّرُونَ^۱ یا «وَتَذَكَّرُكَ الْأَمْثَالُ نَصْرُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۲ راهنمای خوبی برای قانونگذار است که همچون شارع مقدس که برترین قانونگذار است همواره فقط در مواردی به مثل آوردن روی آورد که «تذکره» و «تفکر» را باعث شود و بس.

۳. پرهیز از به کار بردن زمان آینده به جای حال

نگارش قانون از امور انشایی است و از این رو به کار بردن زمان حال در انشاکردن متون قانونی ضرورت دارد. قانونگذار در انشای مواد قصد ندارد که در خصوص امور آتی سخن بگوید، بلکه خبر از اموری می‌دهد که خود وضع کرده و حال قصد اعلام آن‌ها را به مکلفان دارد. سخن قانونگذار در بسیاری از مواقع شبیه این رابطه منطقی ریاضی است که $p \Rightarrow q$ ؛ بدین نحو که اگر چنین شود، چنین می‌شود؛ یا اگر چنان شده باشد چنین می‌شود. به علاوه در زبان فارسی زمان حال، مفهوم آینده را نیز در خود دارد و نیازی به این نیست که در متون قانونی از زمان آینده استفاده شود. از این رو بهتر است ماده ۳۶۶ قانون مجازات اسلامی که مقرر می‌دارد: «هرگاه بر اثر ایجاد سببی، دو نفر تصادم کنند، و به علت تصادم کشته شوند یا آسیب ببینند، سبب ضامن خواهد بود» بدین نحو نگارش یابند: «.. سبب ضامن است» ماده ۲۸۸ و ۲۹۱ همین قانون را از نمونه‌های درست کاربرد زمان حال و پرهیز از آینده‌نویسی است:

- ماده ۲۸۸: «قطع لاله گوش که موجب زوال شنوایی بشود دو جنایت محسوب می‌شود» (به جای «محسوب خواهد شد»).

- ماده ۲۹۱: «هرگاه شخصی دندان کسی را بشکند یا بکند با رعایت شرایط قصاص عضو، قصاص می‌شود» (به جای «قصاص خواهد شد»).

۴. پرهیز از پیچیده‌نویسی

روان و آسان نوشتن، تکلیف قانونگذار است؛ چه قانونگذار برای آن می‌نویسد که مکلفان سخن را در یابند و حسب آنچه او می‌گوید رفتار کنند و پیچیده نوشتن با این منظور مغایرت دارد. به کار بردن متمم‌های فراوان در متون قانونی و آوردن عبارات‌های متعدد یا رو آوردن

به جمله‌های طولانی و قیدهای غیر ضروری و جابه‌جا نوشتن ارکان جمله، جعلگی به پیچیدگی و تکلف متن قانون می‌انجامد، در حالی که قانونگذار به واقع چنین نمی‌خواهد. ماده ۵ قانون شمول ماده ۶۶ قانون محاسبات عمومی کشور به مجمع تشخیص مصلحت نظام و مقررات مالی آن، مصوب ۱۳۷۷/۱۲/۵ یا ماده ۶۳۱ و ۷۵۲ ق.م. نمونه‌های پیچیده نویسی‌اند.

ماده ۵: «وجوه لازم برای انجام هزینه‌ها در حدود اعتبارات تخصیص یافته بر اساس دستور رئیس مجمع و درخواست وجه مدیر مالی مجمع توسط خزانه به حساب مربوط که از طریق خزانه نزد بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران افتتاح شده یا می‌شود، منتقل خواهد شد...».

ماده ۶۳۱: «هرگاه کسی مال غیر را به عنوانی غیر از مستودع متصرف باشد و مقررات این قانون او را نسبت به آن مال امین قرار داده باشد، مثل مستودع است. بنابراین مستأجر نسبت به عین مستأجره، قیم یا ولی نسبت به مال صغیر یا مولی علیه و امثال آن‌ها ضامن نمی‌باشد، مگر در صورت تفریط یا تعدی و در صورت استحقاق مالک به استرداد از تاریخ مطالبه او و امتناع متصرف با امکان رد، متصرف مسئول تلف و هر نقص یا عیبی خواهد بود...».

ماده ۷۵۲: «صلح ممکن است یا در مورد رفع تنازع موجود و یا جلوگیری از تنازع احتمالی در مورد معامله و غیر آن واقع شود.»

برای مثال اگر ماده ۷۵۲ به نحو زیر به نگارش در می‌آمد، هیچ تمهید یا تکلفی نداشت: «صلح یا در مورد رفع تنازع موجود واقع می‌شود یا برای جلوگیری از تنازع احتمالی در مورد معامله و غیر آن.»

۵. پرهیز از فعل‌سازی نادرست

در نگارش متن قانون، قانونگذار تابع اهل ادب و لغت است و نمی‌تواند فارغ از دغدغه‌های آنان و بدون توجه به ملاحظات دستوری هر چه می‌خواهد بسازد و به کار ببرد. حتی با رعایت

کلیه قواعد نیز هرگاه واژه یا فعل جدیدی می‌سازد باید آن را تعریف کنند. فعل سازی نادرست از اقسام تصرفات نادرست قانونگذار است که گاه نتیجه عدم توجه به ساخت افعال مرکب است و گاه نتیجه تبعیت او از گفتار عوام. از نمونه‌های فعل سازی ماده ۶۳۳ ق.م.ا است که مقرر می‌دارد: «امانت‌گذار باید مخارجی را که امانت‌دار برای حفظ مال ودیعه کرده است به او بدهد». در این ماده «مخارجی... کرده است» فعل جمله است که علی‌القاعده باید از مصدر فارسی «مخارج کردن» اخذ شده باشد، در حالی که چنین مصدری در زبان فارسی به این معنا وجود ندارد. اگر ماده به این شکل نوشته می‌شد: «امانت‌گذار باید مخارجی را که امانت‌دار برای حفظ مال ودیعه تقبل کرده است به او بدهد»، هم ماده روشن‌تر بود و هم قواعد دستوری رعایت شده بود.

تأکید بیش‌تر از حد و غیر منطقی قانون‌نویسان بر موجزنویسی از علل عمده این‌گونه اشتباه‌ها و بدنویسی‌ها است، در حالی که موجزنویسی وسیله اتقای روشن مفهوم در اقل کلمات است، نه استفاده از اقل کلمات برای بیان مفهوم ولو آن‌که مفهوم را به روشنی نرساند. نمونه‌ای دیگر از فعل سازی غلط ماده ۵ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن، مصوب ۱۳۶۷/۸/۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام^۱ است: «هر کس تریاک و دیگر مواد مذکور در ماده ۴ را خرید [= خریداری]، نگهداری، مخفی یا حمل کند...» در این ماده فعل «خرید کند» به جای «خریداری کند» یا «بخرده از ساخته‌های قانونگذار است و مجوزی در میان اهل لغت ندارد. دقت در خصوصیت فعل‌های مرکب و دو بخشی، احتمال بروز این اشتباهات را بسیار کم می‌کند.

۶. پرهیز از آوردن حشو

منظور از حشو، آن کلماتی است که وجود و عدمشان در متن علی‌السویه است و به لحاظ مفهومی نیازی به آن‌ها نیست. ممکن است وجود این کلمات در متون ادبی یا اشعار موجه باشد، اما در متن‌های قانونی که در آن‌ها اصل بر ایجاز است و هر کلمه فقط هنگامی باید به کار رود که ضرورت ایجاب کند، آوردن کلمات مترادف و انواع حشو به هیچ وجه جایز نیست.

اصل انشایی «كثرة العبي تدل على كثرة المعنى» نافی آمدن کلماتی در قانون است که معنای خاصی را به مفهوم جمله نمی‌افزاید. قانون‌نویس باید متن قانون را چنان انشا کند که امکان حذف هیچ کلمه‌ای از آن خواه به قرینه لفظی و خواه به قرینه معنوی موجود نباشد. نمونه‌ای از موارد به کار رفتن حشو در قانون، متن ماده ۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری است. حسب این ماده: «جرائم از جهت اقامه و تعقیب دعوا به سه دسته به شرح زیر تقسیم می‌شوند: ۱) ... ۲) ...» در حالی که آوردن «به شرح زیر» در متن ماده به هیچ وجه ضرورت نداشته است. همچنین است ماده ۳ «قانون معادن»^۱ مصوب ۱۳۷۷/۲/۲۷ بدین نحو:

ماده ۳. مواد معدنی به شرح زیر طبقه‌بندی می‌شوند: الف) موادی معدنی طبقه یک (عبارت هستند از: ... ب) مواد معدنی طبقه دوم (عبارت هستند از: ...» در حالی که عبارت هستند از حشو است و به کار رفتن هیچ ضرورتی ندارد.

در ماده ۵۵۱ قانون مدنی ایران نیز عبارت «در صورت» که در بندهای این ماده ذکر گردیده، هیچ معنایی را علاوه بر آنچه در صدر ماده گفته شده افاده نمی‌کند و حشو است. طبق این ماده: «عقد مضاربه به یکی از علل ذیل منسوخ می‌شود:

۱. در صورت فوت یا جنون یا سفه احد از طرفین،

۲. در صورت مفلس شدن مالک،

۳. در صورت تلف شدن تمام سرمایه و ربح،

۴. در صورت عدم امکان تجارنی که منظور طرفین بوده.

حذف «در صورت» از بندهای این ماده، درست‌تر است و به معنای ماده آسیب نمی‌رساند.

در ماده ۲۶۴ ق.م. نیز عبارت «به وسیله» نمونه حشو زاید است و گویا علت آمدن این

عبارت در متن ماده، ترجمه کلمه «بواسطة» است که در متن ماده ۱۹۳۴ قانون مدنی فرانسه که

ماده ۲۶۴ ترجمه آن محسوب می‌شود، وجود دارد. نگارش این ماده به شکل زیر به لحاظ

نگارشی صحیح‌تر است:

ماده ۲۶۴. تعهدات به یکی از طرق ذیل ساقط می‌شود:^۲

۱. مجموعه قوانین ۱۳۷۶، ص ۲۰۱.

۲. ر.ک: شهید مهدی، لفظ تعهدات، که همین ایراد را بر ماده ۲۶۴ وارد دانسته است.

۱. وفا به عهد،

۲. اقاله،

۳. ابراه،

۴. تبدیل تعهد،

۵. تهاتر،

۶. مالکیت مافی الذمه.

عباراتی مثل «بدیهی است»، «به نحوی از انحاء» (به جای «به نحوی»)، «به جهتی از جهات» (به جای «به جهتی» که البته «به جهتی» به لحاظ ادبی غلط است) یا «به علتی از علل» (به جای «به علتی») نمونه‌های شایع حشو در متون قانونی است.

۷. پرهیز از حذف ارکان اصلی جمله

جمله وسیله انغای مفاهیم مورد نظر قانونگذار است. هر جمله حسب این که فعلیه باشد یا اسمیه ارکان متفاوت دارد که در جمله فعلیه، فعل و فاعل و مفعول است و در جمله اسمیه، مستدالیه و مسند و فعل ربطی. قانون‌نویس از آن جا که در مقام انشا و نگارش مواد قانونی است باید بر این ارکان و نوع جمله واقف باشد و بیهوده ارکان جمله را به علل نادرست حذف نکند؛ چه این امر به ابهام جمله و نارسایی ماده قانون می‌انجامد. البته عدم دقت در به کار بردن مواردی مثل قید، متمم، بدل و صفت نیز مشکلاتی را در فهم معنای قانونگذار باعث می‌شود که به دلیل جنبی بودن و عمدتاً فنی بودن آن در مبحث راجع به «ویراستاری»^۱ ذکر خواهد شد.

تبصره ۲ ماده ۲۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مقرر می‌دارد: «اگر در حوزه دادگاه کانون اصلاح و تربیت وجود نداشته باشد، به تشخیص دادگاه در محل مناسب دیگری نگهداری خواهد شد.» که در این تبصره کلمه «طفل»، یعنی نهاد جمله بی سبب حذف شده است، در حالی که بایست ذکر می‌شد و تبصره بودن متن یا این که موضوع راجع به طفل است این اشکال و نادرستی ادبی را توجیه نمی‌کند.

۱. ر.ک.: همین کتاب، ص ۲۱۳ و بعد.

نمونه دیگر ماده ۱ قانون مدنی ایران (اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴) است که در قسمت اخیر آن چنین آمده است: «رئیس جمهور باید ظرف مدت پنج روز آن را امضا و به مجریان ابلاغ نماید و دستور انتشار آن را صادر کند و روزنامه رسمی موظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت پس از ابلاغ [آن را یا قانون را] منتشر نماید».

در این ماده مفعول فعل «منتشر نماید» که همان «قانون» یا ضمیر جانشینش، یعنی «آن» است، بدون علت ادبی حذف شده است.

همچنین است ماده ۴ «قانون تشویق احداث و عرضه واحدهای مسکونی استیجاری»،^۱ مصوب ۱۳۷۷/۳/۲۴ که مقرر داشته است: «به دولت اجازه داده می‌شود به منظور بهره‌برداری و اخذ مال الاجاره و بازپرداخت وام بانکی مربوط، واحدهای استیجاری احداث شده را به شهرداری‌های مربوط واگذار نماید تا [شهرداری‌ها] زیر نظر شورای شهر [این واحدها را] به افراد واجد شرایط واگذار نمایند». حذف فاعل و مفهوم فعل «واگذار نمایند» در این ماده توجیه دستوری ندارد و به لحاظ ادبی نادرست است.

در مواردی این چنین نمی‌توان شتابزدگی مقنن یا معلوم بودن موضوع را بهانه بدنویسی قلمداد کرد؛ چه همان طور که گفتیم اولاً در لحظه نگارش قانون، قانونگذار لباس ادیبان را بر تن کرده و باید آن طور که به لحاظ دستوری صحیح است بنگارد و ثانیاً هیچ قانون‌نویسی نباید به بهانه شتابزدگی متنی نادرست بنویسد.

۸. پرهیز از حذف بدون قرینه

در نزد دستورنویسان گاه می‌توان کلماتی از جمله را بنا به دلایلی حذف کرد، بی آن که در این موارد معنا و مفهوم جمله یا صحت دستوری آن مخدوش گردد. این موارد تحت عنوان «حذف به قرینه» بررسی می‌شوند که خود به «حذف به قرینه لفظی» و «حذف به قرینه معنوی» تقسیم می‌شود. در حذف به قرینه لفظی، کلمه‌ای به واسطه آمدن کلمه مشابهش حذف می‌گردد. مثلاً در جمله «قاتل مرتکب قتل شده است و گریخته است» می‌توان فعل «است» را بنا به قرینه لفظی حذف کرد و گفت: «قاتل مرتکب قتل شده و گریخته است». در قرینه معنوی، حال و هوای

۱. مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۱۵۷.

بیان و فضایی که گوینده و شنونده در آن قرار دارند، مجوز حذف کلمه یا کلمات است که نمونه مشخص آن در جواب سؤال‌ها یا جمله‌های دعایی و امری مصداق می‌یابد. برای مثال در پاسخ به سؤال «آیا مرتکب قتل عمد مستحق قصاص است» جواب «بله» کفایت می‌کند و نیاز نیست گفته شود: «بله مرتکب قتل عمد مستحق قصاص است». یا در جمله‌های دعایی صرف گفتن «ان شاء الله» به این معنا است که «اگر خداوند موضوع دعا را اراده فرماید چنین می‌شود» یا جمله امری «ورود ممنوع» یعنی «ورود به این محل ممنوع است».

حذف شدن کلمات به واسطه وجود قرینه معنوی یا لفظی چنان‌که گفته شد مجاز است، اما حذف بدون قرینه جواز ادبی ندارد، بلکه منع ادبی دارد؛ چرا که به هنگام این نوع حذف کردن، خواننده در فهم درست متن به تکلف خواهد افتاد و این امر با اصل روانی و گویایی کلام منافات دارد.

ماده ۶۵۴ قانون مدنی نمونه‌ای از حذف نادرست است. بر طبق ماده: «قمار و گروه بندی باطل و دعاوی راجعه به آن مسموع نخواهد بود...». قانونگذار نیاست فعل «است» پس از کلمه «باطل» را به قرینه فعل «نخواهد بود» حذف می‌کرد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد در حذف به قرینه یکی از دو فعل مشابه حذف می‌شود؛ گویی متن این ماده چنین بوده است: «قمار و گروه‌بندی باطل نخواهد بود و دعاوی راجعه به آن مسموع نخواهد بود» که آن‌گاه فعل اول به قرینه فعل دوم حذف شده است.

نمونه دیگر حذف نادرست ماده ۵۸۹ همین قانون است که می‌گوید: «هر شریک‌المال می‌تواند هر وقت بخواهد تقاضای تقسیم مال مشترک را بنماید، مگر در مواردی که تقسیم به موجب این قانون ممنوع یا شرکاً به وجه ملزومی ملتزم بر عدم تقسیم شده باشند». با حذف شدن فعل مربوط به «ممنوع» و وجود تنها فعل جمله یعنی «شده باشند»، چنین به نظر می‌رسد که فعل اول «ممنوع شده باشند» بوده که قسمت اخیر آن به قرینه لفظی فعل دوم حذف شده است، حال آن‌که فعل اول باید «ممنوع است» باشد و بدین ترتیب، حذف «است» از جمله هیچ توجیه ادبی ندارد.

همچنین است بند «الف» ماده ۱۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری که مقرر می‌دارد: «هرگاه احکام صادره از دادگاه‌های بدوی به لحاظ عدم تجدید نظر خواهی قطعی شده باشد، پرونده به آخرین شعبه دادگاه بدوی صادرکننده حکم ارسال

امی شود] تا پس از نقض کلیه احکام با رعایت مقررات مربوط به تعدد جرم، حکم واحد صادر نماید. در این ماده حذف فعل «می‌شود» پس از کلمه «ارسال» هیچ فریته‌ای ندارد و کاملاً نادرست است.

در مواردی که پای تفسیر ادبی به میان می‌آید، به ویژه در مواردی مثل ماده ۵۸۹ یا ۶۵۴ قانون مدنی قانونگذار نمی‌تواند بر خلاف دستور فارسی، استدلال کند و باید به اصول تفسیر ادبی و نکات دستوری تسلیم شود. این که چرا تا حال چنین اشکالاتی مطرح نشده عمدتاً نتیجه خو گرفتن حقوقدانان با این روش غلط نگارش قانون بوده است و الاً بر اساس اصل پانزدهم قانون اساسی همواره می‌توان این گونه نادرستی‌ها را مطرح و به آن‌ها استناد کرد.

۹. پرهیز از زیاده‌گویی

زیاده‌گویی در قانون نویسی به مواردی اطلاق می‌شود که قانون نویس بی آن که برای فهم مطلب نیاز به اطاله کلام بوده باشد، عبارت، جمله، یا ماده‌ای را در قانون بیاورد. تفاوت این مورد با حشو این است که در حشو آنچه زیاده محسوب می‌شود، به لحاظ دستوری بیش‌تر نقش قیدی یا متممی دارد و از لحاظ تعداد واژه به بیش از چند کلمه نمی‌رسد، اما در خصوص زیاده‌گویی، گاه حتی یک ماده به تمامی زاید است و نیازی به آن در قانون احساس نمی‌شود. زیاده‌گویی با اصل «ایجاز عبارات قانونی» و اصل «کثرة المبني تدل علی کثرة المبني» مغایرت دارد.

نمونه‌ای از زیاده‌گویی در متن قانون ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری است که مقرر می‌دارد: «آلات و ادوات جرم از قبیل حربه، اسلحه، اسناد ساختگی، سکه تقلبی و کلیه اشیایی که در حین بازرسی به دست آمده و می‌تواند موجب کشف جرم یا اقرار متهم به جرم باشد باید ضبط شده و در صورت مجلس هر یک از اشیای مزبوره تعریف و توصیف شود؛ حال آن که عبارت «هر یک از اشیای مزبوره» زاید است و نیازی به آن در ماده نیست و متن ماده بدون این عبارت نیز مفید معنا است.

گاه علت زیاده بودن متن قانون عدم التفاوت قانونگذار به کلیاتی است که خود مقرر داشته است. برای مثال در حقوق ایران و فقه اسلامی، امین، مشول خسارتی که بر مال مورد

امانت وارد می‌آید نیست، مگر در صورت تعدی و تفریط و به طور کلی «تقصیر».^۱ این اصل در ماده ۶۳۱ ق.م. به شکل یک متن قانونی در آمده است که حسب آن: «هرگاه کسی مال غیر را به عنوانی غیر از مستودع متصرف باشد و مقررات این قانون او را نسبت به آن مال امین قرار داده باشد، مثل مستودع است. بنابراین... ضامن نمی‌باشد، مگر در صورت تفریط یا تعدی...». با وجود این ماده و اصل مسلم پذیرفته شده در حقوق ایران و فقه امامیه، ذکر این که فلان امین در صورت تعدی و تفریط ضامن است، زیاده‌گویی در قانون است که مصداق آن ماده ۷۸۹ ق.م. است: «رهن در ید مرتهن امانت محسوب است و بنابراین مرتهن مسئول تلف یا ناقص شدن آن نخواهد بود مگر در صورت تقصیر». با توجه به آنچه گفته شد در متن این ماده: «و بنابراین... مگر در صورت تقصیر» تماماً زاید و نیازی به ذکر آن نبوده است.

صدر ماده ۲۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری نیز نمونه‌ای دیگر از زیاده‌گویی است. طبق این ماده: «دادگاه پس از ختم رسیدگی با استعانت از خداوند متعال و تکیه بر شرف و وجدان و با توجه به محتویات پرونده و ادله موجوده در همان جلسه میادرت به صدور رأی می‌نماید مگر...» که در این ماده نیازی به ذکر «با استعانت از خداوند متعال و تکیه بر شرف و وجدان» نبوده و به واقع مفاد این عبارت قابل حذف است و بدون آن نیز مراد مقنن حاصل است؛ چه امکان احراز این دو امر وجود ندارد.

۱۰. رعایت اصطلاحات

حقوق، علم اصطلاحات است و قانون‌نویس همواره باید دقت کند که اولاً این اصطلاحات را به لحاظ صورت اشتباه ننویسد و ثانیاً اصطلاحی را به جای اصطلاح دیگر به کار نبرد؛ چه در هر دو صورت آنچه به نگارش در آمده با اصل «صراحت قانون» مغایرت دارد.

نمونه‌ای از عدم رعایت اصطلاحات در قانون مدنی ایران، به کار بردن «رهن» به جای «مال مرهونه» یا «عین مرهونه» در مواد راجع به رهن است (ماده ۷۷۶ به بعد). برای مثال ماده ۷۸۴ می‌گوید: «تبدیل رهن به مال دیگر به تراخی طرفین جایز است»، حال آن که باید گفته می‌شد: «تبدیل عین مرهونه به مال دیگر به تراخی طرفین جایز است»؛ چنان که در ماده ۷۹۱ دیده می‌شود.

۱. ر.ک: ماده ۹۵۱ (تعریف تعدی)، ماده ۹۵۲ (تعریف تفریط) و ماده ۹۵۳ (تعریف تقصیر).

همچنین است ماده ۲۹۲ ق.م. که در آن اصطلاح «تبدیل تعهد» به کار رفته و موارد حصول آن طی بند ۳ ذکر گردیده در حالی که بند ۳ مصداق «انتقال طلبه» است و از این رو به کار بردن اصطلاح «تبدیل تعهد» در این خصوص، نوعی اشتباه در به کار بردن اصطلاح است.^۱

«قرار تأمین وثیقه» در ماده ۱۴۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، به جای «قرار وثیقه» نیز نمونه‌ای از اشتباه در به کار بردن اصطلاحات است؛ چه ماده ۱۳۲ به هنگام بیان انواع تأمین کیفری آن را به این گونه تعریف نکرده و در نزد حقوقدانان نیز به این نحو به کار نمی‌رود. طبق ماده: «... قاضی مربوط مکلف است از قرار تأمین وثیقه [= قرار وثیقه] رفع اثر نماید.»

۱.۱. پرهیز از حصر و احصای نادرست

آنچه قانونگذار در خصوص فروع یک موضوع می‌گوید، هم چنان که در مورد «مثل آوری» بی مورد گفته شده صرفاً بیان مثال است و از باب تفهیم، اماگاه قانون مواردی را از باب «احصاء» بیان می‌کند و در حقیقت مجموعه بسته‌ای را معرفی می‌کند. برای مثال ماده ۲۰۰ قانون مجازات اسلامی در مقام احصاء می‌گوید: «در صورتی حد سرقت جاری می‌شود که شرایط زیر موجود باشد: ۱) ...؛ اما در مقام احصاء بودن و احصای ناقص کردن از شیوه درست قانون نویسی به دور است و از مصادیق «سکوت در مقام بیان» محسوب می‌گردد که در نزد حقوقدانان، قبیح است. نادرستی احصای نادرست علاوه بر مغایرتش با اصل مزبور، برخاسته از این است که موجب ابهام در قانون می‌شود و پای استنباط و تفسیرهای بعضاً نابجا را باز می‌کند. در حالی که اگر قانون‌نویس حوصله کند و دقت به خرج دهد و تمام موارد مشمول را یکجا ذکر کند چنین نخواهد شد.

ماده ۶۳۸ قانون مدنی می‌گوید: «حواله عقدی است لازم و هیچ یک از محیل و محتال و محال علیه نمی‌تواند آن را فسخ کند، مگر در مورد ماده ۷۲۹^۲ و یا در صورتی که اختیار فسخ

۱. برای تفصیل پیش‌تر رجوع کنید به: سقوط تمهیدات، ص ۱۳۹.

۲. ماده ۷۲۹: «هرگاه در وقت حواله، محال علیه معسر بوده و محتال جاهل به اعسار او باشد محتال می‌تواند حواله را فسخ و به محیل رجوع کند.»

شرط شده باشد. قید «مگر» می‌رساند که قانونگذار در مقام احصای تام بوده، اما آنچه ذکر شده تمام کلام نیست؛ چرا که حسب قواعد حقوقی هر عقد لازم را می‌توان با اقاله نیز فسخ کرد و اقاله حواله نیز به وسیله کسانی که در انعقاد آن دخالت داشته‌اند ممکن است.^۱

همچنین است وضعیت ماده ۳۹۶ قانون مدنی که می‌گوید: «اختیارات از قرار ذیلند... و از ده خیار نام می‌برد، در حالی که به حکایت متون فقهی و حقوقی و مفاد برخی مواد دیگر قانون مدنی خیارهای دیگری نیز وجود دارد؛ مثل خیار تفریس (ماده ۳۸۰)، خیار تعدر تسلیم (ماده ۲۳۹، ۲۴۰ و ۳۸۰)، و خیار ما یفسد لیومه (ماده ۴۰۹).^۲

طبق گفته دکتر جعفری لنگرودی ماده ۲۶۴ ق. م. در احصای اسباب سقوط تعهدات بکلی ناقص است و برای مثال این موارد را نیز باید شامل می‌شد: (۱) ضمان ناقل ذمه، (۲) سپری شدن مدت تعهد، (۳) انتفای موضوع تعهدات مستمر مانند اجاره یا فوت مکفول، (۴) فسخ به خیار، (۵) فسخ به رجوع در عقود قابل رجوع، (۶) فسخ به جواز در عقود جایز، (۷) سقوط عقد بیمه، (۸) تعدر اجرای عقد.^۳

احصای نادرست گاه ناشی از اشتباه کاری مقنن است و گاه نتیجه شتابزدگی او که البته مورد اخیر عمده‌تر است و هر دو با شأن قانونگذاری می‌بایست دارد. قانونگذار باید متوجه باشد که شتابزدگی‌های او و پرهیزکردنش از صرف وقت لازم برای نگارش یک ماده و تحقیق در اطراف آنچه باید بنگارد، موجب می‌گردد که ساعات فراوانی در طول سالیان اعتبار قانونی نگه نگاشته، توسط دست‌اندرکاران قانون، اهم از قضات، استادان حقوق و شارحان قانون، صرف توضیح نکاتی می‌شود که او به واسطه شتابزدگی و غیره از قلم انداخته است. قانونگذار در مورد قانونی که می‌نویسد، همواره در مقام بیان است و از این رو نباید مطلب لازمی را سکوت بگذارد.

۱. کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ص ۴۶۹.

۲. ر. ک: امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۴۶۱ به بعد.

۳. ماده ۲۶۴، تعهدات به یکی از طرق ذیل ساقط می‌شود: (۱) به وسیله وفای به عهد، (۲) به وسیله اقاله، (۳) به وسیله ابراء، (۴) به وسیله تبدیل تعهد، (۵) به وسیله تفریس، (۶) به وسیله مالکیت مافی‌الذمه.

۴. بسوط، ش ۱۰۶۲۴.

۱۲. پرهیز از ذکر کلمات مبهم و دو پهلو

ذکر کلماتی که معنای دقیق و صریح ندارند از صراحت و روشنی قانون می‌کاهد و از این رو باید هاز به کار بردن الفاظی که ممکن است در آینده [آن‌ها را] جور دیگر تفسیر و تعبیر کنند^۱ خود داری شود. همچنین است به کار بردن الفاظی که در زمان نگارش قانون نیز معنای دقیق ندارند. گمان نمی‌رود که در زبان فارسی دایره لغات حقوقی آن قدر محدود باشد که قانونگذار نتواند کلمه دقیق و صریح مورد نیازش را بیابد. نهایت این است که قانونگذار مجاز است در این گونه موارد وضع اصطلاح و کلمه کند و پس از تعریف کردن آنچه بر ساخته، اصطلاح و کلمه را در قانون به کار برد. لزوم استفاده از کلمات صریح به ویژه در متون کیفری که با جان مردمان ارتباط دارد بسیار مهم است. برای مثال با توجه به تفاوتی که در برخی متون بین مجازات جرائم ارتكایی در شب و جرائم ارتكایی در روز وجود دارد، قانونگذار ملزم است کلمه شب را دقیقاً تعریف کند و نمی‌تواند فهم عرف و متبادر عرفی را ملاک قرار دهد؛ چه در نزد عرف «شب» معانی متعدد دارد؛ گاه بر مبنای زمان محاسبه می‌شود (از ساعت... تا ساعت...)، گاه بر مبنای طلوع و غروب خورشید، و زمانی حسب اوقات شرعی.

نمونه‌ای از کاربردهای کلمه مبهم در متون قانونی تبصره ۱ ماده ۲ و آیین نامه اجرایی قانون استخدام قضات^۲ مصوب ۱۳۵۹/۴/۲۳ است که می‌گوید: «داوطلبان شغل قضاوت چنانچه «مدت قابل توجهی» در نزد محاکم و دادسراها انجام وظیفه کرده باشند... از گذراندن دوره کارآموزی معاف خواهند شد؛ حال آن که «مدت قابل توجه» هیچ معیار مشخص و قابل تعیین ندارد و قدر متیقن این است که از ۳ ماه به بعد را شامل می‌شود.

همچنین است کلمه «نادرستی» در بند ۳ ماده ۳ همین قانون که می‌گوید: «اشخاص زیر از پذیرفته شدن در کادر قضایی محرومند...» (۴) اشخاصی که به نادرستی و فساد اخلاق شهرت دارند؛ در حالی که مفهوم مشخصی برای «نادرستی» یا حتی «نادرستی اخلاق» وجود ندارد. اصطلاح «محمومیت مؤثر» که اولین بار از طریق قانون راجع به مجازات اسلامی در حقوق ما وارد شد نیز مثالی دیگر در این خصوص است. ابهام این اصطلاح قانونگذار را وا داشت تا در ۱۳۶۶/۷/۲۹ «قانون تعریف محكومیت‌های مؤثر در قوانین جزایی» را برای رفع ابهام به تصویب برساند.

۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۲۲۰.
 ۲. مجموعه قوانین ۱۳۵۹، ص ۳۸ از آیین نامه‌ها.

۱۳. پرهیز از ذکر تعاریف غیر لازم

ذکر تعریف زمانی در قانون ضرورت دارد که قانونگذار اصطلاحی را خود به وجود آورده و در صدد تبیین آن است یا در حوزه معنایی یک اصطلاح تصرفاتی را به عمل آورده است. این تعاریف در قوانین مفصل معمولاً در ابتدای قانون و در تحت عنوان «کلیات» یا «تعاریف» ذکر می‌شوند. البته در قانون مدنی ایران تعریف‌های هر بحث در نخستین ماده مربوط به آن آمده که به لحاظ فنی صحیح است، بدین معنا که در حقیقت هر یک از مباحث مربوط به بیع، هبه، وصیت و غیره، قانونی مستقل است و این امکان وجود نداشته که در نخستین بخش قانون مدنی طی مواد متعدد و پر تعداد تمام تعاریف بیاید و آن‌گاه در مثلاً پانصد یا هفتصد ماده بعد مطالب راجع به تعاریف مربوط ذکر گردد.^۱

تعاریفی که بدین گونه در قانون بیان می‌شود، باید در فهم معانی مواد کمک کند و از ابهام در قانون جلوگیری کند و الاً نیازی به آن‌ها نیست. از این رو تعریف «مودع» و «مستودع» در ماده ۶۰۷ قانون مدنی یا تعریف «معیر» با «مستعیر» در ماده ۶۳۶ و تعریف «ضامن»، «مضمون له» و «مضمون عنه» در ماده ۶۸۴ قانون مدنی، آن هم با توجه به مشخص بودن این تعاریف در فقه و نزد اهل حل و عقد و لغویان فاقد توجیه است، چنان که در خصوص صلح (ماده ۷۵۲ به بعد)، وکالت (ماده ۶۵۶ به بعد)، قرض (ماده ۶۴۸ به بعد) یا بیع (ماده ۳۳۸ به بعد) قانونگذار مدنی به درستی از این روش پیروی نکرده است.

با توجه به این امر ماده یکم قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری که می‌گوید: «آیین دادرسی کیفری مجموعه اصول و مقرراتی است که برای کشف و تحقیق جرائم و تعقیب مجرمان و نحوه رسیدگی و صدور رأی و تجدید نظر و اجرای احکام و تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضایی وضع شده است» زاید و غیر ضروری است. در آیین دادرسی کیفری فرانسه نیز تعریفی از آیین دادرسی کیفری به چشم نمی‌خورد. عدم اقدام قانونگذار ایرانی به تعریف قانون در قانون مدنی یا تجارت راه درستی است که باید توسط سایر قانون نویسان پیموده شود.

۱. در قوانین انگلیس بر خلاف قوانین فرانسه و کشورهای تابع آن، سواره‌بخشی تحت عنوان «تعاریف» (definition) وجود دارد و در آن کلیه الفاظ مهم قانون و اصطلاحات کلیدی تعریف می‌شوند. برای مثال رجوع کنید به قانون تراستی ۱۹۲۵ (Trustee Act 1925) یا قانون اسوال ۱۹۲۵ (Law of Property Act 1925)

۱۴. رعایت رسم‌الخط واحد

زبان فارسی تا حال فاقد رسم‌الخط یکسان و مشخص بوده، خواه از این رو که در نزد علما در مقابل زبان عربی ارزش درجه دوم داشته و از این لحاظ به لحاظ رسم‌الخط تحت تأثیر این زبان بوده، خواه به این علت که کاتبان و نسخه‌نویسان صرفاً سعی در حفظ متون داشته‌اند و در اکثر موارد دغدغه آن‌ها به پایان بردن بکتاب متن بوده، آن‌ها هم به هر رسم‌الخط و با هر نوع اتصال و انفصال بین کلمات، و خواه بدین سبب که برای خوش‌نویسان کلمه و واژه در حکم مواد اولیه کار بوده، و بیش از آن که به رسم‌الخط اندیشیده باشند، نحوه ترکیب و زمینه و کُرسی در نظرشان واجد اهمیت بوده است. حتی در نزد بزرگانی چون علامه دهخدا یا علامه قزوینی هم نحوه و طریق رسم‌الخط فارسی موضوعیت چندانی نداشته و آن‌ها به هر قسم که خواسته‌اند نوشته‌اند.

اما در دهه‌های اخیر و با تأسیس فرهنگستان‌ها و اساساً پدید آمدن مقوله‌ای به نام دستور زبان فارسی، شیوه نگارش، از موارد توجه اهل ادب است و بدین علت، آن‌ها که مدعی احاطه بر ادبیات هستند سعی دارند به هنگام نگارش رسم‌الخط واحدی را به کار ببرند. البته بسیار است رسم‌الخط‌هایی که صحیح نیست و به لحاظ دستوری اعتباری ندارد، اما رعایت یکسانی در همین شیوه نیز بر بی‌نظمی ارجحیت دارد.

در سال‌های اخیر بر اثر اهمیت یافتن رسم‌الخط و توجه به رفع مشکلات موجود بر سر راه پیشرفت زبان فارسی و چگونگی کامپیوتری کردن این زبان و تسهیل آموزش آن به خارجیان، موضوع رسم‌الخط اهمیت فراوان یافته است و حتی بخشی از کتاب‌های درسی دانش‌آموزان را نیز تشکیل می‌دهد.

از این رو قانونگذار نیز به عنوان شخصی که به هر حال با کلمه و نگارش سروکار دارد نمی‌تواند از کنار مقوله رسم‌الخط بی‌اعتنا بگذرد و هر طور که میل داشت، آن‌ها هم بدون رعایت یکسانی و هماهنگی در نحوه نوشتن کلمات، مواد قانون را بر صفحه کاغذ بنگارد. البته چنین مشکلی در زبان فرانسه یا انگلیسی اساساً به حد شدید وجود ندارد، چه عمده سألۀ رسم‌الخط تعیین مواضع وصل و فصل اجزای کلام است که در زبان‌های مزبور به دلیل جدا نوشته شدن حروف، چنین سألۀ‌ای به وجود نمی‌آید و سألۀ عمده در این دو زبان، ساختن نگارشی کلمات مرکب است که مثلاً آیا به خطوط تیره در بین اجزایشان نیاز دارند یا

نه که البته مصداق‌های این مورد نیز بسیار کم است. برای مثال موضوع این است که brother - in - law درست یا brother in law.

در زبان عربی نیز مسأله بیش‌تر به نحوه نوشتن کلماتی مربوط است که در آن‌ها همزه به کار رفته است و در مورد سایر کلمات اعم از اسم و فعل و حرف بخشی به چشم نمی‌خورد. برای مثال در زبان عربی، می‌نویسند هیأت و هیئت، سئفه و مسأله، شئون و شوؤن و...؛ اما به هر حال در تمام این زبان‌ها نویسندگان هماهنگی در نگارش را رعایت می‌کنند و در متن واحد چند گونه نمی‌نویسند.

در زبان فارسی نیز قانونگذار باید مشخص کند که چگونه می‌نویسد: آیا پیوسته‌نویسی را می‌پسندد و برای مثال «می» «ها»، «تر» و «که» را جدا می‌نویسد یا این که تابع جدا نویسی است و اصل را بر جدا نوشتن کلمات قرار داده است.

البته گرفتار کردن نویسندگان قانون به این امر شاید آنان را از امور اصلی بازدارد و اصولاً دانستن این امور در حوزه تخصص آن‌ها هم نیست و از این رو باید متن قانون را پس از تصویب به «ویراستاری» سپرد تا این‌گونه اصلاحات رسم الخطی در خصوص مصوبات اعمال گردد.

۱۵. التقات به اصول استنباطی و تفسیری

قانونگذار در نگارش قانون باید اصول تفسیر و استنباط را در نظر داشته باشد. این اصول به قانونگذار هم در نگارش قانون کمک می‌کنند و هم او را از ذکر مواردی که با توسل به آن اصول به راحتی قابل استنباطند بی‌نیاز می‌کنند؛ به ویژه زمانی که خود در مواد کلی یا کلیات، قانون قبلاً این اصول را بنا به دلایل مختلف به صورت ماده قانون به تصویب رسانده باشد. برای مثال ماده ۳۵۶ ق.م. می‌گوید: «هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده شود، یا قرائن دلالت بر دخول آن در مبیع نماید داخل در بیع و متعلق به مشتری است، اگر چه در عقد صریحاً ذکر نشده باشد و اگر چه متعاملین جاهل بر عرف باشند». با تکیه بر این ماده و اصلی که در آن مقرر گردیده به راحتی می‌توان استنباط کرد که «هر چه حسب عرف یا عادت یا قرائن داخل در مبیع نباشد، متعلق به مشتری نخواهد بود، مگر آن که به این امر تصریح شده». بنابراین با وجود این امر استنباطی که نتیجه ارتکاز عقلی و از بدیهیات

استنباط شده از ماده ۳۵۶ است، دیگر هیچ نیازی به ماده ۳۵۷ و ۳۵۹ نبوده، چه مفاد این دو ماده دقیقاً از ماده ۳۵۶ به آسانی استنباط می‌گردد. البته در این مورد، حکم ماده ۳۵۸ نیز چیزی بیش از آنچه گفتیم را بیان نمی‌کند.

- ماده ۳۵۷: هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع میبشمارده نشود، داخل در بیع نمی‌شود، مگر این که صریحاً در عقد ذکر شده باشد.

- ماده ۳۵۹: هر گاه دخول شیء در مبیع عرفاً مشکوک باشد، آن شیء داخل در بیع نخواهد بود مگر این که تصریح شده باشد.

مفهوم مخالف ماده ۳۵۶ به نحوی که ذکر شد، مفهوم هر دو ماده ۳۵۷ و ۳۵۹ را به روشنی بیان می‌کند و نیازی به انشای این دو ماده نبوده، مگر این که گفته شود این دو ماده از باب تأکید بر مفهوم ماده ۳۵۶ بیان گردیده که در جواب باید گفت کار قانونگذار ذکر حکم است نه این که در متن قانون گاه به گاه دست به تکرار و تأکید بزند، بلکه تأکید بر مفهوم حکم قانونگذار و ارزش ویژه‌ای که او برای احکامش قائل است را باید در نحوه عمل و اجرای قانون بازچسب.

همچنین است قسمت اخیر ماده ۶۶۹ قانون مدنی که از مفهوم مخالف صدر ماده قابل استنباط است. طبق این ماده: «هر گاه برای انجام امر، دو یا چند نفر وکیل معین شده باشد، هیچ یک از آن‌ها نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران دخالت در آن امر بنماید، مگر این که هر یک مستقلاً وکالت داشته باشد...». از این بیان می‌توان استنباط کرد که «اگر هر یک مستقلاً وکالت داشته باشد، می‌تواند بدون دیگری یا دیگران در آن امر دخالت کند. با توجه به این مفهوم مخالف که در آن هیچ شبهه‌ای وجود ندارد، قسمت اخیر ماده که می‌گوید: «در این صورت هر کدام می‌تواند به تنهایی آن امر را به جا آورده نیاز به ذکر نداشته و نوعی تأکید بی‌مورد است که در قانون نویسی باید از آن پرهیز شود.

۱۶. پرهیز از ماده پردازی بی‌مورد

در بیان اصول شکلی ماده قانون گفته شد که اصولاً ماده قانونی به لحاظ حجم و اندازه حد مشخص و متعارفی ندارد، بلکه آنچه آن را محدود می‌سازد، حجم و اندازه مفهوم مستقلی است که قانونگذار قصد بیان آن را دارد. از همین رو گاه طول یک ماده به زحمت از یک سطر

فرا تر می‌رود و نگاه حجم یک ماده به بیش از یک صفحه می‌رسد. اما نگاه به نظر می‌آید که انشا کنندگان قانون از طولانی شدن ماده و اهمه داشته، یا مفهومی مستقل را ضمن چند ماده ذکر کرده‌اند یا این که به آوردن تبصره‌های متعدد متوسل گردیده‌اند؛ چه به لحاظ مفهومی تبصره نیز چیزی جدا از اصل متن ماده نیست. در این گونه موارد به راحتی می‌توان چند ماده را در تحت یک شماره قانونی آورد، بدون آن که به لحاظ نگارش قانون در ماده فراهم آمده اشکالی به چشم بخورد.

نمونه این حالت متن ماده ۲۶۲ قانون مدنی است که می‌گویید: «در مورد ماده قبل، مشتری حق دارد که برای استرداد ثمن عیناً یا مثلاً یا قیمتاً به بائع فضولی رجوع کند؛ حال آن که به راحتی می‌شد حکم این ماده را در پایان ماده ۲۶۱ آورد که این امر با روش قانون‌نویسی هماهنگی و تطابق بیش‌تر دارد. بدین ترتیب ماده ۲۶۱ بایست به صورت زیر انشا می‌شد: در صورتی که مبیع فضولی به تصرف مشتری داده شود، هر گاه مالک معامله را اجازه نکند، مشتری نسبت به اصل مال و منافع مدنی که در تصرف او بوده ضامن است، اگر چه منافع را استیفا نکرده باشد و همچنین است نسبت به هر عیبی که در مدت تصرف مشتری حادث شده باشد. اما مشتری نیز حق دارد برای استرداد ثمن عیناً یا مثلاً یا قیمتاً به بائع فضولی رجوع کند. ماده ۵۴۶ و ۵۵۰ قانون مدنی ایران نیز مصداق دیگر این حالت است. طبق ماده ۵۴۶: «مضاربه عقدی است که به موجب آن احد متعاملین سرمایه می‌دهد با قید این که طرف دیگر با آن تجارت کرده و در سود آن شریک باشند...» و ماده ۵۵۰ مقرر می‌دارد: «مضاربه عقدی است جایزه».

با تصریح به جایز بودن عقد مضاربه در ماده ۵۴۶ دیگر نیازی به ماده ۵۵۰ نیست که بدین ترتیب ماده ۵۴۶ چنین خواهد شد: مضاربه عقدی جایزی است که...

وضعیت ماده ۱ و ۲ قانون تشکیل سازمان بازرسی کل کشور، مصوب ۱۳۶۰/۷/۱۹ نیز چنین است. ذکر این نکته ضرورت دارد که با تصریح اصل ۱۷۴ قانون اساسی^۱ به تشکیل این سازمان نیازی به ذکر متن آن اصل در ماده یک نبوده است.

۱. اصل ۱۷۴ قانون اساسی: «بر اساس حق نظارت قوه قضاییه نسبت به حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری، سازمانی به نام سازمان بازرسی کل کشور زیر نظر رئیس قوه قضاییه تشکیل می‌گردد. حدود اختیارات و وظائف این سازمان را قانون تعیین می‌کند».

طبق ماده یک قانون: «به منظور نظارت بر حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری و در اجرای اصل ۱۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، سازمانی به نام سازمان بازرسی کل کشور که در این قانون به اختصار سازمان نامیده می‌شود زیر نظر شورای عالی قضایی و با اختیارات و وظایف مندرج در این قانون تشکیل می‌شود؛ و بر اساس ماده دو: «وظایف سازمان به شرح زیر می‌باشد...».

شیوه درست این است که این دو ماده در هم ادغام شده در قالب یک ماده بدین ترتیب نگارش یابد: «در اجرای اصل ۱۷۳ قانون اساسی، سازمان بازرسی کل کشور که از این پس «سازمان» نامیده می‌شود با وظایف زیر تشکیل می‌گردد: (۱) ...».

نگارش مواد قانونی به این ترتیب و ماده‌پردازی بی‌جا با اصل «اجاز در قانون نویسی» مغایرت دارد؛ چه در ماده‌پردازی، قانون نویس به هر حال مجبور می‌شود کلمه یا کلماتی را بدون نیاز تکرار کند یا در متن ماده قانون به کار برد.

۱۷. پرهیز از وضع ماده تکراری و غیر ضرور

در متون قانونی که متشکل از مواد مختلف است فرض نسخ ماده‌ای از قانون توسط ماده دیگرش منتفی است و از این رو نیازی به تکرار مواد یا مفهومی خاص در طی چند ماده وجود ندارد ولو برای تأکید یا موارد دیگر؛ اما گاه قانون نویسان حکمی را در طی ۲ ماده ذکر می‌کنند که روش درستی نیست. برای مثال ماده ۲۳۷ قانون مدنی در ذیل فصل پنجم، یعنی «معاملاتی که موضوع آن مال غیر است یا معاملات فضولی» می‌گوید: «معامله به مال غیر جز به عنوان ولایت یا وصایت یا وکالت نافذ نیست ولو این که صاحب مال باطناً راضی باشد؛ ولی اگر مالک با قائم مقام او پس از وقوع معامله آن را اجازه نمود در این صورت، معامله، صحیح و نافذ می‌شود». با وجود این ماده و این که حکم مربوط به آن دقیقاً در محل خود بیان شده و این حکم به لحاظ مفهومی تمام است، دیگر نیازی به ماده ۳۵۲ قانون مدنی نیست که مقرر می‌دارد: «بیع فضولی نافذ نیست، مگر بعد از اجازه مالک، به طوری که در معاملات فضولی مذکور است». مفاد این ماده دقیقاً در ماده ۲۳۷ آمده و با منسوخ نبودن ماده مذکور نیازی به ماده ۳۵۲ نبوده است.

۱۸. استفاده نکردن از پرانتز در متن قانون

علامت پرانتز یا دو کمان از نشانه‌های جدید سجاوندی است که از غریبان اتخاذ شده و در زبان فارسی کاربرد یافته است. موارد کاربرد این علامت در متون ریاضی داخل در بررسی ما نیست. در متون غیر ریاضی، پرانتز در مواقعی به کار می‌رود که کلمه‌ای مترادف با کلمه قبل در متن به کار می‌رود و در این صورت آنچه در پرانتز آمده صورت دیگر کلمه ما قبل آن است. مثل آن که معادل خارجی کلمات فارسی را گاه در جلو آن‌ها در داخل پرانتز می‌نویسند. به طور کلی از نظر معنایی آنچه در داخل پرانتز می‌آید، ارزشی کم‌تر از متن دارد و در بسیاری مواقع می‌توان آن را حذف کرد؛ هر چند که گاه اساساً آنچه در پرانتز آمده جمله معترضه یا بدل است و نباید در پرانتز آورده شود.

با توجه به این که در متون قانونی حسب اصل «کثرة العینی تدل علی کثرة المعنی» و اصل ایجاز در کلام، هیچ مطلب زاید و غیر ضروری نباید وجود داشته باشد، استفاده از پرانتز و آوردن مطالبی در داخل آن به هیچ وجه صحیح نیست. آنچه در پرانتز می‌آید، اگر واجد ارزش است باید جزء متن باشد و اگر نیازی به آن نیست و صرفاً نوعی توضیح و توجیه اضافی است باید حذف گردد. برای مثال بند «ج» ماده ۲، آیین نامه اجرایی قانون استخدام قضات و مستقلین به وزارت دادگستری و شرایط کارآموزی،^۱ مصوب ۱۳۵۹/۴/۲۴ در شرایط لازم برای داوطلبان مقرر می‌دارد:

«داشتن دانشنامه لیسانس در رشته قضایی از دانشکده‌های حقوق ایران یا کشورهای خارج و یا دارا بودن دانشنامه لیسانس در رشته الهیات از دانشکده‌های الهیات ایران و یا داشتن اجازه‌نامه قضاوت از مراجع صلاحیتدار (شواری عالی قضایی یا هیأت منتخب از طرف شواری مزبور که باید از بین دارندگان تحصیلات علوم اسلامی انتخاب شوند).
در این ماده ترکیب «مراجع صلاحیتدار» و نیز پرانتز زاید است و قسمت اخیر ماده باید به این نحو نوشته می‌شد: «... داشتن اجازه‌نامه قضاوت از شواری عالی قضایی...».

نمونه دیگر ماده یک «قانون آموزش مداوم جامعه پزشکی کشور»،^۲ مصوب ۱۳۷۵/۲/۱۲ است که بر طبق آن: «به منظور ارتقای سطح دانش و مهارت‌های شغلی جامعه پزشکی کشور، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی موظف است از تاریخ

۱. مجموعه قوانین ۱۳۵۹، ص ۳۸.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۷۵، ص ۱۰۱.

لازم‌الاجرا شدن این قانون نسبت به آموزش مداوم جامعه پزشکی کشور (پزشک، دانه‌پزشک، دکتر داروساز، دکترای حرفه‌ای و متخصصان علوم آزمایشگاهی تشخیص طبی و دکترای علوم بهداشتی)... اقدام نماید؛ حال آن‌که با ترکیب و جامعه پزشکی کشور باید ذکر شود، یا آنچه در داخل پرانتز آمده است؛ که به هر حال آمدن قسمت دوم با توجه به این که موجب صراحت بیش‌تر و رفع ابهام می‌گردد، درست‌تر است.

در متون قانون ما گاه پرانتز به نادرست به کار می‌رود که نمونه آن تبصره ۳ ماده واحده «قانون تعیین وضعیت استخدامی شورای عالی انقلاب فرهنگی»^۱، مصوب ۱۳۷۵/۱۱/۷ است که مقرر می‌دارد: «هر گونه استخدام جدید (کارکنان و اعضای هیأت علمی) در واحدهای این قانون حسب مورد تابع قانون استخدام کشوری و مقررات استخدامی اعضای هیأت علمی خواهد بود؛ در حالی که آنچه داخل پرانتز آمده نه توضیح کلمه ما قبل پرانتز است و نه معادل معنایی آن، بلکه دقیقاً جزء متن اصلی است و از این رو پرانتز به غلط به کار رفته است.

در پرانتز قرار دادن اعداد و حروف نیز از کاربردهای نادرست قانون است که باید از آن پرهیز شود. نمونه این کاربرد قانون اصلاح بندهای (ز) و (ح) ماده ۸۴ و بند (ج) ماده ۸۶ قانون محاسبات عمومی کشور^۲، مصوب ۱۳۷۵/۲/۱۲ یا «آیین‌نامه اجرایی بند (ی) تبصره (۲) قانون بودجه سال ۱۳۷۵ کل کشور»^۳، مصوب ۱۳۷۴/۱۲/۲۳ است. بهتر است برای مشخص شدن حروف از علامت گیومه استفاده شود؛ بدین ترتیب: بند «ی» تبصره ۲ قانون بودجه.

۱۹. پرهیز از عربی‌نویسی

تأثیر زبان عربی بر زبان فارسی و به تبع آن شیوه قانون‌نویسی به مرور ایام کم‌رنگ شده است و نگاهی به نحوه نگارش قوانین دوره‌های نخستین قانونگذاری و قوانین سال‌های اخیر توجه به دستور زبان فارسی در نگارش و دور شدن از روش‌های سنتی و عربی‌وار قانون‌نویسان متقدم را نشان می‌دهد. البته در سال‌های پس از انقلاب به دلیل اقتباس برخی از قوانین از متون قهقی، برخی اصطلاحات اساساً عربی وارد متون قانونی شده است. عمده تبعیت قانون‌نویسان

۱. همان، ص ۱۰۵۲.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۷۴، ص ۱۰۱۱.

از قالب‌های زبان عربی به کار بردن صفت‌های مؤنث برای اسامی است که نمونه‌های آن در قانون مدنی فراوان است و در قوانین اخیر نیز نمونه‌های آن به چشم می‌خورد و به هر حال باید از آن پرهیز شود. برای مثال در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، منصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ مواردی که به قیاس زبان عربی نگاشته شده‌اند عبارتند از: مواد آتیه (ماده ۱)، امور حبیه (ماده ۳) و قوانین موضوعه و قضیه مطروحه (ماده ۸). همچنین است و من به الکفایه؛ در ماده ۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری.

۲۰. پرهیز از عامیانه نویسی

متن قانون از رسمی‌ترین متون ادبیات هر کشور است، به گونه‌ای که سنگینی رسمیت آن‌گاه کار ترجمه متون قانونی را بسیار مشکل می‌سازد. شأن قانونگذار نیز فراتر از آن است که به عامیانه نوشتن یا نگارش محاوره‌ای روی آورد. اما نگاه قانونگذار به دلیل فراموش کردن شأن خود از کلام محاوره و عامیانه در انشای قانون استفاده می‌کند که از مثال‌های این امر ماده ۱۲۹ و ۲۱۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری است.

- ماده ۱۲۹: «قاضی اهدا هويت و مشخصات متهم... را دقیقاً سؤال نموده... و متذکر می‌شود که مواظب اظهارات خود باشد...».

- ماده ۲۱۶: «رأی دادگاه در صورت مجلس قید و در دفتر مخصوص ثبت می‌شود و در صورتی که قاضی دادگاه «حضور» رأی را به طرفین اعلام و ابلاغ نماید، دادن رونوشت رأی به آنان بدون اشکال است.»

۲۱. پرهیز از ذکر مترادفات

از آن جا که در متون قانونی هر کلمه باید معنایی ممتاز و مشخص از کلمات دیگر داشته باشد و به علاوه اصل ایجاز در نگارش قانون همواره باید مدنظر قرار گیرد، قانونگذار همواره باید از ذکر مترادفات پرهیزد. از این رو ماده ۶ قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر داشته است: «حقود و قراردادهایی که مخل نظام عمومی یا برخلاف اخلاق حسنه است در دادگاه قابل ترتیب اثر نیست»، دچار اشکال است، چه به لحاظ حقوقی بین عقد و قرارداد تفاوتی نیست و این دو کلمه مترادفند.

۲۲. لزوم تفکیک قانون شکلی و ماهوی^۱

قانون شکلی که در فرانسه از آن به «loi de forme» تعبیر می‌شود عبارت است از قوانین ناظر به ادله دعاوی و امور حسبی و شیوه رسیدگی محاکم و سازمان قضایی^۲ و در مقابل، قانون ماهوی یا قانون ماهیتی که در فرانسه «loi de fond» نام دارد عبارت است از قانونی که موضوعی از موضوعات حقوقی را بیان می‌کند و نظری به منازعه و اختلاف و طرز رسیدگی مراجع رسیدگی در آن و اثبات واقعه حقوقی ندارد.^۳ در فقه به آن، قانون ثبوتی گفته‌اند. قانون ماهوی را قانون موجد حق یا قانون موضوع نیز گفته‌اند.^۴ نمونه این گونه قوانین، قانون مدنی یا قانون تجارت است.

شکلی یا ماهوی بودن قانون بر انشای مواد تأثیر می‌گذارد؛ بدین معنا که در قوانین شکلی معمولاً مواد مفصل‌تر هستند و در آن‌ها با شرح و بسط بیش‌تر نحوه رسیدگی و حل و فصل امور بیان می‌گردد و به علاوه اصطلاحات پیچیده حقوقی در آن‌ها کم‌تر راه می‌یابد. برعکس در قوانین ماهوی اصل ایجاز و پر معنا بودن واژه‌های ماده اهمیت بسیار بیش‌تر دارد و چون سخن از ماهیات حقوقی است، کلام قانونگذار به سنگینی می‌گراید و از این رو کاربرد اصطلاحات در این گونه قوانین فراوان است.

شکلی بودن قانون گاه به اشتباه قانونگذار را بدین سو می‌کشاند که می‌تواند به خلاف قوانین ماهوی پرگویی کند و به تطویل و اطاله کلام بپردازد، حال آن‌که اصل ایجاز و لزوم دلالت مبانی بر معانی و پرهیز از تفسیرهای ادبی در متون قانونی از اصول کلی انشای قانون است.

قانونگذار به هنگام وضع قانون باید ابتدا نوع قانون را مشخص سازد که شکلی است یا ماهوی و سپس به وضع مواد آغاز کند. شناخت این امر به او هم در انتخاب نحوه انشا و نگارش مواد کمک می‌کند، هم او را از خلط کردن شکل و ماهیت باز می‌دارد و هم به او اجازه می‌دهد که در خصوص تعیین زمان اجرای قانون، آن را به راحتی به پیش از زمان تصویب تعمیم دهد.

۱. برخی در مقابل شکلی و ماهوی، از قانون شکل و قانون موضوع استفاده کرده‌اند (ر.ک: حاتری شایع،

سیدعلی، شرح قانون مدنی، ج ۱، ص ۴).

۲. بسوط، ص ۲۸۵۳.

۳. ر.ک: امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۲، ص ۱۱۹-۱۱۸.

۴. تریبولوزی حقوق، ش ۳۱۲۴.

اما با این حال کم نیستند مواردی که در آنها قانونگذار این دو نوع قانون را خلط کرده است و در قانون شکلی به ماهیات پرداخته و به عکس، البته همواره این گونه نیست که یک قانون را بتوان از بنیاد در این تقسیم‌بندی دوگانه‌ای جای داد، بلکه گاه در یک قانون هم امور شکلی وجود دارد، هم امور ماهوی که در این موارد قانون‌نویس باید به لحاظ فنی و ساختاری بین این مواد تفکیک کرده، ترتیب و تقدم و تأخر مواد را رعایت کند و از سویی مواد نامربوط را با یکدیگر مخلوط نسازد.

نمونه تداخل قانون ماهوی و شکلی ماده ۲۱۸ مکرر قانون مدنی (الحاقی ۱۳۷۰/۸/۱۴) است که می‌گوید: «هرگاه طلبکار به دادگاه دادخواست داده، دلایل اقامه نماید که مدیون برای فرار از دین قصد فروش اموال خود را دارد، دادگاه می‌تواند فرار توقیف اموال وی را به میزان بدهی او صادر نماید که در این صورت، بدون اجازه دادگاه حق فروش اموال را نخواهد داشت.»

همچنین است ماده ۱۲۲۳ قانون مدنی (اصلاحی ۱۳۶۰/۱۰/۸) که می‌گوید: «در مورد مجائین دادستان باید قبلاً رجوع به خبره کرده، نظریات خبره را به دادگاه مدنی خاص ارسال دارد. در صورت اثبات جنون دادستان به دادگاه رجوع می‌کند تا نصب قیم شود. در مورد اشخاص غیر رشید نیز دادستان مکلف است که قبلاً به وسیله مطلعین، اطلاعات کافی در باب سفاقت او به دست آورده و در صورتی که سفاقت را مسلم دید در دادگاه مدنی خاص اقامه دعوا نماید و پس از صدور حکم عدم رشد برای نصب قیم به دادگاه رجوع نماید.»

ملاحظه می‌شود که در هر دو ماده فوق که به اشتباه داخل در یک قانون ماهوی شده‌اند، صحبت از نحوه رسیدگی و مرجع رسیدگی‌کننده به طور مشخص است و مراحل رسیدگی بیان گردیده، در حالی که در قانون ماهوی نحوه و ترتیب رسیدگی مورد نظر نیست. برای مثال ماده ۲۹۱ قانون مدنی که می‌گوید: «ابره ذمه میت از دین صحیح است» یا ماده ۳۹۰ همان قانون که مقرر می‌دارد: «هر یک از خيارات بعد از فوت متثل به وارث می‌شود»، صرفاً به وضع قاعده پرداخته‌اند و نحوه ابراء و ترتیب اثبات آن یا چگونگی اثبات انتقال در آنها تصریح نشده است.

توجه به ماهیت قوانین شکلی و ماهوی در تدوین آیین‌نامه‌های اجرایی و دستورالعمل‌ها بسیار حائز اهمیت است.

۲۳. توجه به تفاوت‌های قوانین امری و تکمیلی

حسب تعریف، قانون امری، قانونی است که متضمن امر یا نهی باشد؛ به این معنا که قانونگذار در این گونه قوانین انجام دادن برخی افعال را نهی می‌کند یا دستور می‌دهد که مردم فعلی را به انجام برسانند.^۱ برای مثال ماده ۳۹۳ قانون تجارت یک قانون امری است که طبق آن: «تاجر باید در ظرف ۳ روز از تاریخ وقفه که در تأدیه قروض یا سایر تعهدات نقدی او حاصل شده است، توقف خود را به دفتر محکمه بدایت محل اقامت خود اظهار نموده، صورت حساب دارایی و کلیه دفاتر تجارتمی خود را به دفتر محکمه مزبور تسلیم نماید. در مقابل ماده ۹۹ قانون مدنی که می‌گوید: «هیچ کس حق ندارد ناودان خود را به طرف ملک دیگری بگذارد یا آب باران از بام خود را به بام یا ملک همسایه جاری کند و یا برف بریزد مگر به اذن او»، نظر به نهی از یک عمل دارد.

در نگارش قانون امری همواره از کلمه «باید» استفاده نمی‌شود، بلکه گاه سایر کلمات مانند «مکلف است»، «ملزوم است»، «وظیفه دارد»، «موظف است» به کار می‌رود. در انشای قوانین امری که حالت نهی دارد حسب معمول از «نباید» کم‌تر استفاده می‌شود، بلکه کلماتی مثل «نمی‌تواند»، «حق ندارد» یا «مجاز نیست» به کار می‌رود. برای مثال ماده ۹۳۴ قانون مدنی که می‌گوید: «کسی نمی‌تواند در ملک خود تصرفی کند که مستلزم تضرر همسایه شود، مگر تصرفی که به قدر متعارف و برای رفع حاجت یا دفع ضرر از خود باشد»، بدین معنا است که «کسی نباید در ملک خود تصرفی کند که مستلزم تضرر همسایه باشد...».

البته گاه مفهوم امری بودن و معنای «باید» از مفاد ماده استخراج می‌شود، بی آن که کلمات امری مذکور در متن ماده به چشم بخورد. ماده ۹۲۲۰ قانون مدنی نمونه‌ای از این مورد است که می‌گوید: «در صورت نبودن هیچ یک از ابواب یا عدم اطلاع آن‌ها، انجام تکلیف مقرر در ماده قبل به عهدهٔ اقبایی است که یا شخص محتاج به قیم در یک جا زندگی می‌نمایند». همچنین است ماده ۹۹۰ قانون مدنی که می‌گوید: «برای صحت هر معامله، شرایط ذیل اساسی است...»؛ به این معنا که این شرایط «باید» در هر معامله باشد و الا معامله به تمامی صحیح نیست.

۱. و. کلد: ادامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۲، ص ۱۲۱-۱۲۰.

به لحاظ اصولی جمله‌های خبری دو دسته‌اند: بعضی ظاهراً و باطناً در مقام اخبار از واقعیتی هستند که در گذشته موجود بوده یا الآن موجود است یا در آینده موجود خواهد شد، و بعضی به ظاهر لباس اخبار دارند ولی باطناً و حقیقتاً در مقام انشا و طلب هستند و بر طلب فعل دلالت دارند^۱ و از این رو نیازی نیست که مفاهیم امری همواره در قالب امر بیان شود، بلکه گاه مفهوم جمله خبری، امر را افاده می‌کند که مثال‌های فوق نمونه‌هایی از آن است.

گفتنی است که دکتر جعفری لنگرودی بر اصطلاح «قانون امری» خرده گرفته و گفته است: ترجمه اصطلاح بالا یعنی «loi impérative» یا «loi prohibitive» به قانون امری که مرسوم شده، ترجمه نارسایی است که حکایت از عدم اطلاع مترجمان از اصطلاح «قانون الزامی» می‌کند. ایشان به جای اصطلاح «قانون الزامی»، «قانون تکلیفی» هم به کار برد.^۲ از این نظر که واژه «امر» به خلاف «الزام»، معنای «نهی» را نمی‌رساند، تعبیر «قانون الزامی» صحیح‌تر است.^۳

در مقابل قانون امری یا به تعبیر دکتر لنگرودی، قانون الزامی، یک نوع قانون وجود دارد که قانون تکمیلی یا تفسیری یا تعویضی نامیده می‌شود و چنین تعریف شده: «قانونی است که مکمل اراده متعاقبین (یا ایقاع کننده) در زمینه‌هایی است که آنان سکوت اختیار کرده باشند و مصالح عمومی اقتضا می‌کند که پیش از بروز اختلافات در متن قانونی حل شود...»^۴ به تعبیر دیگر، قانون تعویضی یا تفسیری، قانونی است که افراد در انجام دادن یا ترک کردن مفاد آن مختارند.^۵ به مفاد این گونه قوانین هنگامی عمل می‌شود که به اصطلاح حقوقی، «بر خلاف آن شرط نشود» یا «خلاف آن اثبات نگردد»؛ بدین توضیح که هرگاه چنین نشده باشد، فرض می‌گردد که افراد خواسته‌اند آنچه قانونگذار گفته «مُبَشِّر» سکوت آن‌ها به شمار آید و به آن عمل گردد. با توجه به این نکته «به خوبی استنباط می‌شود که طرفین می‌توانند بر خلاف آن قوانین قرارداد ببندند؛ زیرا قوانین مزبور در صورت سکوت طرفین معامله [یا ایقاع کننده] یا ابهام قرارداد لازم‌الاجرا نیستند و قضات، مأمور به اعمال آن قوانین نیستند، مگر در همان دو مورد»^۶ ماده ۳۸۱ قانون مدنی ایران و نیز ماده ۴۷۴ این قانون نمونه‌های قانون تکمیلی‌اند:

۱. محمدی، علی، شرح اصول فقه، ج ۱، ص ۱۲۹. ۲. نوین‌لوی حقوق، ش ۴۱۰۴.

۳. بیسوط، ش ۱۰۶۱۰. ۴. بیسوط، ش ۱۰۶۱۰.

۵. حائری شاهباغ، سیدعلی، شرح قانون مدنی، ج ۱، ص ۲.

۶. شایگان، سیدعلی، حقوق مدنی، ص ۲۵.

- ماده ۳۸۱: «مخارج تسلیم مبیع از قبیل اجرت نقل آن به محل تسلیم، اجرت شمردن و وزن کردن و غیره به عهده بائع است. مخارج تسلیم ثمن بر عهده مشتری است.»

- ماده ۴۷۴: «مستأجر می‌تواند عین مستأجره را به دیگری اجاره دهد، مگر این که در عقد اجاره خلافی آن شرط شده باشد.»

بر خلاف قوانین تکمیلی، مفاد قوانین امری به قدری مهم است که اصل حاکمیت اراده در مقابل آن فاقد قدرت اجرایی است. البته قوانین امری به یک اعتبار دو گونه‌اند:

الف) نگاه غرض از آن قوانین، حفظ منافع افراد معین است. مثلاً برای حفظ منافع شخصی که قرارداد می‌بندد، قانون امری کند که رضای او باید خالی از اشتباه و اکراه باشد. ضمانت اجرای این قسم قوانین امری آن است که طرف زیان دیده می‌تواند قرارداد را فسخ کند.

ب) گاهی اهمیت قوانین امری از این هم بیش‌تر است، زیرا غرض از آن قوانین، حفظ منافع عمومی است نه منافع افراد. این قسم قوانین را قوانین راجع به نظم عمومی و اخلاق حس می‌نامند.^۱

قانونگذار باید با توجه به اهمیت موضوعی که ترک یا انجام دادن آن مورد نظر او است، چنان قانون را انشا کند که امری بودن یا تکمیلی بودن آن دقیقاً مشخص باشد و در این خصوص شبهه‌ای پیش نیاید؛ چه اگر آنچه قانونگذار می‌نویسد بین امری بودن یا تکمیلی بودن، مشتبه باشد، حسب اصل آزادی اراده باید قانون را تکمیلی شمرد و افراد را در توافق بر خلاف مفاد آن آزاد دانست.

۲۴. پرهیز از تخصیص اکثر

«عام» عبارت است از لفظی که مفهوم و معنای آن تمام افراد و مصادیقش را شامل گردد و بر آن‌ها قابل انطباق و صدق باشد.^۲ برای مثال وقتی قانونگذار می‌گوید: «هر معامله که واقع شده باشد محمول بر صحت است، مگر این که فساد آن معلوم شود» (ماده ۲۲۳ ق.م) یا «هیچ کس نمی‌تواند دختر برادر زن یا دختر خواهر زن خود را بگیرد مگر با اجازه زن خود» (ماده ۱۰۴۹ ق.م) حکمی عام را انشا کرده است.

۱. شایگان، سیدعلی، حقوق مدنی، ص ۲۵. ۲. شرح اصول فقه، ج ۱، ص ۲۹۹.

حب قاعده «ما من عام الا و قد خص» به واقع هیچ عامی به معنای واقعی «عام» نیست و به هر حال تخصیص یافته است و از این رو برخی ایراد کرده‌اند که در عالم واقع اساساً مفهوم عام وجود ندارد تا بتوان درخصوص آن سخن گفت؛ اما به هر حال این اصطلاح مسامحتاً پذیرفته شده است.

اصطلاحی که معمولاً در معنا شباهت به عام دارد، «مطلق» است و آن یعنی: لفظی که قابل انطباق بر تمام افراد متحدالجس آن ماهیت یا لفظ باشد. تفاوت عمده عام و مطلق در این است که در عام، فراگیری معنا نتیجه وجود قیدهای عام مثل «همه»، «هر» و «هیچ» است، اما در مطلق این قیدها وجود ندارد. برای مثال مفهوم ماده ۷۹۷ قانون مدنی که می‌گوید: «واهب باید مالک مالی باشد که هبه می‌کند، یا ماده ۴۰۱ همین قانون که «اگر برای خیار شرط مدت معین نشده باشد، هم شرط خیار و هم بیع باطل است» اطلاق دارد و هرگونه «واهب» و هر «خیار شرط» را شامل می‌گردد.

این که در انشای مواد قانون، قانونگذار برای القای مفهوم «شمول» و «فراگیری» حکم خود را به شکل «عام» بگوید یا «مطلق» به خواست او بستگی دارد؛ هر چند کاربرد «مطلق» فراوان‌تر است.

اما گاه به دلیل وجود «مخصص» از دایره شمول عام کاسته می‌شود. بنابراین، مخصص مفهومی است که از شمول عام می‌کاهد. عمل کاستن از این شمول را «تخصیص» می‌نامند. تخصیص عام با ادوات مگر، الا این که، الا، جز و غیر این‌ها صورت می‌گیرد. برای مثال ماده ۲۲۳ قانون مدنی می‌گوید: «هر معامله که واقع شده باشد محمول بر صحت است، مگر این که فساد آن معلوم شود» یا ماده ۱۴۵۶ اشعار می‌دارد: «تمام انواع خیار در جمع معاملات لازمه مسکن است موجود باشد، مگر خیار مجلس و حیوان و تأخیر ثمن که مخصوص بیع است». در برخی موارد آنچه به واسطه تخصیص در تحت حکم عام قبلی می‌ماند، بسیار کم‌تر از مقداری است که به واسطه «تخصیص» از شمول حکم عام خارج شده است. برای مثال اگر گفته شود «هر فرد می‌تواند نسبت به تمام دارایی خود وصیت کند، جز در مورد ۹۹ درصد آن» در واقع به واسطه تخصیص صورت گرفته، فقط یک درصد از دارایی تحت حکم عام «تمام دارایی» باقی مانده است و از این رو باید گفت که عام، کلیت خود را از دست داده و به کار بردن الفاظ عام در چنین مقامی نادرست و به دور از اصول بلاغت و فصاحت است. البته

تخصیص عام همواره «متصل» نیست، یعنی این گونه نیست که مشخص به دنبال عام آورده شود، و از همان آغاز انشای حکم، شمول آن محدود گردد، بلکه گاه متصل است؛ به این معنا که حکم عام مستقلاً انشا می‌شود، اما بعد طی حکم و انشایی دیگر، تخصیص می‌یابد. برای مثال ابتدا گفته می‌شود: «هر فرد می‌تواند نسبت به تمام دارایی خود وصیت کند»؛ اما چندی بعد گفته می‌شود: «هیچ کس نمی‌تواند به بیش از نلث دارایی خود وصیت کند».

در نگارش مواد قانون، تخصیص اکثر عادتاً در مواردی پیش می‌آید که قانونگذار در مقاطع مختلف در خصوص یک حکم کلی، احکام جزئی استثنایی وضع می‌کند، به گونه‌ای که در هر مورد بخشی از عموم ماده از شمول آن خارج می‌گردد و جمع این موارد، تخصیص اکثر را به وجود می‌آورد و از این رو ممکن است در لحظه نگارش قانون این امر آشکار نباشد، بلکه بعد مشخص شود. اگر آنچه در خصوص لزوم تفسیح قوانین، ارجاع قوانین به کارشناسان، اخذ مشورت استادان مرتبط با مفاد قانون و کمک گرفتن از دست‌اندرکاران بخش‌های مختلف در تدوین و انشای قانون گفته شد، عملی شود از بروز تخصیص اکثر جلوگیری خواهد شد.

نکته این است که وقتی عمومیت عام، دیگر وجود خارجی ندارد و برای فهم یک ماده عام باید مواد متعدد و مشخص فراوان را از پیش چشم گذراند، قانونگذار باید یا در صدد اصلاح قانون بر آید، و یا قانونی ادغامی ترتیب دهد و تمام احکام مختلف و پراکنده را تحت یک عنوان درآورد؛ چه از مردم عادی که جهل آن‌ها به قانون پذیرفته نشده، نمی‌توان انتظار داشت که به دنبال تعیین حوزه شمول قانون و تغییرات آن در طی زمان باشند.

دکتر لنگرودی می‌گوید: «با توجه به حروف «دال» از دانشنامه حقوقی برای وقوف بر عدد دادگاه‌های اختصاصی که از حد انتظار خارج است آدمی به فکر می‌افتد که آیا نسبت به صلاحیت محاکم دادگستری، تخصیص اکثر محقق نشده است؟»^۱

۲۵. رعایت حریم معنایی مواد قانون

این که حریم معنایی ماده چیست: تعریف دقیق ندارد و نمی‌توان به لحاظ فنی آن را مشخص کرد، اما مثالی این موضوع را روشن می‌کند. اگر مواد قانون دادگاه‌های عام بدون تفکیک

۱. بسط‌ش ۱۱۶۳.

در پی هم می‌آید، یا بخشی از مواد آن چنین شده، هر دست‌اندرکار قانون بر آن خرده می‌گرفت که «مواد از هم تفکیک نشده‌اند». برای تفکیک کردن مواد، ملاکی جز تعیین حریم هر ماده به لحاظ مفهومی وجود ندارد، یعنی باید دید که کدام عبارات مفهوم مرتبط دارند و از کجای کلام این ارتباط معنایی دچار شکست می‌شود. در این خصوص آنچه انجام می‌شود دقیقاً کاری است که یک نویسنده مطلع و آگاه در مورد پاراگراف بندی مطالب خود انجام می‌دهد؛ یعنی بر حسب ارتباط معنایی جملات، تعدادی از آن‌ها را در یک پاراگراف می‌آورد و بخشی دیگر را از پاراگراف بعد آغاز می‌کند. در متون قانونی نیز قانونگذار باید همین روش را انجام دهد. این که گفته شد ماده قانون به لحاظ حجم، حد و اندازه مشخص ندارد به همین معنا است؛ بدین نحو که حد ماده را معنایی تعیین می‌کند که قانونگذار در پی بیان آن است.

به دلیل ناآشنایی با این حریم‌گاه قانونگذار مطالبی را که باید در مواد جداگانه آورده شوند، با هم در قالب یک ماده تلفیق می‌کند، حال آن‌که ارتباط معنایی بین آن‌ها بسیار ضعیف است. از نمونه‌های مشخص این روش نادرست، ماده ۲۴ آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری است که می‌گوید:

ضابطین دادگستری نتیجه اقدامات خود را به اطلاع مرجع قضایی صالح می‌رسانند. در صورتی که مرجع مذکور اقدامات انجام شده را کافی نیافت می‌تواند تکمیل آن را بخواهد. در این مورد ضابطین مکلفند به دستور مقام قضایی تحقیقات و اقدامات قانونی را برای کشف جرم به عمل آورند؛ لکن نمی‌توانند متهم را در بازداشت نگه دارند و چنانچه در جرائم مشهود، بازداشت متهم برای تکمیل تحقیقات ضروری باشد، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ شود و حداکثر تا مدت ۲۳ ساعت می‌توانند متهم را تحت نظر نگهداری نموده و در اولین فرصت باید مراتب را جهت اتخاذ تصمیم قانونی به اطلاع مقام قضایی برسانند. مقام قضایی در خصوص ادامه بازداشت و یا آزادی متهم تعیین تکلیف می‌نماید. همچنین تفتیش منازل، اماکن و اشیاء و جلب اشخاص در جرائم غیر مشهود باید با اجازه مخصوص مقام قضایی باشد، هر چند، اجرای تحقیقات به طور کلی از طرف مقام قضایی به ضابط ارجاع شده باشد.

این ماده به شرح فوق به درستی تنظیم نشده و در آن قانون‌نویس به تعبیری از وضع ماده گریخته و گویی قصد داشته که بر شماره مواد قانون نینفازد و از این رو «حریم ماده» را رعایت نکرده است. این ماده «دست کم» سه موضوع مرتبط، لکن مستقل را بیان کرده و از این رو باید به سه ماده به شرح زیر شکسته شود:

۱. ضابطین دادگستری نتیجه اقدامات خود را به اطلاع مرجع قضایی صالح می‌رسانند. در صورتی که مرجع مذکور اقدامات انجام شده را کاهی نیافت می‌تواند تکمیل آن را بخواهد. در این مورد ضابطین مکلفند به دستور مقام قضایی تحقیقات و اقدامات قانونی را برای کشف جرم به عمل آورند.

۲. ضابطین دادگستری نمی‌توانند متهم را در بازداشت نگه دارند و چنانچه در جرائم مشهود بازداشت متهم برای تکمیل تحقیقات ضروری باشد، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ شود. ضابطین حداکثر تا ۲۴ ساعت می‌توانند متهم را تحت نظر نگهداری نموده و در اولین فرصت باید مراتب را جهت اتخاذ تصمیم قانونی به اطلاع مقام قضایی برسانند. مقام قضایی در خصوص ادامه بازداشت یا آزادی متهم تعیین تکلیف می‌نماید.

۳. تفتیش منازل، اماکن و اشیا و جلب اشخاص در جرائم غیر مشهود باید با اجازه مخصوص مقام قضایی باشد، هر چند اجرای تحقیقات به طور کلی از طرف مقام قضایی به ضابط ارجاع شده باشد.

ماده ۹ همین قانون^۱ نیز چنین حالتی دارد و مفاد آن باید تحت دو ماده می‌آید، یعنی به ترتیب زیر:

۱. شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان شده و یا حقی از قبیل قصاص و قذف پیدا کرده و آن را مطالبه می‌کند، مدعی خصوصی و شاکی نامیده می‌شود.
۲. ضرر و زیان قابل مطالبه توسط شاکی به شرح زیر است.....

۱. ماده ۹: شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان شده و یا حقی از قبیل قصاص و قذف پیدا کرده و آن را مطالبه می‌کند، مدعی خصوصی و شاکی نامیده می‌شود. ضرر و زیان قابل مطالبه به شرح ذیل می‌باشد: ۱. ضرر و زیان‌های مادی که در نتیجه ارتکاب جرم حاصل شده است. ۲. منافعی که ممکن‌الوصول بوده و در اثر ارتکاب جرم، مدعی خصوصی از آن محروم و منقرض می‌شود.

٩

نسخ قانون

۱. معنای نسخ

نسخ در لغت به معنای از بین بردن، از روی نسخه‌ای دوباره نوشتن و نقل قول است.^۱ در علم اصول آن را به «رَفَعَ الْحُكْمَ الشَّرْعِيَّ بِدَلِيلٍ شَرْعِيٍّ مُتَأَخَّرٍ» تعریف کرده‌اند.^۲ در زبان انگلیسی و فرانسه معادل این کلمه - با دو تلفظ جداگانه - «abrogation» است.

در فرهنگ فرانسه لاروس در مقابل واژه «abrogation» چنین آمده است: «واژه‌ای مؤنث، مأخوذ از «abrogatio» در زبان لاتینی که معنای آن نسخ یک قانون، یک دستور، یک رأی و غیره است.

در نزد حقوق‌دانان نسخ عبارت است از اسقاط اعتبار یک قانون به وسیله قانون دیگر، آن هم توسط مرجعی که به لحاظ قانونی حق این کار را دارد. در این حالت قانون اسقاط شده را «منسوخ» و قانون اخیر را «ناسخ» می‌گویند.^۳

مفهوم این اصطلاح در حقوق انگلیس عبارت است از: «اسقاط و ابطال یک قانون سابق از طریق قوه قانونگذاری، آن هم به اتکای اعتبار و صلاحیتی که ناشی از قانون اساسی یا عرف است. این اصطلاح در معنای مخالف «تصویب قانون از طریق مراجعه به آرای عمومی»^۴ است و با اصطلاح «نسخ جزئی قانون»^۵ به معنای کنار گذاشتن بخشی از قانون، با اصطلاح «جانشین سازی»^۶ که دلالت بر جانشین شدن یک عبارت دارد، با اصطلاح «عدم شمول یا تعلیق قانون»^۷ که قانون را صرفاً در خصوص یک مورد ویژه به کناری می‌نهد، و با اصطلاح «مخالفت کردن با وضع قانون»^۸ به معنای خودداری از وضع قانون، تفاوت دارد...^۹

۱. رک: لغت نامه مصححان لسان العرب و قاموس المحيط، ذیل «نسخ».

۲. میرزای صمد، قوانین الاصول، ج ۱، باب ۳، ص ۳۲۱، چاپ نشری.

۳. ژینیونوی حقوق، ش ۵۷۳۵.

4. organon

5. derogation

6. subrogation

7. dispensation

8. antiquation

9. Black's Law Dictionary, P. 8.

می‌توان گفت که نسخ آن عمل قانونگذار است که نتیجه آن، خواه به نحو صریح، خواه به‌طور ضمنی سلب اعتبار قانون باشد. البته در نسخ، اعتبار قانون نسبت به آینده از میان می‌رود و الا آثار گذشته آن حفظ می‌گردد، بر خلاف «ابطال قانون». در حکومت‌هایی که ابطال قانون توسط دیوان عالی پیش‌بینی شده، و همچنین در مواردی که دولت جدید حکومت سابق بر خود را غاصب می‌داند، دیوان عالی یا مجلس ملی جدید اعلام می‌کند که قوانین گذشته به علل مختلف از جمله تجاوز به قانون اساسی از آغاز درست نبوده است. به همین علت، آثار این گونه قوانین به کلی از بین می‌رود و نتیجه ابطال به گذشته نیز سرایت می‌کند.^۱ در شرع نیز نسخ واقع شده و احکامی وجود داشته که بعد نسخ شده‌اند، مانند حکم قبله در آغاز اسلام و نامدنی پس از هجرت نبی اکرم (ص) به مدینه، مسلمانان رو به بیت المقدس نماز می‌گزاردند، ولی در سال دوم هجرت آیه شریفه «قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۲ (به سمت مسجد الحرام رو کن) نازل شد و قبله به سوی کعبه در مکه تغییر یافت.

در حقوق موضوعه که مبنی بر رعایت مصالح و مفاسد است، نسخ قانونی به لحاظ نظری مواجه با اشکال نیست، زیرا قانونگذار عرفی بر خلاف مقنن شرعی متوجه مصالح و مفاسدی می‌شود که در زمان وضع قانون وجود دارد، ولی از آینده بی‌خبر است. در حقوق مذهبی و قانون الهی که علم خدا محدود به زمان نیست و از گذشته و حال و آینده آگاه است نسخ قانون شرعی با این اشکال روبه‌رو است که برداشتن حکم شرعی اگر با بقای مصلحت و مفیده مبتنی آن باشد موجب تقویت مصلحت یا القای در مفسده است و اگر مصلحت و مفیده برای ادامه آن از آغاز وجود نداشته که با علم خدا سازگار نیست، زیرا در آغاز حکم به صورت دائم و غیر مقید به زمان بوده است.

پاسخی که به این اشکال داده شده دو نوع است: برخی مانند صاحب معالم و صاحب قوانین و صاحب کفایه گفته‌اند که رفع و برداشتن در تعریف نسخ در معنای حقیقی به کار نرفته، بلکه به معنای دفع است یا این که می‌گویند رفع حکم نیست، بلکه رفع «مثل حکم» است. پاسخ دیگر که از حواشی قوانین به دست می‌آید این است که بگوییم نسخ عبارت است از اعلام انتهای مدت حکم، بدین توضیح که اگر چه حکم به ظاهر دائمی و یا غیره موقت بوده

۱. کاتوزیان، ناصر، مقدمه عمومی علم حقوق، ص ۱۶۷. همچنین رجوع کنید به: فلسفه حقوق، ج ۲، ص ۴۲۷.

۲. بقره، ۱۴۴.

است، ولی در واقع مدت‌دار و موقت بوده و ما نمی‌دانسته‌ایم. بعد با رسیدن حکم و قانون ناسخ بر حقیقت امر آنگاه شده‌ایم. هر دو پاسخ در گفتار قدامی اصولیین مانند علامه حلی نیز دیده می‌شود.^۱

۲. مرجع نسخ

نسخ قانون فقط از طریق حکم مرجع صالح ممکن است. به علاوه با توجه به وجود سلسله مراتب در قوانین، قانون تالی هیچ‌گاه نمی‌تواند ناسخ قانون عالی باشد. همچنین هرگاه دولت به نمایندگی از طرف مجلس قاعده‌ای را به شکل موقت وضع و اجرا می‌کند، تصمیمش در حکم قانون است و با تصویب‌نامه یا آیین‌نامه دیگری نمی‌تواند آن را نسخ کند؛ زیرا در این‌گونه امور استثنایی نیز قانون تصویب شده ناشی از قوه مقننه است و هیأت وزیران نقش وکیل و نماینده آن قوه را دارد.^۲

۳. اصل عدم نسخ

بنابر این اصل که به واقع مستفاد از قاعده عدم است، به هنگام شک در منسوخ شدن یا نشدن یک مقررہ همواره باید آن را واجد اعتبار دانست، البته با عنایت به نوع قانون، به این معنا که این شبهه فقط در خصوص قوانینی حادث می‌شود که مدت زمان مشخصی برای اعتبار آن‌ها توسط قانونگذار مقرر نشده باشد. طبق این اصل هرگاه در مورد یک قانون دو تفسیر میسر باشد و نتیجه یکی از آن دو تفسیر، منسوخ شمردن یک قانون باشد ولی نتیجه تفسیر دیگر، ملازمه با نسخ هیچ قانونی نداشته باشد، تفسیر دومی مقدم است و تأمیر است باید از ارتکاب نسخ خودداری نمود.^۳

۴. القاطع نسخ

به لحاظ قانونگذاری، درست این است که قانونگذار به هنگام نسخ کردن قانون همواره از

۱. محمدی، ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۲. کاتوزیان، ناصر، مقدمه عمومی علم حقوق، ص ۱۶۸ و نیز رجوع کنید به: ظفرفه حقوق، ج ۲، ص ۳۲۸ به بعد.

۳. ژینولوژی حقوق، ش ۵۷۴۷.

عبارت «نسخ می‌شود» یا هم خانواده‌های آن مثل «منسوخ است» استفاده کند، اما همیشه چنین نیست و بررسی قوانین نشان می‌دهد که از عبارات دیگر «ملغی است»، «از درجه اعتبار ساقط خواهد بود (است)»، «لغو می‌گردد»، «بلا اثر است»، «ملغی و فسخ می‌گردد»، «ملغی الاثر است» نیز استفاده شده و می‌شود. البته به این فهرست باید نام قوانینی را که با عبارت «قانون الغای...» آغاز می‌شوند نیز اضافه کرد.

این واژه‌ها در قوانین فرانسه معمولاً عبارتند از «est abrogé» یا «est abrogée» برای نسخ یک قانون و «sont abrogés» برای نسخ بیش از یک قانون. در حقوق انگلیس در این خصوص معمولاً از کلمات «invoke»، «repeal»، «abolition» یا «abrogate» و مشتقات آن‌ها استفاده می‌شود. فعل «بلغی» و مشتقات آن برای بیان موارد نسخ در قوانین کشورهای عربی استفاده می‌شود.

۵. مقایسه نسخ با تخصیص

نسخ جلوگیری از امتداد زمانی قانون است، در حالی که تخصیص محدود کردن حکم قانون عام نسبت به برخی از افراد آن است. با این همه، نسخ جزئی قانون شبیه است به تخصیص. مثلاً اگر قانونی کسبه را به دادن صورتحساب به مشتریان خود مکلف سازد و بعداً قانون دیگری صنفی از آنها، مثلاً نانوا، را از این حکم معاف کند، این وضع از جهتی می‌تواند تخصیص باشد، چون محدودیتی در افراد مشمول قانون عام است و از جهتی می‌تواند نسخ باشد، چون از امتداد زمانی قانون نسبت به جزئی از موارد آن جلوگیری کرده است.

به لحاظ وجود شباهت بین نسخ و تخصیص لازم است که وجه افتراق آنها را هم بدانیم. فرق این دو از جهانی است: یکی از آنها این است که، تخصیص باید همزمان یا پیش از فرا رسیدن زمان عمل به عام باشد و نسخ بر عکس باید پس از فرا رسیدن زمان بکار بستن عام باشد. بنابراین در مثالی که گذشت اگر قانون دوم پیش از زمان اجرای قانون اول تصویب شده باشد، آن را تخصیص داده است و اگر پس از فرا رسیدن زمان اجرای قانون اول تصویب شده باشد، آن را در خصوص مورد نسخ کرده است.

۶. حکم نَوْران امر بین تخصیص و نسخ

مرگه عام و خاصی به ظاهر با هم متعارض باشند، باید قائل شد که خاص عام را تخصیص می‌دهد و بدین طریق باید بین آن‌ها جمع کرده و هر دو را به کار بست، منتها این راه حل در تمام موارد، تعارض عام و خاص قابل اجرا نیست؛ زیرا در پاره‌ای از موارد شرایط تخصیص موجود نیست و در آن صورت ناچار باید قائل به نسخ گردید و مورد تعارض واقعی عام و خاص همین یک فرض است. پیش از بیان موارد تخصیص و نسخ اشاره به دو نکته ضروری است:

۱. در صورت احتمال نسخ و تخصیص، دومی مرجح و برتر است زیرا تخصیص توضیح و بیانی است برای اراده‌ای که به صورت عام اظهار شده در حالی که نسخ اراده اظهار شده را کلاً یا بعضاً از بین می‌برد. بنابراین نسخ، تغییر وضع قانون سابق معتبر است. بعلاوه اگر معتقد به تخصیص شویم، هر دو قانون را اعمال کرده‌ایم و اگر قائل به نسخ شویم یکی را و می‌دانیم که: «الجمع مهماً امکن اولی من الطرح» و نیز به علت اینکه تخصیص فراوان‌تر از نسخ است به طوری که در جای خود اشاره شده که گفته‌اند «ما من عام الاً و قد حُصّ» و به موجب قاعده غلبه باید تخصیص را مقدم داشت زیرا «أَلْظَنُّ يُلْحِقُ النَّيَّءُ بِالْأَعْمِ الْأَخْلَبِ».

۲. از شرایط امکان تخصیص این است که مخصص همزمان یا پیشتر از زمان عمل به عام رسیده باشد، زیرا چنانکه گفته شد، تخصیص بیان عام است و تأخیر بیان از زمان عمل، عقلاً قبیح و ناپسند است و برعکس، شرط امکان نسخ این است که ناسخ بعد از زمان عمل به منسوخ رسیده باشد پس هرگونه بیانی بعد از زمان عمل برسد، نسخ خواهد بود نه تخصیص.^۱

ولی هنوز یک مطلب دیگر در این باره به جا مانده و آن بررسی فایده عملی این بحث است. این مطلب را می‌توانیم به این صورت مطرح کنیم که: در موارد گفته شده پیش، از لحاظ عملی چه فرق می‌کند که معتقد به تخصیص شویم یا قائل به نسخ باشیم؟

برای روشن شدن پاسخ این پرسش بهتر است صورت سؤاله را دوباره بررسی کنیم: هر گاه خاص مقدم و عام مؤخر باشد، اگر معتقد به تخصیص شویم دایره شمول عام محدود می‌شود در حالی که اگر معتقد به نسخ شویم، خاص از بین می‌رود و دایره شمول عام محدود می‌شود. مثلاً در همان رأی مربوط به مالیات اگر قانون ورشکستگی را که خاص مقدم است

۱. مهانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۱۱۴-۱۱۳.

مخصص قانون مالیات بر درآمد بدانیم که عام مؤخر است نتیجه‌اش این است که وزارت دارایی در مورد وصول مالیات از تاجر ورشکته در طبقه پنجم و در ردیف سایر بستانکاران عادی قرار می‌گیرد (نظر دیوان کشور) ولی اگر عام مؤخر را نسخ خاص مقدم بگیریم، دیگر وزارت دارایی در طبقه پنج قرار نمی‌گیرد و در ردیف بستانکاران موضوع طبقات اول تا چهارم قرار خواهد گرفت.^۱

۷. انواع نسخ

اراده قانونگذار در اسقاط اعتبار یک قانون که همان نسخ کردن است دو صورت کلی دارد: نسخ صریح، نسخ ضمنی.

الف) نسخ صریح: این گونه نسخ که در زبان انگلیسی «express abrogation» و در حقوق فرانسه «abrogation express» خوانده می‌شود، در تمام نظام‌های حقوقی معنایی مشابه دارد و عبارت است از این که قانونگذار ضمن قانونی جدید، منسوخ شدن قانون قدیم را اعلام کند.^۲ این نوع نسخ به دو شکل محقق می‌شود:

اول) نسخ موردی: در این شکل، قانون یا قوانین موجود با ذکر مشخصات و عنوان نسخ می‌گردد. برای مثال طبق ماده ۱۶ قانون سجل احوال^۳، مصوب ۱۳۰۷/۳/۲۰: «قانون سجل احوال مصوب ۱۳ خرداد ۳۴ که مشتمل بر ۳۵ ماده است نسخ و این قانون که مشتمل بر ۱۶ ماده می‌باشد از تاریخ تصویب به وسیله وزارت داخله به موقع اجرا گذاشته خواهد شد. یا ماده ۷۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی، مصوب ۱۳۱۸/۶/۲۵ می‌گوید:

«قوانین زیر منسوخ است:

۱. اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۹ (به استثنای باب ششم)،

۲. قانون تأسیس صلح نواحی و اصلاح بعضی از مواد اصول محاکمات، مصوب سوم سنبله

۱۳۰۱

۳. قانون تقسیم محاکم ابتدایی در درجات مختلفه و تشکیل صلحیه‌های با صلاحیت

نامحدود، مصوب سوم جوزای ۱۳۰۲

۱. همان، ص ۱۲۰-۱۱۹.

۲. امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۲، ص ۳۱ و فلسفه حقوق، ج ۲، ص ۳۴۵.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۰۷، ص ۱۱.

۴. دو قانون راجع به تصرفات در اصول محاکمات حقوقی، مصوب ۲۳ جوزای ۱۳۰۲،
 ۵. اصول محاکمات اصلاح شده به موجب ماده واحده،
 ۶. قانون مرور زمان اموال غیر منقول (ماده ۳ و ۴ و ۵ قانون ثبت عمومی املاک)، مصوب
 ۲۱ بهمن ۱۳۰۶،
 ۷. ماده ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵ و ۷۷ اصول تشکیلات عدلیه، مصوبه ۲۷ تیرماه ۱۳۰۷،
 ۸. قانون راجع به فرار حکمیت بین متعاملین و طرز استماع شهادت شهود، مصوب تیرماه
 ۱۳۰۷،
 ۹. قانون مرور زمان اموال منقول، مصوب تیرماه ۱۳۰۸،
 ۱۰. قانون اجازه اخذ تأمین خسارت و مخارج محاکمه از اتباع خارجه، مصوب شهریور
 و مهرماه ۱۳۰۸،
 ۱۱. قانون تأمین مدعی به، مصوب اسفندماه ۱۳۰۸،
 ۱۲. فصل اول قانون احسار، مصوب ۱۳۱۳،
 ۱۳. مواد ۱ تا ۱۷ و مواد ۱۸ تا ۳۵ و مواد ۶۳ تا ۷۲ از قانون تسریع محاکمات،
 ۱۴. اصلاح ماده ۴ قانون مرور زمان، مصوب بهمن ماه ۱۳۱۲،
 ۱۵. قانون حکمیت مصوب ۱۳۰۶ و ۱۳۰۸ و بیستم بهمن ماه ۱۳۱۳،
 ۱۶. هر یک از مقررات دیگری که مخالف با این قانون باشد در آن قسمتی که مخالف
 است.
 ۱۷. مواد ۵۸، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۸، شق ۵ ماده ۱۳۹، [ماده] ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۹،
 ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۳،
 شق ۱ ماده ۲۹۰، [ماده] ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۳۸، ۳۴۹، ۳۸۵، ۳۸۸، ۴۰۴، ۵۰۰، ۵۰۶، ۵۱۱،
 تبصره ماده ۵۲۱ از قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۲۵ شهریور ۱۳۱۸ و ماده ۲۷ از قانون
 وکالت، مصوب ۲۵ بهمن ۱۳۱۵ و ماده الحاقی به قانون آیین دادرسی مدنی، مصوب ۲۹ دی
 ماه ۱۳۱۹ نسخ می شود.^۱

۱. بند ۱۷ به موجب قانون مرداد ماه ۱۳۳۳ افزوده شده است.

در حقوق فرانسه نیز مثال‌های این شکل از نسخ فراوان است. برای مثال ماده ۳۱ فرمان شماره ۸۲۰۳۸۹، مصوب ۱۰ می ۱۹۸۲^۱ می‌گوید: «فرمان ۱۴ مارس ۱۹۶۴... منسوخ است» یا طبق ماده ۳۵ قانون شماره ۹۸۰-۹۳^۲، مصوب ۲۴ اگوست ۱۹۹۳: «از این تاریخ قانون شماره ۷-۷۳، مصوب ۳ ژانویه ۱۹۷۳ منسوخ است».

نمونه‌ای از این نوع نسخ در حقوق انگلیس قانون «صنعت ذغال سنگ» مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۸۰^۳ است که در ماده ۳ مقرر می‌دارد: «دستور راجع به معدن روباز (نسخ بهره‌مربوط به خسارت) مصوب ۱۹۸۰ به موجب این قانون منسوخ است». همچنین طبق بند ۳ ماده ۸ قانون داوری انگلستان، مصوب ۱۹۷۹^۴: «به موجب مقررات این قانون، مقررات زیر نسخ می‌شوند:

الف) در بند ۱۱ از بخش ۱۰ قانون اصلی^۵ از عبارت «یا جایی که» تا پایان بند،

ب) بخش ۲۱ قانون اصلی،

ج) در بند ۹ ضمیمه ۳ قانون اجرای عدالت، مصوب ۱۹۷۰^۶، در فقره ۱ و ۲، عبارت (۱) و (۲) و (۳)».

در قوانین کشورهای عربی نیز نمونه‌ای این روش نسخ فراوان است؛ چنان که ماده ۱۳۹ «قانون بلدیات» لبنان می‌گوید: «قانون بلدیات مصوب ۲۹ ايار سنه ۱۹۶۳... نسخ می‌شود».^۷ یا حسب ماده ۱۲۹ «قانون الارث لغیر المحمدیین»، مصوب ۲۳ حزیران ۱۹۵۹: «تلفی بحق الشركات الخاضعه لهذا القانون: (۱) ... (۲) ... (۳) ...»^۸.

دوم) نسخ نوعی: در این شکل از نسخ صریح، مشخصات قانون نسخ شده بیان نمی‌گردد و فقط ضمن یک عبارت کلی، قوانین مغایر نسخ می‌شوند. این عبارت گاه به شکل «کلیه مقررات دیگر مخالف این قانون نسخ می‌شود»^۹، گاه به صورت «قوانینی که با این قانون

1. décret n. 802-389 du 10 mai 1982 (cf: *Code administratif*, p.65).

2. loi n. 983-980 du 4 aout 1993 (cf: *Code de Commerce*, P.300).

3. *Law Made Simple*, P. 393.

4. English Arbitration Act, 1979

5. Principal Act

6. Administration of Justice Act, 1970

7. *Law and Practice of International Commercial Arbitration*, p. 749.

۸. نخله، مورس، شرح قانون البلدیات.

9. Mahmassani, Maher and Messarra, *Ibtissam, Status Personnel*, P. 293.

۱۰. ماده ۲ «قانون اصلاح بعضی از مواد قانون اصول محاکمات حقوقی به موارد ارجاع دعوی به محاکم شرع»

مباینت دارد ملغی است^۱، نگاه به شکل هر یک از مقررات دیگری که مخالف این قانون باشد در آن قسمتی که مخالف است [نسخ می شود]^۲، نگاه با عبارت «کلیه مواد و مقررات قانونی... در قسمتی که مغایر با این قانون باشد، ملغی است»^۳ و نگاه به صورت «هر قانونی که در مقام اجرا معارض این قانون باشد، بلااثر است»^۴ یا «کلیه قوانین و مقرراتی که مغایر یا مانع از اجرای این قانون است، از این تاریخ ملغی و فسخ می گردد»^۵ بیان می شوند.

نمونه این نوع نسخ در قوانین سایر کشورها نیز وجود دارد. برای مثال در فرانسه ماده ۳۷ فرمان شماره ۴۷۱-۵۵، مصوب ۳۰ آوریل ۱۹۵۵ می گوید: «کلیه مقررات مغایر با این فرمان منسوخ است»^۵ یا ماده ۱۹ فرمان شماره ۱۳۳۳-۶۴، مصوب ۲۲ دسامبر ۱۹۶۴ مقرر می دارد: «کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون منسوخ است»^۶ ماده ۲ «قانون عوارض شهرداری»، مصوب ۱۹۸۱^۷ که می گوید: «کلیه مصوباتی که حسب آن‌ها به مقامات محلی اجازه داده شده تا نسبت به ساکنان محلی عوارضی را وضع کنند در قسمت اعطای این اختیارات منسوخ هستند»^۸ نمونه‌ای از نسخ نوعی در حقوق انگلیس است.

ماده ۳۵ «قانون تحدید صلاحیات المراجع المذهبیه...» لبنان مصوب ۲ نیسان ۱۹۵۱ که مقرر می دارد: «کلیه احکام مغایر با نص این قانون یا احکام مغایر با مضمون مواد این قانون الغا و نسخ می گردد»^۹ یا ماده ۴۶۷ قانون جزای الجزایر (قسمت عمومات) که می گوید: «کلیه قوانین مخالف با این قانون الغا و فسخ می شود»^{۱۰} نمونه‌ای از موارد نسخ نوعی در کشورهای عربی است.

مصوب ۱۱ و ۱۲ دی ماه ۱۳۰۷ (مجموعه قوانین ۱۳۰۷، ص ۱۸).
 ۱. ماده ۷ «قانون بلدیّه»، مصوب ۳۰ و ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۰۹ (مجموعه قوانین ۱۳۰۹، ص ۳۶).
 ۲. بند ۱۲ ماده هفتم و ششم «قانون تسریح محاکمات»، مصوب ۳ و ۱۲ تیرماه ۱۳۰۹ (همان، ص ۵۴).
 ۳. ماده ۶ «قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی»، مصوب ۱۱ تیرماه ۱۳۵۱ (مجموعه قوانین ۱۳۵۱، ص ۹۴).
 ۴. ماده ۶ «لایحه قانونی مالکیت و بهره‌برداری از اراضی واقع در آبخور سد دز و انقای فرارادهای کشت و صنعت»، مصوب ۱/۷/۱۳۵۸ (مجموعه قوانین ۱۳۵۸، ص ۱۶۴).
 5. Decret n. 505-471 du 30 avril 1953 (cf. *Code Administratif*, p. 438).
 6. Decret n. 604-1233 du 22 decembre 1964 (cf. *Code de Procedure penale*, p. 1260).
 7. Domestic Rating Act, 1981.
 8. *Law Made Simple*, P. 390.
 9. *Statut Personnel*, P. 337.

۱۰. الشیاسی، ابراهیم، التوجیز فی شرح قانون العقوبات (القسم العام).

اما این گونه نسخ، به هر شکل باشد، بدترین و مبتذل‌ترین شکل نسخ به شمار می‌آید و اقدام به آن از سوی قانونگذار بسیار نادرست است. اقدام به این گونه نسخ قانون فقط از سوی قانونگذاری صورت می‌گیرد که زحمت جستجو در قوانین را بر خود هموار نمی‌سازد و به جای بذل دقت و صرف زمان، مکلفان به قانون را در زحمت انداخته، آنان را گرفتار بحث‌های عملی و پر مخاطره نسخ می‌کند و از اعتبار قوانین می‌کاهد.

به رغم دقت قانونگذار در بسیاری از دوره‌های قانونگذاری و توجهی که به نسخ صریح موردی داشته است، با ملاحظه مجموعه‌های قوانین از سال ۱۳۰۷ تا سال ۱۳۷۷ چنین به نظر می‌رسد که دغدغه قانونگذار در پیمودن راه نسخ صریح موردی با گذشت زمان کم‌تر شده است؛ چه بر خلاف قوانین سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ که در آن جا موارد نسخ شده غالباً به صراحت بیان گردیده در مجموعه‌های بعدی قوانین، رویکرد به نسخ صریح موردی فزونی یافته است. شاید از علل این که قانونگذار سال‌های نخستین به نسخ صریح نوعی دست می‌زد، اولاً کم‌شمار بودن قوانین بود، ثانیاً این که همان قوانین اندک را نیز خودش - به لحاظ وحدت دوره قانونگذاری - تصویب کرده و همواره پیش رو داشت و ثالثاً این که به واسطه پیچیده نبودن نظام اجتماعی، دارای حوصله و وقت کافی بود که به جستجو در مجموعه‌های موجود بپردازد و قوانین مغایر را بیابد؛ حال آن که برای قانونگذاران بعدی این وضعیت فراهم نبوده است. با این حال با توجه به این که نسخ نوعی در حقیقت هیچ ماده منسوخه‌ای را مشخص نمی‌سازد و صرفاً نوعی «رفع تکلیف» توسط قانونگذاران شتابزده است و این امر با اصول اولیه قانونگذاری از جمله «حکیم بودن قانونگذار» و این که «قانونگذار عمل لغو انجام نمی‌دهد» مغایرت دارد، به هیچ وجه نمی‌توان اهمال قانونگذار را در اقدام به آن نادیده گرفت.

چاره قانونگذار برای حل این مشکل پرهیز از شتابزدگی و توسل به «کدیفیکاسیون یا تدوین قانون» است.

ب) نسخ ضمنی: این گونه نسخ که در انگلیسی «implied abrogation» یا «tacit abrogation» و در فرانسه «abrogation tacite» نامیده می‌شود، بدین معناست که قانون مؤخر بدون آن که به شکل صریح، نسخ یک قانون مقدم را اعلام کند، به دلیل تعارض ماهوی با مفاد قانون مقدم، موجب نسخ آن بشود.^۱ به تعبیر دیگر، «هرگاه دو قانون

۱. امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۲، ص ۳۱ و فلسفه حقوق، ج ۲، ص ۲۲۶.

[یکی مقدم و دیگر مؤخر] در یک مورد وارد شوند و جمع بین آن‌ها میسر نباشد، قانون مؤخر به طور ضمنی، کاشف از نسخ قانون مقدم است. تشخیص نسخ ضمنی در عمل دشوار است و غالباً، امری نظری است، ولی به حکم اصل «عدم نسخ» دادرسان باید تا می‌توانند راه حلی پیدا کنند که در آن راه حل، اعتبار هر دو قانون محفوظ باشد و نظر به منسوخ بودن قانون ندهند،^۱ مگر این که چاره منحصر در منسوخ شناختن قانون مقدم باشد.^۲ در حقیقت تکلیف دادرسان به پرهیز از نسخ نتیجه این اصل تفسیری است که «الجمع مهما ممکن اولی من الطرح» (جمع کردن احکام تا آن جا که امکان دارد بهتر از کنار گذاشتن آن‌ها است). به هنگام تصویب شدن دو قانون معارض، از آن جا که به لحاظ عقلی، قانون مؤخر، آخرین اراده قانونگذار است و اگر نیازی به این قانون نبود، قانونگذار دست به تصویب قانون جدید نمی‌زد، ناگزیر باید قانون اخیر را ناسخ مقرر سابق محسوب کرد. از این رو عباراتی مشابه با و کلیه مقررات مغایر با این قانون ملغی است، که در پایان برخی از قوانین به چشم می‌خورد، صرفاً از باب تأکید است و نیاز به ذکر ندارد، چه نسخ ضمنی بدون آن نیز محقق می‌شود.^۳ در این خصوص نکته جالب‌تر این عبارت قانونگذار در برخی موارد است که: «در آن قسمتی که مخالف است ملغی است».

نمونه‌ای از نسخ ضمنی، نسخ ماده ۱۰۲۳ ق.م. توسط ماده ۱۵۵ قانون امور حسبی است که هر دو در یک موضوع، یعنی احتساب زمان اولین آگهی در مورد غایب مفقودالایر وضع شده است:

- ماده ۱۰۲۳ ق.م: ... هرگاه یک سال از تاریخ اولین اعلان بگذرد و حیات غایب ثابت نشود، حکم موت فرضی او داده می‌شود.

- ماده ۱۵۵ قانون امور حسبی: ... جلسه رسیدگی به درخواست، به فاصله یک سال از تاریخ نشر آخرین آگهی معین می‌گردد....

۱. برای مثال ماده ۵۹۰ قانون تجارت راجع به اقامتگاه شخص حقوقی است و پس از آن ماده ۱۰۰۲ ق.م. درباره اقامتگاه شخص حقوقی وضع شده و ظاهراً این دو قانون متعارض است. به همین علت برخی از مؤلفان حقوقی (سید علی شایگان، حقوق مدنی ایران، ج ۳، ش ۳۴۹) دومی را ناسخ اولی محسوب کرده‌اند، اما برخی دیگر در مقام جمع بر آمده و از فائل شدن به نسخ اجتراز کرده‌اند (نصیری، حقوق بین‌الملل خصوصی، نگاه هدایت، ص ۱۲۴ جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دائرةالمعارف حقوق مدنی و تجارت، کلمه و اقامتگاه، ش ۱۱-۷ و صفایی، سید حسین، حقوق مدنی، اشخاص و مجبورین).

۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مقدمه علم حقوق، ص ۱۰۰.

۳. رک: دکاتوریان، ناصر، مقدمه عمومی علم حقوق، ص ۱۷۰. برای ملاحظه صورت‌های نسخ نسبی رجوع کنید به همان، ص ۱۷۱ و بعد.

به دلیل نظری بودن نسخ ضمنی و اختلاف‌هایی که معمولاً در این خصوص بین حقوق‌دانان ظاهر می‌شود،^۱ آگاه قانونگذار به منسوخ نشدن یک قانون و ابقای آن اشاره می‌کند که امر پسندیده‌ای است و راه را بر سوء برداشت از قوانین می‌بندد. برای مثال در ماده نهم و قانون مرور زمان اموال منقوله، مصوب ۲ و ۱۳۰۸/۴/۵ آمده است: «مقررات این قانون به هیچ وجه ناسخ مقررات قانون تجارت و قوانین دیگر راجع به مرور زمان نخواهد بود»^۲ با در تبصره «ح» ماده دوم و قانون متمم بودجه ۱۳۰۹ مملکتی، مصوب ۳ و ۱۳۰۹/۴/۸ قانونگذار تصریح دارد: «قسمت «ح» از فقره ۱۶ ماده واحده قانون مصوب ۳۰ آبان ماه ۱۳۰۸ به قوت خود باقی است»^۳.

نمونه‌ای از این گونه اقدام قانونگذار فرانسوی، ماده ۲۷ قانون ۲۴ می ۱۸۷۲ است که می‌گوید: «قانون ۴ فوریه ۱۸۵۰ و مقررات ۲۸ اکتبر ۱۸۴۹... همچنان واجد اعتبارند»^۴.

- صورت‌های نسخ ضمنی: در تشخیص نسخ ضمنی، بیش از هر چیز باید به اراده قانونگذار توجه داشت، زیرا تنها اوست که می‌تواند قانون را از بین ببرد. نسخ قانون، امری استثنایی و خلاف اصل است و در صورتی باید پذیرفته شود که در تصمیم قانونگذار نسبت به عدول از قانون تردید نباشد. به همین جهت، در میان علمای اصول مشهور است که «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» و همه آن را به عنوان یک قاعده عقلی و بدیهی به کار می‌برند. برای اجرای درست این قاعده، باید دید قانون قدیم و جدید تا چه اندازه با هم منافات دارد و در چه حدود این دو قانون قابل جمع است: اگر قانون جدید در پاره‌ای امور با قانون پیشین مخالف باشد، تنها در همان حدود، قدرت آن را از بین می‌برد و در سایر جهات حکم نخست به اعتبار خود باقی است.

«توضیح آنکه، هرگاه موضوع حکم قانون در عالم خارج متعدد باشد، آن را در اصطلاح «عام» و اگر حکم ناظر به موضوع معینی باشد «خاص» می‌نامند. در رابطه بین قانون قدیم و جدید هر کدام که مصداق بیشتری داشته باشد نسبت به دیگری عام و حکمی که قلمرو اجرای

۱. نمونه برجسته نظری بودن نسخ ضمنی در حال حاضر، مجادله حقوق‌دانان در خصوص نسخ یا عدم نسخ و قانون راجع به رشد متاملین، مصوب ۱۳۱۳/۶/۱۳ است که آثار عملی فراوان در پی دارد. برای آگاهی از این مجادلات رجوع کنید به: شهیدی، مهدی، تشکیل قراردادهای ونهجات، ص ۲۵۹ به بعد و صفایی، سید حسین، حقوق مدنی، اشخاص و مجبورین، ص ۲۰۴ به بعد.
۲. مجموعه قوانین ۱۳۰۸، ص ۱۴.
۳. مجموعه قوانین ۱۳۰۹، ص ۳۱.

4. loi du 24 mai 1872 (cf. Code Administratif, P. 2051).

آن وسعت کمتری دارد خاص است؛ چنان که اگر حکمی ناظر به کارمندان دولت و دیگری مربوط به قضات باشد، حکم نخست، عام و دیگری خاص است.
«اکنون چگونگی نسخ ضمنی را به تناسب عام و خاص بودن قانون قدیم و جدید، در سه فرض مطالعه می‌کنیم:

۱. قانون قدیم و جدید از حیث عموم و خصوص با هم برابر است: فرض این است که دو قانون قلمرو مساوی دارد، و حکم جدید با آنچه در سابق وجود داشته معارض است. در این صورت، قانون جدید مقررات گذشته را نسخ می‌کند، چنان که اگر قانونی مدت مرور زمان دعاوی را بیست سال معین کند، و قانون دیگر آن را به ده سال کاهش دهد، قانون دوم ناسخ حکم است. همچنین است موردی که قانون قدیم مهلتی برای درخواست تجدید نظر معین نکند و قانون جدید آن را محدود به مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ حکم کند.

۲. قانون سابق عام است، قانون جدید حکم خاص: در این حالت نیز در نسخ ضمنی قانون سابق تردیدی نیست، جز این که قاعده خاصی نمی‌تواند عام را از هر جهت نسخ کند و فقط اجرای حکم آن را در مورد خاص منع می‌کند. در این فرض به طور معمول، قاعده دوم «مخصص» حکم نخست است و به لحاظ باقی ماندن اصل حکم، از به کار بردن اصطلاح «نسخ» پرهیز می‌شود، مگر این که معلوم شود مقصود، نسخ جزئی حکم نخست بوده است. برای مثال، اگر قانون قدیم مرور زمان تمام دعاوی را ده سال معین کند و قانون جدید مرور زمان دعاوی غیر منقول را بیست سال مقرر دارد، این دو قانون در مورد دعاوی غیر منقول قابل جمع نیست و به ناچار حکم دوم اقتدار قانون نخست را در مورد این گونه دعاوی از بین می‌برد؛ ولی درباره دعاوی منقول، حکم عام به اعتبار خود باقی است و هیچ موجبی برای نسخ آن وجود ندارد. در واقع، حکم دوم قانون عام را که پیش از آن در تمام دعاوی اجرا می‌شد، مخصوص به دعاوی منقول کرده است.

مثال دیگر: قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۶۲ که احکامی درباره اجاره مسکن دارد، قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ را که شامل اجاره مسکن و محل کسب بود و نسبت به قانون جدید عام محسوب می‌شود، تخصیص داد.

تفاوت مهم دو اصطلاح «نسخ» و «تخصیص» در این است که هرگاه قانونی به موجب مقررات جدیدتر نسخ شود، به کلی از نظام حقوقی حذف می‌گردد و با نسخ قواعد جدید

(ناسخ) نیز دوباره حیات حقوقی پیدا نمی‌کند. پس، اگر قانونگذار مایل باشد که قانون منسوخ دوباره اجرا شود، باید به وضع دوباره دست زند یا به گونه‌ای اراده خود را درباره احیای قاعده منسوخ بیان کند. ضرورت انشاء حکم به ویژه در جایی احساس می‌شود که نسخ صریح باشد. زیرا، در مورد نسخ ضمنی، حذف حکم معارض و سکوت درباره وضع قاعده پیشین به طور معمول قرینه بر این است که قانونگذار مایل است آن قاعده را دوباره احیاء کند.

هولی، در مورد تخصیص، چون فرض این است که قانون عام به جای خود باقی مانده و تنها گستره آن محدود یا مقید شده است، با حذف «مخصص» دوباره عام قلمرو خود را باز می‌یابد، مانند این که از اصل قیدی نداشته است: برای مثال، نظر به این که ماده ۱۹۳۳ ق.م.د. در مورد طلاق به ازاده شوهر، به موجب قوانین حمایت خانواده مقید به شرایط ویژه‌ای شده بود، لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸ با اعلام این که «موارد طلاق همان است که در قانون مدنی و احکام شرع مقرر گردیده...» آن قیود را برداشت و دوباره اختیار شوهر را بازگرداند و این بار او را موظف ساخت که به منظور رجوع به داوری به دادگاه برود و از آن اذن به طلاق بگیرد (قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱).

۳. قانون سابق خاص است و قاعده جدید عام: به عنوان مثال، به موجب ماده ۵۶۲ قانون تجارت ۱۳۱۰، طلبکارها نمی‌توانند از تاجر ورشکسته بیش از ۷٪ در سال مطالبه خسارت کنند؛ ولی قانون آیین دادرسی مدنی در سال ۱۳۱۸ نرخ خسارت تأخیر تأدیه را صدی دوازده در سال معین کرده است (ماده ۷۱۹). در این صورت وضع دو قانون در برابر هم روشن نیست، و اختلاف شده که آیا عام ناسخ خاص می‌شود، یا باید هر دو متن را محترم شمرد و حکم خاص را استثناء دانست؟

پاره‌ای از نویسندگان گفته‌اند: وقتی حکم عامی وضع می‌شود، برای تمام مصداقهای آن، و از جمله موضوع خاص، تعیین تکلیف شده است و بنابراین قضیه تابع موردی است که حکم خاصی بر خلاف قانون سابق تصویب شده باشد. پس، وقتی قانونگذار می‌گوید: «در دعاوی که موضوع آن وجه نقد است خسارت تأخیر تأدیه صدی دوازده در سال است» حکم او شامل تمام دعاوی مربوط به پول و از جمله دعوی طلبکاران ورشکسته نیز هست، و به منزله این است که حکم درباره یکایک این دعاوی تکرار شود. این حکم عام، ماده ۵۶۲ قانون تجارت را در مورد دعاوی طلبکاران ورشکسته به طور ضمنی نسخ کرده است.^۱

۱. شیخ طوسی و سید مرتضی (نقل از: میرزای قزوینی، قوانین الاصول، ج ۱، ص ۴۱۹).

دولی مبنای این گفته قابل انتقاد است. زیرا، اگر قانون خاصی بر خلاف قاعده خاص گذشته وضع شود، چون جمع بین آن دو امکان ندارد، چاره‌ای جز قبول نسخ قانون باقی نخواهد ماند. لیکن، هر گاه قانون دوم نسبت به قاعده نخست عام باشد، چون هر عام قابل تخصیص است و در همه قوانین احکام استثنایی کم و بیش دیده می‌شود، احتمال دارد قانونگذار مایل به حفظ حکم خاص باشد و به ویژه از این که قانونگذار حکم خاص را از همه مانده‌های خود جدا ساخته و موضوع حکم قرار داده است، این احتمال بیشتر تقویت می‌شود که از ابتدا نیز به نظر او این موضوع از سایر افراد عام ممتاز بوده است. پس، قانون سابق به طور یقین دلالت دارد که مقنن مایل به اجرای حکم آن است، و در اثر وضع قانون عام در نسخ آن تردید پیدا می‌شود، و عقل سلیم حکم می‌کند که به احتمال و گمان نباید قطع و یقین را نادیده گرفت. به همین جهت غالب نویسندگان گفته‌اند که عام، نسخ خاص نمی‌شود.

برای مثال، اگر حکم عامی درباره اهلیت و نکاح و طلاق وضع شود، حکم خاص قانون رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه (۱۳۱۰) را نسخ نمی‌کند. زیرا از آغاز قانونگذار مایل بوده است که ایرانیان غیر شیعه (اقلیت‌های مذهبی) از حیث احوال شخصی تابع قانون مذهب خویش باشند و مشمول قواعد عمومی، که مبنی بر مذهب اکثریت است، نشوند.

باید دانست که تشخیص نسخ ضمنی در این مورد بسته به تعبیری است که دادرس از نظر قانونگذار می‌کند. به طور کلی نمی‌توان ادعا کرد که عام هیچ گاه نسخ خاص نمی‌شود، همچنان که نمی‌توان گفت که اگر عامی متعارض با حکم خاص وضع شود آن را نسخ می‌کند. زیرا در پاره‌ای موارد قرآن کار و مفاد حکم به خوبی دلالت دارد که قانونگذار مایل نیست هیچ گونه استثنایی بر حکم او باقی بماند، و گاه نیز حفظ [حکم] خاص گذشته از مقدمات وضع قانون بر می‌آید.^۱

۸. محل ذکر منسوخات

مراد از این عنوان بیان طرقی است که قانونگذار از طریق آن‌ها منسوخ بودن مقرره‌ای را اعلان می‌کند. این گونه نیست که قانونگذار در اعلان این امر همواره راه واحدی را پیش گرفته باشد، بلکه به فراخور وضعیت یکی از طرق زیر را برگزیده است:

۱. کاتوزیان، ناصر، مقدمه عمومی علم حقوق، ص ۱۷۵-۱۷۱.

الف) تغییر مستلزم نسخ: در این مورد قانونگذار ضمن تفسیر قانونی خود، منسوخ بودن یک قانون را اعلام می‌کند، چنان که در ماده دوم و قانون تفسیر قاچاق اسلحه مصوب ۴/۲۴ و ۱۳۰۹/۵/۵ آمده است: «قانون یازدهم خردادماه ۱۳۰۸ راجع به تفسیر ماده هفتم قانون مجازات مرتکبین قاچاق نسخ می‌شود»^۱

ب) الحاق به عهدنامه: از آن جا که عهد نامه‌ها و توافق نامه‌های بین‌المللی پس از تصویب توسط قانونگذار همانند قانون واجد اعتبارند، چنانچه مفاد این عهدنامه‌های مؤخر با قوانین مقدم متعارض باشد، آن‌ها را نسخ خواهند کرد.

ج) اصلاح قوانین: اصلاح هر قانون در حقیقت به معنای اصلاح قانون ما قبل آن است، خواه اصلاح کلی باشد به این نحو که ماده‌ای به جای ماده دیگر بنشیند، خواه اصلاح جزئی باشد به این شکل که فقط بخشی از یک ماده اصلاح شود. از این رو هر قانون را که اصلاح کننده قانون دیگر است باید ناسخ قانون اصلاح شده محسوب کرد که نسخ صورت گرفته از نوع نسخ صریح است. برای مثال ولایحه قانونی اصلاح قانون تشکیل سازمان تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۸/۵/۲^۲ در حقیقت ناسخ موادی به شمار می‌رود که اصلاح شده‌اند.

د) تصویب قانون مستقل: گاه قانونگذار طی قانونی مستقل، الغا و نسخ قانون یا قوانینی را اعلان می‌کند که چنین قانونی بیش تر شکل ماده واحده دارد؛ مانند ولایحه قانونی الغاء قوانین متحدالشکل نمودن البسة اتباع ایران در داخله مملکت، تشدید مجازات اشخاص بد سابقه و شرور، شکاربانان شکارگاه‌ها و قرقی‌های سلطنتی، حفظ و گسترش فضای سبز و جلوگیری از قطع بی رویه درخت و ماده ۳۹ قانون ثبت احوال، مصوب ۱۳۵۸/۱۱/۱۳^۳ یا ولایحه قانونی الغاء قانون انحلال سازمان تربیت بدنی ایران و واگذاری وظایف آن مصوب شهریور ماه ۱۳۵۶، مصوب ۱۳۵۸/۵/۱^۴.

ه) پیش‌بینی تبصره: گاه قانونگذار در ضمن تبصره یک ماده قانونی که قاعدتاً ساده واحده است به بیان منسوخ بودن برخی از مقررات می‌پردازد؛ از این گونه است تبصره ۳ ماده واحده قانون طرز رسیدگی به جرائم عمومی افسران و افراد و کارمندان ارتش و ژاندارمی کل کشور که می‌گوید: «از تاریخ لازم الاجرا شدن این قانون، ماده واحده مصوب آبان ماه ۱۳۲۲ و سایر قوانینی که با مقررات این قانون مغایرت دارد ملغی است»^۵.

۱- مجموعه قوانین ۱۳۰۹، ص ۶۱.
۲- همان، ص ۴۷۵.
۳- همان، ص ۷۳.
۴- مجموعه قوانین ۱۳۲۹، ص ۲۶.

۵- مجموعه قوانین ۱۳۰۹، ص ۶۱.
۶- همان، ص ۴۷۵.
۷- مجموعه قوانین ۱۳۲۹، ص ۲۶.

و) تصویب ماده مستقل: معمول‌ترین شکل نسخ این است که قانونگذار با تصویب ماده‌ای مستقل در پایان یک قانون، مقررات مغایر با آن را منسوخ اعلام می‌کند؛ هر چند که گاه به نادرست این ماده، ماده پایانی قانون نیست، مثل «لایحه قانونی مربوط به حداکثر و حداقل حقوق مستخدمین شاغل و بازنشسته و آماده به خدمت» مصوب ۱۳۵۸/۲/۶ که هر چند ۹ ماده دارد، اما برخلاف روش معمول در ماده ۶ آن چنین آمده است: «تبصره‌های ۲ و ۳ ماده ۱۱۷ قانون استخدام کشوری، مصوب ۱۳۴۵/۳/۳۱ لغو می‌گردد».

ماده‌ای که به این ترتیب در انتهای قوانین پیش‌بینی می‌شود، گاه همان‌طور که گفتیم نوعی کلی‌گویی و صرفاً تظاهر به ادای وظیفه توسط قانونگذار است و شبیه به این عبارت است: «کلیه قوانین مغایر با این قانون ملغی است»؛ اما در برخی موارد نشانگر دقت نظر و نمونه‌ای برای قانون‌نویسی درست است، مثل ماده هفتاد و ششم «قانون تسریع محاکمات» مصوب ۳ و ۱۲/۴/۱۳۰۹ که با این عبارت شروع می‌شود: «قوانین ذیل منسوخ است» و پس از آن طی ۱۱ بند قوانین منسوخ به صراحت قید شده و حتی شاید برای محکم‌کاری - نه اهمال - در بند ۱۲ آن آمده است: «هر یک از قوانین دیگری که مخالف با این قانون باشد در آن قسمتی که مخالف است».^۲

در مواردی که در آن‌ها به منسوخات اشاره می‌شود شماره چنین نیست که تمام یک قانون یا ماده‌ای کامل یا تبصره‌ای مستقل منسوخ اعلان گردد، بلکه گاه فقط عبارتی از یک ماده یا تبصره فاقد اعتبار اعلام می‌شود. برای مثال در ماده ۵۵ «قانون وکالت» مصوب ۲۰/۶/۱۳۱۴ آمده است: «... و عبارت «با تحصیل جواز وکالت» مذکور در ماده اول قانون مصوب اول مرداد ۱۳۰۹ نسخ می‌شود».^۳

ز) موارد خاص: در این گونه موارد، مواد منسوخ شده در قالب هیچ یک از شش صورت قبل بیان نمی‌شود، هر چند که به لحاظ ذکر منسوخات در پایان قانون، با مورد ششم شباهت دارد. در موارد خاص، قوانین منسوخ شده بدون آن که در قالب ماده یا تبصره‌ای مستقل گنجانده شود، در پایان قانون ذکر می‌گردد. نمونه چنین وضعیتی در پایان «لایحه قانونی اصلاح قانون وصول مالیات از اتومبیل‌های سواری برای بهبود امر عبور

۲. مجموعه قوانین ۱۳۰۹، ص ۲۱۰.

۱. مجموعه قوانین ۱۳۵۸، ص ۸.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۱۴، ص ۷۲.

و مرور در تهران مصوب ۱۳۵۸/۶/۱۳ به این ترتیب به چشم می‌خورد: «از تاریخ تصویب این قانون (۱۳۵۸/۶/۱۳) قانون وصول مالیات از اتومبیل‌های سواری در تهران مصوب ۱۳۵۴ و همچنین اصلاحیه مصوب ۱۳۵۵/۱۰/۲۹ آن ملغی است.^۱ البته بیان موارد منسوخ شده به این ترتیب بسیار نادر و شاذ است.

ح) نسخ قوانین آزمایشی و موقت: در برخی مواقع قانونگذار ضمن قانون تصویبی دوره اعتبار آن را نیز مشخص می‌سازد؛ به این معنا که مقرر می‌کند این قانون تا فلان تاریخ واجد اعتبار است. این گونه بیان قانونگذار دال بر این است که پس از انقضای مدت مقرر، قانون خود به خود منسوخ است، مگر آن که مدت اعتبار آن تمدید شود. نمونه‌ای از این موارد «قانون مبارزه با مواد مخدر»^۲، مصوب ۱۳۶۷/۸/۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام است که در ماده ۳۵ مقرر می‌دارد: «مدت اعتبار این قانون از تاریخ اجرا دو سال است... همچنین است «قانون مالیات تعاون ملی برای بازسازی»^۳، مصوب ۱۳۶۷/۱۲/۹ که در ماده ۱۴ می‌گوید: «مدت اعتبار این قانون ۳ سال است...».

قوانین آزمایشی، مثل «قانون جرائم نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران»^۴ مصوب ۱۳۷۱/۵/۱۸ کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی، یا «قانون مقررات استخدامی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران»^۵ مصوب ۱۳۷۴/۴/۲۷ کمیسیون شوراها نیز وضعیتی مشابه با قوانین موقت دارند.

وگناه برای مقابله با بحرانهای اقتصادی سیاسی و وضع ویژه‌ای که در زمان جنگ ایجاد می‌شود قوانینی می‌گذرد که پس از مدتی مبنای اجتماعی و حکمت وضع خود را از دست می‌دهد. پس اختلاف می‌شود که در این موارد، آیا باید قانون را نسخ شده انگاشت یا تا زمانی که قانونگذار به طور صریح و ضمنی آن را نسخ نکرده است، اعتبار قانون باقی است و به استناد تحول وضع اقتصادی و سیاسی اجتماع نمی‌توان اعتبار حکم موجود را از بین برد؟^۶ در پاسخ به عنوان قاعده باید گفت: نسخ قانون با مقامی است که آنرا وضع کرده و به بهانه کهنه بودن یا دگرگونی محیط اجرای قانون، دادرس نمی‌تواند آن را نسخ شده پندارد. با وجود این، اگر قانونی به طور ضمنی مقید به وضع یا زمان ویژه باشد، یا نهادهای طرف خطاب

۱. مجموعه قوانین ۱۳۵۸، ص ۱۲۱.

۲. مجموعه قوانین ۱۳۶۷، ص ۶۵۸.

۳. همان، ص ۷۹۳.

۴. مجموعه قوانین ۱۳۷۴، ص ۴۰۱.

۵. کاپیتان، مقدمه بر مطالعه حقوق مدنی، چاپ پنجم، ش ۵۰، مازو، دوس حقوق مدنی، ج ۱، ش ۹۱.

قانونگذار و موضوع اجرای آن از بین برود، در نسخ قانون نباید تردید کرد. برای مثال، اگر قانونی برای تعیین صلاحیت و رفع اختلاف درباره صلاحیت دادگاه عمومی و اختصاصی وضع شود و پس از چندی آن دادگاه اختصاصی حذف شود، قانون نیز نسخ شده است. و از جمله قوانینی که در پایان یافتن مدت اعتبار آنها تردید می‌شود، قواعدی است که در تبصره‌های بودجه سالیانه کشور تصویب می‌گردد. مبنای تردید در این است که قانون بودجه از نظر اصول برای یک سال است. ولی مرسوم شده است که دولتها، برای گذراندن سریع پاره‌ای از قوانین مورد نیاز یا پنهان داشتن آنها در سایه بودجه عمومی، از این وسیله استفاده می‌کنند و موادی را که مایل نیستند درباره آن زیاد گفتگو شود، به شکل تبصره در قانون بودجه می‌آورند. در نتیجه، این بحث مطرح می‌شود که پس از گذشتن سال مالی، آیا اعتبار این تبصره‌ها نیز به خودی خود از بین می‌رود یا بجا می‌ماند؟^۱

برای جلوگیری از اختلاف، در بعضی از قوانین بودجه تبصره‌ها را به دو گروه تقسیم کرده‌اند: تبصره‌هایی که اعتبار آنها محدود به مدت یک سال است و آن‌ها که دایمی است.^۲ ولی در مواردی که این تقسیم انجام نمی‌شود، چاره در این است که از موضوع قانون و ارتباط آن با بودجه اراده قانونگذار در بقایا نسخ این گونه تبصره‌ها به دست آید:

۱. در مواردی که تبصره‌ها ناظر به دخل و خرج کشور و وضع مالیات و تقسیم درآمد و مانند اینهاست، اعتبار قانون محدود به سال مالی است و اگر در قانون بودجه سال بعد نیاید، لغو شده محسوب است. برعکس، تبصره‌هایی که غلط افتاده و مفاد حکم چنان است که نمی‌تواند موقت باشد، پس از پایان سال نیز به عنوان قانونی مستقل، قابل اجراست. برای مثال، اگر ضمن قانون بودجه صلاحیت دادگاهها یا سن بازنشستگی تغییر داده شود، این قواعد را نمی‌توان موقتی و محدود به سال مالی دانست؛ هر چند که به هر حال این روش قانون‌نویسی در قوانین بودجه اساساً صحیح نیست و باید تصحیح شود.

ط) نسخ قانون متروک: پاره‌ای از قوانین، که به طور صریح یا ضمنی نسخ نشده است، در عرف متروک می‌شود و مدتها بدون اجرا می‌مانند. در نتیجه، این بحث به میان می‌آید که آیا ترک قانون و کهنگی آن می‌تواند نوعی نسخ ضمنی تلقی شود و اعتبار قانون را سلب کند یا نه؟ برای نمونه، قانون راجع به نحوه مطالبه دیون مصوب اردیبهشت ۱۳۳۹ به ندرت موردی

۱. مانند این سؤال در مواد برنامه‌های پنج ساله عمرانی و توسعه نیز مطرح است.
 ۲. ترک: قانون بودجه ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹.

برای اجرا پیدا کرده و رفته رفته به صورت قانون متروک در آمده است و اگر مدتها به همین موال بگذرد، در ردیف ادبیات حقوقی در می آید.^۱ پس، باید دید این قانون در اثر متروک بودن از بین رفته و دیگر قابل استناد نیست، یا قانون کهنه تازمانی که از طرف قانونگذار نسخ نشده است حیات حقوقی دارد؟

پاسخ دادن به این سؤال بستگی به نقشی دارد که عرف در ساخت قواعد حقوقی عهده دار است: اگر عرف در ردیف قانون به شمار آید، همان گونه که قانون جدید می تواند اعتبار قانون سابق را در حدودی که با آن مخالف است از بین ببرد، عرف نیز قادر به نسخ ضمنی قانون است، و در صورتی که منبع اصلی حقوق قانون فرض شود و عرف پیرو و مکمل آن باشد، [عرف] هیچ گاه نمی تواند قانون را نسخ کند. به همین جهت، پاسخ این مشکل را باید در مبحث مربوط به عرف پیدا کرده.^۲

البته در فرانسه، حسب رویه قضایی، متروک ماندن قانون موجب نسخ نمی گردد.^۳ در مورد قدرت عرف بر نسخ قانون، پیروان مکتب تاریخی منبع اصلی تمام قواعد حقوقی را وجدان عمومی می دانند، و به همین دلیل عرف را که به طور مستقیم از این منبع ناشی شده است برتر از قانون می شمارند.

پاره ای از نویسندگان فرانسوی نیز از عقاید این مکتب الهام گرفته و به استناد به قدرت اراده عمومی در حکومتهای آزاد، ارزش عرف را برابر قانون و نسخ آن دانسته اند. مبانی استدلال نویسندگان این است که در حکومتهای پارلمانی، همه قوانین ناشی از ملت است و اراده اوست که باید بر همه چیز حکومت کند. این اراده اگر به طور غیر مستقیم و از راه اعطای نمایندگی به مجلس وضع قاعده کند، قانون است و اگر بی هیچ وسیله ای عهده دار این مهم شود، نتیجه تصمیم او عرف نام دارد. بنابراین، عرف و قانون از نظر ماهوی نماینده یک حقیقت است و بی هیچ امتیازی می تواند قاعده گذشته را در صورت تعارض نسخ کند.

اولی... این نظر با ساختمان حقوقی قانون اساسی ما سازگار به نظر نمی رسد؛ زیرا اراده عمومی امری است مبهم که با وسایل و راه ابراز آن، رابطه نزدیک دارد. وقتی قانون اساسی

۱. نمونه ای دیگر از این قوانین متروک، قانون شورای دولتی، مصوب ۱۳۳۹ بود که سالیانی دراز بر صفحه کاغذها و درون مجسمه های قانونی عاقل مانده بود و سرانجام جای خود را به قانون دیوان عدالت اداری، مصوب ۱۳۶۰/۱۱/۳ سپرد.

۲. کاتوریان، ناصر، مقدمه عمومی علم حقوق، ص ۱۷۷-۱۷۵.

۳. جعفری لنگرودی، محمدا، جعفری، مقدمه علم حقوق، ص ۱۰۱.

طریق استعمال قوای عمومی را معین ساخت، معنی آن محدود ساختن اراده عمومی به صورتی است که در آن معین شده است. گفته شد که قانون، بر خلاف آنچه از لحاظ نظری گفته‌اند محصول اراده عمومی نیست و در بسیاری از موارد با آن مخالفت دارد. قانون نظامی است که از طرف اکثریت طبقه حاکم (نمایندگان) برای حفظ نظم و قدرت سیاسی و اقتصادی دولت ضروری شناخته شده است. پس تا آن سازمان سیاسی وجود دارد، عادات و رسوم به هیچ صورتی نمی‌تواند آن نظام را از بین ببرد.

و درست است که عرف را از نظر ماهوی باید یکی از منابع مهم حقوق به شمار آورد، ولی قدرت آن هیچ‌گاه با قانون برابر نیست و دادرس نیز وقتی می‌تواند به طور مستقیم به آن استناد کند که قانون [آن را] مجاز شناخته باشد و هیچ قانونی اقتدار نسخ قانون را به عرف نمی‌دهد. و در عمل نیز قوانینی را که مدت‌ها فراموش شده است، نسخ شده نمی‌دانند. برای نمونه می‌توان قانون مربوط به لزوم ارائه گواهینامه پزشک قبل از ازدواج مصوب ۱۳ آذرماه ۱۳۱۷ را یاد آور شد. به موجب ماده دوم این قانون: «کلیه دفاتر ازدواج مکلفند که قبل از وقوع ازدواج از نامزدها گواهینامه پزشک را بر نداشتن امراض مسریه مهم که نوع آنها از طرف وزارت دادگستری معین و اعلام می‌گردد، مطالبه نموده و پس از بایگانی آن به عقد ازدواج و ثبت آن با قید موجود بودن گواهی پزشک بر تندرستی نامزدها اقدام نمایند». با این که اجرای قانون یاد شده نزدیک بیست سال در بوته اجمال ماند و حتی پاره‌ای از استادان به عنوان قانون متروکه از آن یاد کردند، اداره ثبت با بخشنامه‌ای آن را اجرا کرد و هم اکنون نیز دفاتر ازدواج گواهی نداشتن امراض ساری را از نامزدها مطالبه می‌کنند.^۱

بحث‌های فراوانی که پس از نسخ ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی در تاریخ ۱۳۷۰/۸/۱۴ و اصلاح ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی و تبصره‌های آن در تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۸ و ۱۳۷۰/۸/۱۴ در بین حقوقدانان پیش آمده و مسأله نسخ ضمنی یا اعتبار (ماده واحده راجع به رشد متعاملین، مصوب ۱۳۱۳ از جدیدترین بحث‌های راجع به نسخ ضمنی در حقوق معاصر است. مسأله این است که اگر در خصوص یک امر دو قانون وجود داشته باشد و به تعبیری یک حکم در ضمن ۲ ماده مستقل آمده باشد، یعنی حالتی که در ماده واحده راجع به رشد متعاملین و ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی ایران به چشم می‌خورد، آیا نسخ قانون مؤخر خود به خود به نسخ قانون مقدم

۱. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، ص ۱۸۶-۱۸۵.

می‌انجامد یا خیر.^۱ با توجه به آنچه در خصوص انواع نسخ و مبانی آن گفته شد، به نظر می‌رسد در این خصوص، نظر مخالفان با نسخ به اصول علمی از جمله «اصل عدم نسخ» نزدیک‌تر است و باید پذیرفته شود.

در پایان ذکر این مورد ضرورت دارد که گاه به نظر می‌رسد، نیازی به ذکر منسوخ بودن ماده یا قانون نیست و در حقیقت اقدام به این امر - بر خلاف سایر موارد - به دور از روش درست قانونگذاری است. برای مثال در ماده ۲۵ مکرر «قانون اصلاح مواد ۲۳ و ۲۵ سابق قانون مجازات عمومی ...» در حالی که عنوان قانون‌گویای این واقعیت است. شاید این امر ناشی از وسواس فوق‌العاده قانونگذار باشد و از یک جنبه توجه‌پذیر به نظر برسد.

۱. برای دیدن نظر موافقان نسخ رجوع کنید به: صفایی، حسین، حقوق مدنی، اشخاص و مجموعه‌ها، ص ۱۸۳ و بعد و برای ملاحظه نظر مخالفان نسخ رجوع کنید به: شهیدی، مهدی، حقوق مدنی، تشکیل قراردادها و تعهدات، ص ۲۶۳-۲۶۴ و ۲۹۱-۲۸۶.

۱۰

زمان و مکان اجرای قانون

۱. زمان اجرای قانون

هر قانون به این قصد نگاشته می‌شود که به اجرا در آید و از این رو قانونگذار باید به نحوی در خصوص زمان اجرای قانون تعیین تکلیف کند. معمولاً اجرای قانون همواره پس از اعلان یا انتشار آن صورت می‌گیرد، هر چند در برخی کشورها مثل انگلستان، اجرای قانون در قوانین جدید موقوف به اعلان و انتشار نیست.^۱

در حقوق ایران در مورد زمان اجرای قانون، ماده ۲ قانون مدنی تعیین تکلیف کرده است. حسب این ماده: «قوانین ۱۵ روز پس از انتشار در سراسر کشور لازم‌الاجرا است، مگر آن که در خود قانون، ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر شده باشد».

با توجه به این ماده و عنایت به این مطلب که قانون مدنی در ایران قانون مادر محسوب می‌شود، هر قانون مصوبی را باید پانزده روز پس از انتشار لازم‌الاجرا دانست. انتشار قوانین علی‌القاعده در روزنامه رسمی به عمل می‌آید.

با وجود این بر طبق قسمت اخیر ماده مذکور، چنانچه در خود قانون بر خلاف مدت مقرر، تصریحی به عمل آمده باشد، باید زمان تصریح شده را زمان لازم‌الاجرا شدن قانون به شمار آورد. ماده‌ای که در آن به زمان اجرای قانون اشاره می‌شود قاعده‌تاً باید در پایان قانون بیاید، چه در این صورت می‌توان کلیه مطالب راجع به این امر را به شکل مفصل در این ماده توضیح داد؛ اما قوانینی هم وجود دارند که در ماده اول آن‌ها به موضوع زمان اجرای قانون اشاره شده است که البته در این قوانین در خصوص زمان اجرا فقط عبارت «از زمان تصویب این قانون» یا «از زمان ابلاغ این قانون» به چشم می‌خورد و سایر مواردی که در تصریح به زمان اجرای قانون وجود دارد و در ادامه مطلب به آن‌ها اشاره خواهد شد، مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. مثال این گونه قوانین «قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز»؛

1. Cf. *The Oxford Companion to Law*, P.1007.

مصوب ۱۳۷۴/۲/۱۳^۱ مجمع تشخیص مصلحت نظام است که در ماده یکم مقرر می‌دارد:
 «از تاریخ تصویب این قانون در مورد کلیه امور مربوط به قاچاق کالا و ارز، موضوع قانون
 مجازات اخلاط‌نگران در نظام اقتصادی کشور... به شرح آتی عمل خواهد شد.»

این حالت در ماده واحده‌های تصویبی با همان ویژگی مذکور در فوق رواج بیشتری
 دارد. البته حالات دیگری تصریح به زمان اجرا در ماده واحده، مشابه سایر قوانین است و
 معمولاً این امر ضمن تبصره‌ای در پایان ماده واحده ذکر می‌شود، هر چند به اعتقاد ما نیازی به
 این گونه تبصره‌ها نیست و می‌توان در بندی جداگانه در پایان ماده به این امر تصریح کرد. از
 ماده واحده‌هایی که در متن آن‌ها به زمان اجرا اشاره شده، «قانون ضوابط پرداخت وام مسکن
 به آزادگان، جانبازان و خانواده شهدا، مصوب ۱۳۷۳/۶/۲۱»^۲ است که مقرر می‌دارد: ماده
 واحده: از تاریخ این قانون پرداخت وام مسکن آزادگان، جانبازان و خانواده شهدا، موضوع
 تبصره ۵۲ قانون بودجه سال ۱۳۷۳ بدون رعایت الگوی مصرف مسکن قابل پرداخت خواهد
 بود.

در مورد زمان اجرای قانون در حقوق فرانسه ماده یکم قانون مدنی این کشور می‌گوید:
 «در تمام سرزمین فرانسه، قوانین از زمان اعلان^۳ که توسط پادشاه [رئیس جمهور] صورت
 می‌گیرد، قابلیت اجرایی دارند. این قوانین از زمانی که اعلان مزبور به آگاهی رسیده باشد در
 تمام نواحی پادشاهی [جمهوری] اجرا خواهند شد.»

«اعلان صورت گرفته توسط پادشاه یک [رئیس جمهور] در ناحیه استقرار پادشاه می‌شود
 [ناحیه‌ای که دولت در آن واقع است] روز بعد از اعلان، ابلاغ شده محسوب و در سایر
 نواحی، بر حسب هر یک صد کیلومتر فاصله بین مرکز و ناحیه مربوط یک روز به مهلت
 مذکور افزوده می‌شود.»

البته در مورد قوانین فوری، اعمال این مهلت زمانی ضرورت ندارد.

۱. مجموعه قوانین ۱۳۷۴، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۳۹۹.

3. promulgation

اعلان را باید وجه غیر کتبی انتشار قانون دانست که با توجه به زمان تصویب قانون مدنی فرانسه (۱۸۰۳) کاربرد آن
 به جای انتشار (publication) مواجبه است. در هر حال «اعلان در مفهوم کلی عبارت است از عملی که به واسطه آن،
 رئیس دولت وجود قانون را تأیید می‌کند و به مقامات دولتی دستور می‌دهد که آن را در آیت کنند و به اطلاع برسانند»
 (Code Civil, Dalloz, P.1)

در حقوق انگلیس زمان اجرا^۱ در مورد کلیه مصوبات پارلمان از تاریخ تصویب و امضای رئیس دولت است، مگر این که خلاف آن شرط شده باشد^۲ و گفته شده که در خصوص لازم الاجرا شدن قانون، انتشار آن نیز ضرورت ندارد.

نمونه‌ای از تصریح به تاریخ اجرای قانون در حقوق انگلیس بند ۱ و ۲ ماده هشتم قانون داوری انگلیس، مصوب ۱۹۷۹ است که مقرر می‌دارد: «این قانون از زمانی که وزیر کشور از طریق دستوری که در قالب سند قانونی صورت می‌گیرد صادر می‌کند، به اجرا در می‌آید و این دستور:

الف) ممکن است برای مقررات مختلف این قانون زمان‌های مختلف را مقرر دارد...
ب) ...»^۳

همچنین بند ۲ ماده ۲۵ «قانون ادله کیفری»، مصوب ۱۹۷۹^۴ مقرر می‌دارد: «این قانون یک ماه پس از تاریخ تصویب به اجرا در می‌آید»^۵. یا بند ۲ ماده ۴۳ قانون توصیفات تجاری ۱۹۶۸^۶ می‌گوید: «این قانون شش ماه پس از تاریخ تصویب به اجرا در می‌آید»^۷.

در کشورهای عربی قوانین پس از انتشار در روزنامه رسمی (الجريدة الرسمية) به اجرا در می‌آیند و البته این امر را قانونگذار در قوانین مصوب خود تصریح می‌کند؛ چنان که ماده ۱۴۰ «قانون البلديات»^۸ یا ماده ۱۳۰ «قانون الارث لغيرالمحمدین»^۹ به این امر اشاره دارند. دقت در قوانین مصوب ایران نشان می‌دهد که علاوه بر حالت فوق، نحوه تصریح به زمان اجرای قانون معمولاً و در بیش تر موارد به شرح زیر است، البته با این توضیح که اگر در قانونی به زمان اجرا تصریح نشده باشد، فرض بر این است که مفاد ماده ۲ قانون مدنی پذیرفته شده و قانونگذار خلاف آن را به مصلحت ندیده است.

الف) از تاریخ تصویب: در این حالت قانونگذار تصریح می‌کند که قانون از زمان تصویب شدنش لازم‌الاجرا است. برای مثال ماده ۷ «قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، مصوب

1. commencement

2. *The Oxford Companion to Law*, P. 14.

3. *Law and Practice of International Commercial Arbitration*, P. 748.

4. Criminal Evidence Act, 1979

5. *Law Made Simple*, P. 3922.

6. Trade Descriptions Act, 1968.

7. *Cf. Statutes on Commercial Law*, P. 95.

۸. شرح قانون البلديات.

9. *Statu Personnel*, P. 2932.

۱۳۷۷/۸/۱۰^۱ مقرر می‌دارد: «این قانون از تاریخ تصویب لازم‌الاجرا بوده و... یا تبصره قانون تعطیلی روز شهادت امام هشتم، مصوب ۱۳۷۷/۳/۲۷^۲ مقرر می‌دارد: «این قانون از تاریخ تصویب لازم‌الاجرا است».

ب) تکرار حکم ماده ۲ قانون مدنی: این گونه تصریح به زمان اجرا در حقیقت نوعی زیاده‌گویی و تأکید بی مورد است، زیرا همان طور که گفته شد تمام قوانین ۱۵ روز پس از انتشار در روزنامه رسمی لازم‌الاجراست، مگر خلافتش ذکر گردد. ماده ۵۸ آیین‌نامه اجرایی اصلاح ماده ۳ قانون راجع به ترجمه اظهارات و اسناد در محاکم و دفاتر رسمی، مصوب ۱۳۱۶...^۳، مصوب ۱۳۷۷/۵/۳۱ نمونه‌ای از این حالت است: «این آیین‌نامه پانزده روز پس از درج در روزنامه رسمی قابل اجرا است». همچنین است ماده ۴ آیین‌نامه مترجمان رسمی، مصوب ۱۳۷۴/۵/۱۲^۴ که می‌گوید: «این آیین‌نامه ۱۵ روز پس از درج در روزنامه رسمی قابل اجرا است». در مراجعه به متون قانونی فرانسوی و انگلیسی مثالی برای این حالت یافت نشد.

ج) تعیین تاریخ مشخص: این مورد مصداق قسمت اخیر ماده ۲ قانون مدنی است و چه در حقوق ایران و چه در حقوق سایر کشورها از جمله فرانسه و انگلستان مثال‌های فراوان دارد. حالت دوم از این رو جزء موارد تعیین تاریخ مشخص ذکر نشده که در واقع در این مورد تاریخ ثانوی و دیگری جز تاریخ مقرر در صدر ماده ۲ قانون مدنی به تصریح در نمی‌آید و همچنان که گفتیم اشاره به این تاریخ، آن هم با بودن اصل کلی، نوعی زیاده‌گویی و حشو است. تاریخی که به پیروی از قسمت اخیر ماده ۲ تعیین می‌شود دو صورت دارد، یا مؤخر بر مدت ۱۵ روز است یا مقدم بر تاریخ تصویب قانون.

الف) تعیین تاریخ مؤخر: در این حالت قانونگذار بنا به مصالحی، زمان لازم‌الاجرا شدن قانون را به بیش از ۱۵ روز می‌کشد که البته این مدت هیچ معیار و مقیاس خاصی ندارد و صرفاً مبتنی بر صلاحدید مقنن است. برای مثال ماده ۱۷ قانون اجازه وصول مالیات غیر مستقیم از برخی کالاها و خدمات، مصوب ۱۳۷۴/۷/۱۶^۵ مقرر کرده است: «این قانون از

۱. مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۴۷۱.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۲۸۷.

۴. مجموعه قوانین ۱۳۷۴، ص ۳۰۷.

۵. همان، ص ۶۴۵.

اول سال ۱۳۷۵ لازم‌الاجرا است... یا ماده ۳ و قانون تشکیل محکمه عالی انتظامی قضات^۱، مصوب ۱۳۷۰/۸/۲۳ مجمع تشخیص مصلحت می‌گوید: «این قانون از تاریخ اول خردادماه یک هزار و سیصد و هفتاد و یک... لازم‌الاجرا است».

در قوانین فرانسوی نیز مثال‌های فراوانی در این خصوص وجود دارد، از جمله ماده ۲ فرمان شماره ۱۲۰۶-۹۷، مصوب ۱۹ دسامبر ۱۹۹۷^۲ مقرر می‌دارد: «فرمان حاضر از اول ژانویه ۱۹۹۷ به اجرا در خواهد آمده، یا ماده ۲۷ قانون شماره ۶۳۶-۹۹، مصوب ۱۰ ژوئیه ۱۹۹۹^۳ می‌گوید: «این قانون از اول اکتبر ۱۹۹۹ به اجرا در می‌آید».

ب) تعیین تاریخ قبل از ۱۵ روز: نگاه قانونگذار بنا به مصالحی، زمان اجرای قانون را مدتی پس از تصویب آن قرار می‌دهد که این مدت از زمان ۱۵ روز معمولی پس از انتشار کم‌تر است. نمونه این نوع تعیین، ماده ۹۳ و قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین^۴، مصوب ۱۳۷۳/۱۲/۲۸ است که مقرر می‌دارد: «این قانون از اول سال ۱۳۷۳ قابل اجرا بوده...». ملاحظه می‌شود با آن که حسب ماده ۲ قانون مدنی، قانون مزبور بابت در ۱۵ فروردین ۱۳۷۳ به اجرا در می‌آمده، قانونگذار این زمان را به ۲ روز پس از تصویب کشانده است.

ج) تعیین تاریخ مقدم: در این حالت قانونگذار، زمان لازم‌الاجرا شدن قانون را به زمان پیش از تصویب برمی‌گرداند و به تعبیری قانونی وضع می‌کند که اثر آن به گذشته نیز سرایت می‌کند. این موارد «عطف قانون به ماسبق» و به فرانسه «retroactivité de loi» نامیده می‌شود.

در خصوص عطف به ماسبق شدن قوانین ماده ۳ قانون مدنی ایران می‌گوید: «اثر قانون نسبت به آنیه است و قانون نسبت به ماقبل خود اثر ندارد، مگر این که در خود قانون مقررات خاصی نسبت به این موضوع اتخاذ شده باشد». این ماده ترجمه هنرمندانه ماده ۲ قانون مدنی فرانسه است با این تفاوت که در ماده ۲ بخش اخیر ماده ۴ با این عبارت که «مگر... باشد» وجود ندارد.

۱. مجموعه قوانین ۱۳۷۰، ص ۶۱۱.

2. Code Administratif, P.922

3. Code de Procedure Penale, P. 1213

۴. مجموعه قوانین ۱۳۷۳، ص ۱۰۹۶.

از نمونه‌های عطف شدن قوانین به گذشته در حقوق ایران موارد زیر است:

- ماده ۷ قانون اصلاح قانون مالیات تعاون ملی برای بازسازی^۱، مصوب ۱۳۷۱/۲/۲: «این اصلاحیه از تاریخ ۱۳۶۷/۷/۱ قابل اجرا می‌باشد...».
- تبصره قانون الحاق یک تبصره به ماده ۲۲ قانون استخدام نیروهای مسلح شاهنشاهی^۲، مصوب ۱۳۵۶/۱۲/۲۵: «... این تبصره از تاریخ ۱۳۵۵/۷/۱۵ قابل اجرا می‌باشد.».
- ماده ۹۵۵ ق.م: «مقررات این قانون در مورد کلیه اموری که قبل از این قانون واقع شده معتبر است.».

البته در این حالت ممکن است که فقط بخشی از یک قانون به گذشته سرایت کند. برای نمونه ماده ۷ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی^۳، مصوب ۱۳۷۷/۸/۱۰ مقرر داشته است: «این قانون از تاریخ تصویب لازم‌الاجرا بوده و حکم مندرج در ماده ۹ شامل کلیه آرای صادره قبل از لازم‌الاجرا شدن این قانون نیز می‌گردد...».

عطف شدن قوانین به گذشته مغایر اصل اولی «اثر قوانین در آینده» است و از این رو صرفاً در مواردی که مصالح اجتماعی اقتضا می‌کند باید به آن متوسل شد. اصل تأثیر قانون به آینده حافظ آزادیهای اجتماعی است و حتی در قانون اساسی ۱۷۹۱ و ۱۷۹۳ فرانسه از اصول حقوق بشر محسوب شده بود...».

«در امور کیفری، تأثیر قوانین در گذشته زندگی بیشتری دارد و اخلاق جهانی آن را نمی‌پذیرد. به همین جهت، در حقوق غالب کشورها قانونگذار از مجازات کردن اعمال مباح گذشته منع شده است. در اصل ۱۶۹ قانون اساسی مانع آمده است: «هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمی‌شود.».

«آمدن این قاعده در قانون اساسی بدین معنی است که قانونگذار عادی نیز حق ندارد قوانین کیفری را به گذشته سرایت دهد و عقابی را بدون بیان مقرر دارد. ماده ۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱ نیز در تعقیب همین اصل به صراحت عدم تأثیر قوانین کیفری به گذشته را اعلام می‌کند.».

۲. مجموعه قوانین ۱۳۵۷، ص ۷۳.

۱. مجموعه قوانین ۱۳۷۱، ص ۳.

۳. مجموعه قوانین ۱۳۷۷، ص ۴۷۱.

و باید افزود که این اهمیت ویژه مربوط به قوانینی است که ارتکاب عملی را جرم می‌شناسد. قوانین مربوط به آیین دادرسی کیفری و صلاحیت دادگاه کیفری و قلمرو قانون در مکان و مانند اینها تابع قاعده عمومی است.

همی اثر بودن قوانین نسبت به گذشته قاعده مطلق نیست. نظم عمومی و طبیعت پاره‌ای از قوانین ایجاب می‌کند که مقررات آن بر اعمال گذشته نیز حکومت کند و از جمله آنهاست:

۱۱. قوانین تفسیری: اجرای قوانین تفسیری درباره اعمال گذشته با مفاد ماده ۴ قانون مدنی به ظاهر منافات ندارد. زیرا، بنا به فرض، قاعده جدیدی وضع نشده و آنچه تصویب شده معنی درست قانون سابق است. ولی چون قانونگذار گاه قاعده تازه‌ای به نام تفسیر قوانین وضع می‌کند، تأثیر قوانین تفسیری به گذشته در عمل استثنای مهمی بر قاعده کلی است.

۲۵. قوانین مربوط به حذف یا تخفیف مجازاتها: قوانین کیفری نیز مانند سایر مقررات، بر اعمال گذشته حکومت نمی‌کند. ولی، به لحاظ رعایت عدالت و انسان دوستی، هرگاه قانونی بعد از ارتکاب جرم مجازات آن را تخفیف دهد یا با حذف کیفر مقرر آن را در زمره اعمال مباح در آورد، مقررات جدید درباره اعمال گذشته نیز رعایت خواهد شد. ماده ۶ قانون راجع به مجازات اسلامی ۱۳۶۱ در این خصوص می‌گوید:

در مقررات و نظامات دولتی مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی باید به موجب قانونی باشد که قبل از وقوع جرم مقرر شده باشد و هیچ فعل یا ترک فعل را نمی‌توان به عنوان جرم به موجب قانون متأخر مجازات نمود. لیکن اگر بعد از ارتکاب جرم قانونی وضع شود که مبنی بر تخفیف یا عدم مجازات بوده و یا از جهات دیگر مساعدتر به حال مرتکب باشد، نسبت به جرایم سابق بر وضع آن قانون تا صدور حکم قطعی مؤثر خواهد بود.

به موجب این ماده، صدور حکم قطعی نیز مانع از اجرای قانون خفیف‌تر جدید نیست؛ چنان که در بخش دوم ماده آمده است: «... در صورتی که به موجب قانون سابق حکم قطعی و لازم‌الاجرا صادر شده باشد، به ترتیب زیر عمل خواهد شد:

۱۱. اگر عملی که در گذشته جرم بوده به موجب قانون لاحق جرم شناخته نشود، در این صورت حکم قطعی اجرا نخواهد شد و اگر در جریان اجرا باشد موقوف‌الاجرا خواهد ماند و در این دو مورد و همچنین در موردی که حکم قبلاً اجرا شده باشد هیچ گونه اثر کیفری بر آن مترتب نخواهد بود. این مقررات در مورد قوانینی که برای مدت معین و موارد خاصی وضع گردیده است اعمال نمی‌گردد.

۱.۲۵ اگر مجازات جرمی به موجب قانون لاحق تخفیف یابد، محکوم علیه می‌تواند تقاضای تخفیف مجازات تعیین شده را بنماید و در این صورت دادگاه صادر کننده آن و یا دادگاه جانشین با لحاظ قانون لاحق مجازات قبلی را تخفیف خواهد داد.

۳. اگر مجازات جرمی به موجب قانون لاحق به اقدام تأمینی و تربیتی تبدیل گردد فقط همین اقدامات مورد حکم قرار خواهد گرفت.^۱

در خصوص تعیین زمان اجرای قانون توسط قانونگذار یک وضعیت جالب، مربوط است به قوانین موقت که در آنها، مدت زمان اعتبار داشتن قانون ذکر می‌شود. این حالت در حقیقت جزء موارد نسخ صریح قانون محسوب می‌گردد و از این رو تفصیل آن در قسمت مربوط به نسخ آمده است.^۲

۲. مکان اجرای قانون

باتوجه به صلاحیت عام قانونگذاری مجالس قانونگذاری و سایر قانونگذاران درجه دوم، اصل این است که کلیه قوانین برای اسامی مردم و تمامیت قلمرو کشور وضع می‌شود، مگر این که در خود قانون خلاف این اصل مقرر گردد. از این رو قانونگذار همواره باید در نظر داشته باشد که قانون را برای همه قلمرو تحت حاکمیت خود می‌نویسد یا فقط برای بخشی از آنها و چنانچه قانون را برای یک بخش یا به طور کلی بخشی از قلمرو خود وضع می‌کند باید به این امر تصریح کند و البته خلاف زمان اجرای قانون که به بحث در «اجرای قانون در زمان» مربوط می‌شد، موضوع سخن «اجرای قانون در مکان» است.

در قوانین ایران و نیز در قوانین فرانسه مثال‌های بسیاری در این خصوص وجود دارد؛ از جمله ماده بیست و پنجم «قانون روابط مالک و مستأجر»، مصوب ۱۳۳۹/۳/۲۸^۳ می‌گوید: «این قانون در نقاطی اجرا خواهد شد که تاکنون مشمول آیین‌نامه تعدیل مال الاجاره بوده و یا وزارت دادگستری لزوم اجرای آن را اعلان نماید و در سایر نقاط، روابط موجر و مستأجر بر اساس مقررات و قوانین عمومی خواهد بود» یا ماده ۴۳ فرمان شماره ۴۷-۵۵ مورخ ۳۰

۱. کاتوزیان، ناصر، مقدمه عمومی علم حقوق، ص ۲۳۲-۲۳۰.
۲. در کتب همین کتاب، ص ۱۷۷ و بعد.

آوریل ۱۹۹۵^۱ فرانسه مقرر می‌دارد: «مقررات این فرمان در خصوص نواحی یارین، هورین و موسل و همچنین نواحی ماورای بحار اجرا نمی‌شود». البته مواردی نیز وجود دارد که قانونگذار فقط اجرای بخشی از یک قانون را منحصر به منطقه‌ای خاص کرده است؛ چنان که قسمت اخیر ماده ۳۷ قانون شماره ۱۸-۷۹ مصوب ۳ ژانویه ۱۹۷۹^۲ فرانسه می‌گوید: «بند ۲ و ۴ ماده ۳۶ در خصوص مناطق ... اجرا نمی‌شود».

در قوانین انگلیس نیز به مکان اجرای قانون اشاره می‌شود، چه گاه قانونگذار انگلیسی قصد دارد قانون تصویب شده در تمام انگلستان به اجرا در آید و گاه بخش‌هایی از این کشور مد نظر او است. در این باره ماده ۱۰ قانون داورى انگلستان، مصوب ۱۹۵۰ مقرر می‌داشت: «این قانون در خصوص مستعمرات، کشورهای تحت الحمايه، مناطق تحت قیمومیت و ... اجرا نمی‌شود»^۳، یا حسب بند ۴ ماده ۸ قانون داورى سال ۱۹۷۵: «این قانون به ایرلند شمالی نیز تسری می‌یابد»^۴ یا ماده ۱۶ قانون مشارکت ۱۸۹۰^۵ «این قانون در اسکاتلند اجرا نخواهد شد»^۶.

همچنین است ماده ۳۹ قانون حمایت از مصرف‌کننده ۱۹۸۷^۷ که اشعار می‌دارد: «این قانون با استثنای زیر در مورد ایرلند شمالی نیز اجرا می‌شود»^۸.

1. *Ibid*, P. 4382.

2. *Ibid*, P. 337.

3. *Law and Practice of International Commercial Arbitration*, P. 738.

4. *Ibid*, P. 742.

5. *Partnership Act 1890*.

6. *Statutes on Commercial Law*, P.28

7. *Consumer Protection Act 1987*.

8. *Ibid*, P. 276.

.....

ویراستاری متون قانونی



نگارش راست و درست متون حقوقی به دلیل وجود اصطلاحات بسیار، کاری صعب و دشوار است و نگارش متون قانونی، صعب‌تر و دشوارتر. شاید بتوان نادرستی یک متن حقوقی را با مراجعه به مراجع مختلف از جمله مؤلف، اصلاح کرد یا از کنار آن بی‌اعتنا گذشت یا اصلاً متن نادرست را کنار گذاشت و از آن چشم پوشید، اما با متون قانونی نادرست و مبهم نمی‌توان چنین کرد؛ زیرا نخست این که همیشه امکان مراجعه به نگارندگان آن‌ها وجود ندارد و اگر باشد هم آنان بالمباشره نمی‌توانند در آن دخل و تصرف کنند و دوم این که متون قانونی، مبنای تصمیم‌گیری و قانونمندی آرای قضات و دست‌اندرکاران شغل قضایند و ابهام و ناراستی در آن‌ها مشکلاتی بس دشوار را پدید می‌آورد که آثار آن در وضعیت معیشت اتباع آشکار می‌گردد.

به همین علت، در پاره‌ای از کشورها در شاخه‌ای از علم حقوق به نام «مدیریت حقوقی» به تربیت افرادی پرداخته‌اند که پس از طی دوران معمول دانشکده‌های حقوق، در خصوص شیوه‌های نگارش و تفسیر متون قانونی تعلیم می‌بینند که متأسفانه جای این شاخه در میان شاخه‌های دانشکده‌های حقوق کشور ما خالی است و حتی واحدی هم به این کار اختصاص نیافته است.

در میان استادان حقوق نیز پرداختن به نحوه نگارش قانون چندان مورد توجه نبوده و نیست و گویی آن‌ها به این امر هادت کرده‌اند که فقط مفسر مواد قانون باشند و نگاه به نگاه برنشر و انشای قانونگذار خورده بگیرند و او را به واسطه تصویب مواد نادرست و به دور از زبان حقوقی ریشخند کنند. این عدم توجه تا به آن جا است که حتی دکتر جعفری لنگرودی با همه اعتبار و ارزشی که برای نحوه نگارش قانون قائل است و خود از جمله استادان صاحب ذوق و پرمایه‌ای است که به تصحیح و تدوین برخی قوانین از جمله قانون ثبت یا قانون لوث پرداخته

در لابه‌لای کتب خود بحث مستوفایی در خصوص نحوه نگارش قانون نکرده و در تمام کتابهای فرهنگ‌وار او از جمله ترمینولوژی حقوق، دانشنامه حقوقی و اخیراً مبسوط که تعداد مجلدات آن‌ها بر روی هم به بیش از ۱۰ جلد می‌رسد، کل مطالبی که به این امر اختصاص داده به زحمت به ۱۰ سطر می‌رسد.^۱ حال آن‌که نگارش خوب قانون از ویژگی‌های قانون خوب است و عدم رعایت اصول نگارشی - اعم از کلیات و جزئیات - از کارایی‌های قانون می‌کاهد و هر حقوق‌دانی باید در این خصوص نظر کارشناسی بدهد. عدم توجه به نحوه نگارش قانون و امور جانبی آن باعث گردیده که از بسیاری از موارد، حتی به‌رغم حضور افراد حقوق‌خوانده و مطلع به علم حقوق در کمیسیون‌های مختلف تنظیم و تدوین قوانین و آیین‌نامه‌ها و سایر اشکال قانون، موادی به تصویب برسد که به لحاظ نگارش حقوقی پر اشکال و مبهم است^۲ و از همین رو سپردن مواد قانون پس از انشای نخستین آن به «ویراستاری» بسیار مهم و ضروری است.^۳

امروزه دایره کار ویراستاری به غیرفنی‌ترین متون، یعنی مجلات و روزنامه‌ها نیز کشیده است و کم نیستند نشریات کم‌تیراژی نه‌چندان معتبری که به ویراستاری توجه دارند. در بسیاری از کتاب‌های معتبر امروزی که به لحاظ سبک بیان و اجدا ارزش و اعتبارند جای پای ویراستاری هویدا است. حتی در قوانین فعلی ما، اعتبار و ارزش قانون مدنی و این که هنوز از شاهکارهای فن قانون نویسی محسوب می‌گردد، مرهون دقت‌ها و توجهات ویراستارانه انشاکندگان آن است؛ یعنی افرادی که با سبک نگارش و قالب‌های القای مفاهیم حقوقی آشنا بوده‌اند.

۱. د. کت: مبسوط، ش ۲۵۹۲ (انتشار قانون).

۲. توجه به پیشنهاد مرحوم مدرس که خود از نمایندگان مجلس بوده و چند دوره ریاست کمیسیون قضایی را بر عهده داشته در خصوص الحاق تبصره‌ای به قانون رابع به متع ورود مشروبات الکلی و اشیای تجلی نشان می‌دهد که اساساً در ذهن او نیز انشای قانون چندان اهمیت نداشته و از همین رو تبصره الحاقی پیشنهادی او از مواردی است که واقعاً باید از پیروی از آن پرهیز شود. او می‌گوید: «پیشنهاد می‌کنم در آخر تبصره اضافه شود: از قبیل مشروبات الکلی و غیره و عطریات و از هر قبیل و اسباب‌بازی بچه‌گانه و اسباب‌قمار و از هر قبیل، مطبوعات و اغذیه و شیرینی ساخته و از هر قبیل» و کلیه لوازم تزئین زنانه و مردانه و از هر قبیل و منسوجات ابرشمنی خالص و از هر قبیل و مبله‌های روی بخاری و امثال آن و از هر قبیل (مجلس و مدرس، ص ۱۲۷). آمدن «از هر قبیل» در متن پیشنهادی که نشانه تکرار نادرست و فبیح است و باید جداً از آن پرهیز کرد و نیز به کاربرد اصطلاح «مطبوعات» به معنای «مواد خوردنی» که از موارد اصطلاح سازی‌های بی مورد است، اشکال تبصره‌نویسی مرحوم مدرس محسوب می‌شود.

۳. در خلال مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی به این امر توجه شده و آمده است: «بیکت کمیسیون ادبی - تخصصی هم عبارات را تصحیح کرده چون ادبیات هم بیکت نوع تخصص است و عبارت نویسی قانون بسیار مهم است (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ج ۱، ص ۱۱۰). نیز رجوع کنید به: «تهذیب قوانین و راه‌هایی که باید پیسوده مجلس و پژوهش، ش ۴، ص ۲۵۵».

از نمایندگان مردم یا سایر افرادی که به واسطه تخصص‌های مختلف چند صبحی عهده‌دار انشای قانون می‌شوند نمی‌توان انتظار داشت که همچون یک حقوق‌دان خبره از اصطلاحات حقوقی آنگاه باشند یا مانند یک اصولی، دقایق علم اصول را بدانند و همچون اهل قلم و ادب و دستور بر سبک‌های زبانی و دستوری احاطه داشته باشند. اما می‌توان در کنار آنان به عنوان دستیار، ویراستارانی را به خدمت گرفت و از تلفیق کار قانونگذار و ویراستار، قانونی منسجم و مطلوب را فراهم آورد.

البته ویراستاری متون قانونی از هر ویراستای ساخته نیست. علم حقوق همچنان که گفتیم، علم اصطلاحات است و در متن قانونی، سنگینی بار اصطلاحات بسیار چشمگیرتر به نظر می‌رسد. از این رو ویراستاری می‌تواند در متون قانونی تصرف کند که اولاً خود این اصطلاحات را بداند و ثانیاً بر اسلوب نگارش قانون تسلط داشته باشد، خواه به لحاظ نحوه انشا، و خواه به لحاظ امور فنی و ساختاری قانون. کم نیستند ویراستاران غیر حقوق‌دانی که متن حقوقی ویراسته آن‌ها بیش از آن که بوی حقوق بدهد، رنگ و بوی ادبیات دارد. برای کسی که ادبیات خوانده، اصطلاح «مشهور فقهاء» قابل درک نیست و از این بابت او در برخورد با این ترکیب، تبدیل آن به «فقهای مشهور» را می‌پسندد، حال آن که تفاوت این دو در نزد هر حقوق‌دان بیش از آن است که توسط اهل ادب درک می‌شود. یا برای اهل ادب و افرادی که با متون حقوقی آشنا نیستند، شاید واژه «سرپرستی» یا «نگهداری» از مترادفات «حضانت» محسوب شود، چه هر سه در فرهنگ‌های لغت هم معنایند، اما تفاوت حقوقی این واژه‌ها چنان است که کاربردشان را به جای هم دشوار می‌سازد.

ویراستاری متون قانونی اولاً ضروری است و ثانیاً بسیار تخصصی، و به علاوه تسلط بر آن کار یک روز و چند هفته نیست، بلکه نتیجه آشنایی ویراستار با علم حقوق، دستور زبان فارسی، زبان حقوقی و در خصوص قوانین ترجمه شده و موافقتنامه‌ها، شیوه صحیح ترجمه متون حقوقی بیگانه است؛ و نمی‌توان از افراد غیر متخصص انتظار داشت که همچون یک ویراستار خبره ویراستاری کنند. تخصصی شدن حوزه‌های عمل بیش از آن عینیت یافته است که بتوان تخصص‌های مختلف را در یک فرد جمع کرد. از سوی دیگر نمی‌توان برای قانونگذار یک کتاب بالینی نحوه انشای قانون فراهم آورد و در آن تمام نکات ادبی ریز و درشت لازم برای نگارش قانون را ذکر کرد و از او خواست که پیش از انشای قانون بر آن‌ها

احاطه یابد و بعد در صدد نوشتن قانون بر آید. این امر هم از طاق‌ت قانونگذار خارج است و هم با طول دوره قانونگذاری سازگار نیست. قانونگذاران بشری همچون شارح مذهبی نیستند که از نقص میرا است و علم بر همه چیز از صفات ثبوتی او محسوب می‌شود.

روش ما در این نوشته نیز همین بوده که کلیات نگارش قانون و اصول کلی را که در انشای قانون باید رعایت شود ذکر کنیم. این که قانون باید چگونه نواسخ را ذکر کند، یا ماده واحده باید به چه شکل انشا شود یا این که قانونگذار همواره باید ضمانت اجرای قواعد وضعی خود را پیش‌بینی کند، اموری است که می‌توان رعایت آن‌ها را از قانونگذار توقع کرد؛ اما به او نمی‌توان تکلیف کرد که ۱) سجاوندی را به درستی رعایت کند، ۲) حروف اضافه جفتی را در جای خود بگذارد، ۳) نشانه مفعول صریح را به نادرست به کار نبرد، ۴) از فعل مرکب استفاده نابه جا نکند، ۵) غلط‌های مشهور را وانهد، ۶) یکسانی کلام خبری و عبارتی را رعایت کند، ۷) ضمیری را به جای ضمیر دیگر در جمله نیاورد، ۸) شعارگونه ننویسد، ۹) به نثر و شیوه نگارش اداری نگراید، ۱۰) وجه وصفی را آن چنان که درست است به کار بیند، ۱۱) حروف اضافه افعال مرکب را به دقت استفاده کند و چندین نکته مهم و حمله ادبی که در نگارش هر متن اعم از قانونی و عادی باید رعایت شود و اعمال آن‌ها را نمی‌توان از قانونگذار عادی خواست، بلکه کاری است که ویراستاران با آن خو گرفته‌اند و تخصص آن‌ها به شمار می‌رود؛ البته با این توضیح که ویراستار متون قانونی خود حتماً حقوقدان است و در کنار آن ادب خواننده و دستوری.

اگر به این امر توجه شده بود هیچ‌گاه برخی مواد قانونی که به اصطلاح دچار ضعف انشاء هستند به تصویب نمی‌رسید و برای مثال متن ماده ۸۲ آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به شکلی دیگر نوشته می‌شد. طبق این ماده: «اشخاصی که برای حضور در معاینه و تحقیق محلی دعوت شده‌اند و حضور آنان ضروری باشد، چنانچه در جرائم محل امنیت و خلاف نظم عمومی بوده و بدون عذر موجه حاضر نشوند، به دستور قاضی جلب خواهند شد. صورت ویرایش شده این ماده به ترتیب آتی، هم روشن‌تر است، هم ادبی‌تر و هم مفهوم‌تر: «در جرائم محل امنیت و نظم عمومی، چنانچه افرادی که برای حضور در معاینه و تحقیق محلی دعوت شده‌اند و حضورشان ضرورت دارد، بدون عذر موجه حاضر نشوند، به دستور قاضی جلب می‌گردند».

صدر ماده ۳۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری نیز مصدافی دیگر از ضعف انشا است. طبق این ماده: «محکوم علیه می‌تواند احکام قطعیت یافته هر یک از محاکم را که قابل درخواست تجدید نظر بوده از تاریخ ابلاغ حکم تا یک ماه از دادستان کل کشور درخواست رسیدگی بنماید...». شکل ویراسته مطلب مذکور به ترتیب آتی روشن‌تر و بدون اشکال است: «محکوم علیه می‌تواند نسبت به احکام قطعیت یافته هر یک از محاکم که قابل تجدید نظر است از تاریخ ابلاغ حکم تا یک ماه از دادستان کل کشور درخواست رسیدگی کند...».

در مورد نحوه ویراستاری متون قانونی به دو شکل می‌توان عمل کرد:

۱. قانونگذار متن ماده را انشا کند و سپس این متن برای ویراستاری به ویراستار سپرده شود، بدون این که نویسنده قانون و ویراستار با هم تماس داشته باشند یا ویراستار علت به کار رفتن برخی کلمات خاص در قانون را بداند.

۲. ویراستار به هنگام نگارش قانون و به ویژه در موقع مذاکرات مقدماتی راجع به قانون حاضر باشد و از مجادلات مختلف در خصوص قانون و حتی برخی واژه‌های آن آگاه شود و اصول کلی نگارشی را در صورت ضرورت گوشزد کند؛ اما در غیر موارد ضرورت فقط نظاره گر مباحثات و گفتگوهای جلسات وضع قانون باشد و اصلاحات را بعد از سپردن شدن متن قانون به او انجام دهد.

در هر دو شکل فوق، انشاکننده نهایی قانون، قانونگذار است که البته می‌تواند در خصوص اصلاحاتی که ویراستار انجام داده و او نمی‌پسندد از ویراستار توضیح بخواهد.

از میان دو روش مزبور، روش دوم به لحاظ نتایج مثبتی که در برداشته و دارد به صواب نزدیک‌تر است؛ چنان که در انشای مواد قانون مدنی ایران نیز، در بسیاری از مواقع به ویژه در خصوص مرادی که ترجمه قانون فرانسه بوده‌اند، صورت کلی ماده و واژه‌های عمده آن در نزد مرحوم سید محمد فاطمی و سید نصرالله تقوی انشا می‌شده و سپس آنان با توجه به اشراف ادبی و حقوقی خود و فهم و درکشان از حال و هوای جلسات بحث و بررسی و منویات اعضای جلسات تدوین قانون، مواد را اصلاح و ویرایش می‌کرده‌اند که نتیجه این شیوه، پدید آمدن قانونی است که فارغ از برخی اشکالات، به اعتراف تمام دست‌اندرکاران حقوق در ایران از شاهکارهای فن قانون‌نویسی محسوب می‌شود؛ چه آنان هنرمندانه توانسته‌اند مفاهیم

ثقیل حقوقی را در قالب الفاظ زود فهم و روشن بریزند و هر جا که بحث‌ها راه به جایی نبرده‌اند، زیرکانه متن قانون را چنان بنگارند که آیندگان بحث را به انجام برسانند و در برخی موارد جنجالی به ظرافت و بی‌آن که اشارات کلامی بر جای بماند، موضوع را مسکوت گذاشته‌اند.



منابع و مأخذ



منابع و مأخذ

۱. ابن حزم، ابومحمد، المحلی، فاهره، دارالتراث، بی تا.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، داراللسان العرب و دارالجمیل، ۱۹۹۸.
۳. اداره قوانین و مطبوعات مجلس شورای اسلامی، مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانونگذاری، بی جا، ۱۳۱۸.
۴. افلاطون، قوانین، تهران، امیرکبیر.
۵. امامی، حسن، حقوق مدنی، تهران، اسلامیه.
۶. انجمن دائرة المعارف افغانستان، دائرة المعارف آرمناه کابل، ۱۳۲۸.
۷. برهان تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۲.
۸. البستانی، محیط المحیط، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۹۳.
۹. البلبکی، نبره المورد، ج ۲۳، بیروت، دارالعمل للملايين، ۱۹۸۹.
۱۰. پادفیلد، س.ف، حقوق انگلیس به زبان ساده، ترجمه سمر بیگ زاده، تهران، حقوقدان، ۱۳۷۷.
۱۱. شوائب، ابراهیم، قانون و اجناس، کانون وکلا، س ۸ ش ۵۱.
۱۲. جعفری لشکری، محمد جعفر، تربیتولوژی حقوق، ج ۱، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۷.
۱۳. _____، دانشنامه حقوقی، ج ۴، گنج دانش، ۱۳۷۶.
۱۴. _____، دایرة المعارف حقوق مدنی و تجارت، تهران، بنیاد استاد، ۱۳۵۷.
۱۵. _____، بیوط در تربیتولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۸.
۱۶. _____، محمدجعفر، مقدمه عمومی علم حقوق، ج ۵، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۶.
۱۷. _____، مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۰.
۱۸. جونز، و.ت، خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت اول، ترجمه علی دامن، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۱۹. _____، خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت دوم، ترجمه علی دامن، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۲۰. حائری شایبانی، سیدعلی، شرح قانون مدنی، ج ۱۱، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۶.
۲۱. حبیب زاده، محمدجعفر، محاربه و افساد فی الارض، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۹.
۲۲. خلعتیری، ارسلان، بقرار از قانون، کانون وکلا.
۲۳. داعی الاسلام، محمدعلی، فرهنگ نظام، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۸ هـ.ق.

۲۴. داوود، رنه، نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر، ترجمه حسین صفایی و دیگران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.
۲۵. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۲۶. زبیدی، ابوالفیض، محمد بن محمد، تاج القروس من جواهر القاموس، کویت، وزارة الارشاد، ۱۳۸۵ ه.ق.
۲۷. شایگان، سیدعلی، حقوق مدنی، قزوین، طه، ۱۳۷۵.
۲۸. سمس، بوضع و تفسیر قانون، مجموعه حقوقی، ش ۱۲.
۲۹. شیرازی، علی‌اکبر، گستره مالی و ساختار بودجه‌ای ایران، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.
۳۰. شهیدی، مهدی، سقوط تعهدات، ج ۴، تهران، حقوقدان، ۱۳۷۷.
۳۱. صدیقی افشار، غلامحسین، فرهنگ فارسی امروز، تهران، نشر کلمه، ۱۳۷۳.
۳۲. صفایی، سید حسین، حقوق مدنی، اشخاص و محجورین، ج ۲، تهران، سمت، ۱۳۷۱.
۳۳. ضیاء ابراهیمی، عیسی، بحقوق اسلام از نظر کلی، کانون وکلا، س ۷، ش ۴۳.
۳۴. فاستر، مایکل ب، خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۱، قسمت اول، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۳۵. فیروزآبادی، مجدالدین، قاموس المحيط، مصر، مکتبه السجاریه الکبری، بی تا.
۳۶. قانون تعهدات سوئیس، ترجمه جواد واحدی، تهران، نشر میزان، ۱۳۷۸.
۳۷. کاتوزیان، ناصر، بااهمیت ذاتی قانون و هون قانونگذاری، به سلام، ۱۳۷۷/۷/۵.
۳۸. _____، فلسفه حقوق، تهران، شهرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۳۹. _____، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، دادگستر، ۱۳۷۷.
۴۰. _____، مقدمه عمومی علم حقوق، ج ۲۳، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۴۱. کرباسیان، اکبر، بودجه و برنامه‌ریزی دولتی در اقتصاد ایران، تهران، مؤسسه عالی بانکداری ایران، ۱۳۷۸.
۴۲. کیانی‌نژاد، زین‌الدین، نقش زمان و مکان در هواین، کانون وکلا، ش ۹.
۴۳. گرجی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، ج ۱، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۴۴. _____، مقالات حقوقی، ج ۲، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۴۵. مجلس شورای اسلامی، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی، صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۶۹.
۴۶. _____، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۶۳.
۴۷. محمدی، ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی، ج ۹، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۴۸. محمدی، علی، شرح اصول فقه، دوره ۴ جلدی، قم، دارالفکر، ۱۳۷۵.
۴۹. محمصانی، صبحی، فلسفه قانونگذاری در اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

۵۰. مجموعه قوانین سالانه، ۱۳۷۹-۱۳۰۸.
۵۱. مصاحب، غلامحسین، دائرة المعارف فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۵۲. مصوبات دوره اول و دوم تقنینیه.
۵۳. معلوف، لوتیس، الشیخة فی اللغة، بی جا، نشر پرتو، ۱۳۷۳.
۵۴. معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۵۵. ملک خلافتی، غرض و نتیجه قانون، مجموعه حقوقی، س ۱۴، ش ۱۸.
۵۶. منتسکیو، روح القوانین (دوره ۲ جلدی)، ترجمه و نگارش علی اکبر مهتدی، ج ۹، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
۵۷. مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی مجلس شورای اسلامی، عدوس و مجلس، تهران، ۱۳۷۳.
۵۸. مهین، حسین، ه اثر قهقبرایی قوانین به کانون وکلای، س ۵، ش ۳۲.
۵۹. مرزا صالح، غلامحسین، بحران دموکراسی در مجلس اول، خاطرات و نامه‌های خصوصی میرزا فضل علی آقا تبریزی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷.
۶۰. میرزای قمی، قوانین الاصول، تهران، علمیه اسلامی، بی تا.
۶۱. نصیری، محمد، حقوق بین الملل خصوصی، تهران، آنگاه، ۱۳۷۲.
۶۲. نفیسی، علی اکبر، فرهنگ نفیسی، تهران، کتابفروشی قیام، ۱۳۵۵.
۶۳. هاشمی، محمد، تهذیب قانون و راه‌هایی که باید پیموده، مجلس و پژوهش، س ۱، ش ۳.

64. Black, M.A, *Black's law Dictionary*, 6th ed, west Publishing Co, 1990.

65. Bridge, Stuart, *Statutes on Landlord and Tenant*, London, Blackston Press, 1991.

66. *Code administratif*, Dalloz, 1992.

67. *Code assurance*, Dalloz, 1992.

68. *Code de commerce*, Dalloz, 1992.

69. *Code de travail*, Dalloz, 1992.

70. *Code de Procédure pénal*, Litec, 1996.

71. *Code de Procédure civil*, Dalloz, 1995.

72. *French civil code*, Dalloz, 1998.

73. *French pénal code*, Dalloz, 1998.

74. Dubin, J. *La philosophie d'ordre juridique positif*.

75. _____, *Théorie général du droit*.
76. Herman, *Introduction à l'étude du droit*.
77. Hornbey, A.S, *The Oxford English Dictionary*, 2000 ed.
78. Mascand, H.L, *Lecours de droit civil*, t.I.
79. Redfern, Alan *et al*, *Law and Practice of International Commercial Arbitration*, 2nd ed, London, Sweet & Maxwell.
80. Rilley, *Une définition du droit*, 1991.
81. Ripert, George, *La Règle morale dans les obligation civities*.
82. Rusc, P.D, *Statues on Commercial Law*, 2nd ed, London. Blackston Press, 1992.
83. Roubier, Paul, *Theorie du droit*, Paris, Recuelt Sirey, 1951.
84. Sim, Reymond and D.M.M. Scott, *A Level English Law*, London, Butterworths, 1974.
85. *The Encyclopedia Americana*, U.S.A, Grolier Incorporated, 1972.
86. Thomas, Heryl, *Statues on Property Law*, London, Blackston Press, 1991.
87. Walker, David M, *The Oxford Companion to Law*, London, Clarendon Press, 1980.
88. *Webster's New Twentieth Century Dictionary*, 1974.